

# آوازی زن



## بنیادگرایی مذهبی و زنان

آسیه امینی: نه تنها سکوت نکردم بلکه فریاد زدم.

پروین اردلان: روزهای اعتراضات خیابانی  
زیباترین روزهای عمرم در ایران بود.

<span></span>	
شماره ۶۷–۶۸ زمستان ۲۰۱۰–۲۰۰۹	
<span></span>	
<b>سردبیر</b> <p>شعله ایرانی</p>	
<b>مدیر توزیع و اشتراک</b> <p>پروین همدانی</p>	
<b>همکاران این شماره:</b>	
پریسا اسودی <p>پروین اردلان</p> آسیه امینی <p>عمار تاسائی</p> لاله حسینیور <p>فرانک فرید</p> ماری لادیه – فولادی <p>نسرین ماهوتچی</p> ژیللا مساعد	
<b>با تشکر از:</b>	
تحریریه خیابان <p>گروه رزا</p> شیرین اردلان	
8134-ISSN: 0804	

آوای زن از همکاری همهی علاقه‌مندان و صاحب‌نظران در مسائل زنان استقبال میکند.

آثار و مطالب مندرج در آوای زن بیانگر نظرات نویسندگان است و الزاما نظر گردانندگان نیست.

نقل مطالب آوای زن با ذکر منبع و نام نویسنده مجاز است.

آوای زن مطالبی را که در دیگر نشریات و سایتهای فارسی خارج از کشور منتشر شده نمیپذیرد.

مطالب ارسالی خود را با برنامه‌ی کامپیوتری وورد تایپ کرده و با ای– میل برای ما ارسال کنید.

#### اشتراک

بهای اشتراک ۳ شماره با احتساب هزینه‌ی پست در سال ۲۰۱۰:

از سوئد، نروژ و آلمان: اسکاندناوی ۱۴۰ کرون.۵؟
اروپا یورو. آمریکا، استرالیا و کانادا: ۳۵دلار.
ترکیه، ایران و پاکستان: فقط هزینه‌ی پست.

بهای اشتراک را بهتر است در پاکت گذاشته و به نشانی سوئد ارسال کنید تا از پرداخت مخارج بانک معاف شویم.

در سوئد حق اشتراک خود را به حساب پستی–۸ ۵۶۸۵۶ واریز کنید.

#### شماره حساب بانکی

Bank Account: 99 604200 5685 68, IBAN: SE19 9500 0099 6042 0056 8568

BIC-kod (SWIFT-address): NDEASESS

## آوای زن

۴ **اوجگیری بنیادگرایی مذهبی…**نوشته: کاساندرا بالچین، بخش پایانی.
**ترجمه: فرانک فرید**

۱۶ **قوانین مشترک برای توانمندسازی زنان در اروپا…**ترجمه: لاله حسینیور

۲۲ **جنبش فمینیستی برای پایان دادن به خشونت…** بل هوکز، ترجمه: پریسا اسودی، نسرین ماهوتچی

۳۰ **شعر: ژیللا مساعد**

#### تصاویر

## زیر ذرین: زنان ایران

**گفتگو با آسیه امینی: سکوت؟ نه! فریاد!**

**انتخابات ۱۳۸۸، جنبش زنان و مسیر شیب‌دار دموکراسی در ایران…** پروین اردلان

**نگاه رزا…دیدگاه‌های گروه زنان رزا**

**گفتگو با عضو هیات تحریریه‌ی خیابان: نشریه‌ی آلترناتیو جوانان**

**گفتگو با ماری لادیه – فولادی: موازنه‌ی قدرت در خانواده‌ی ایرانی تغییر کرده است…**

**تحول جمعیتی – اجتماعی خانواده و تأثیر آن بر رفتار اجتماعی جوانان…**دکتر ماری لادیه – فولادی

**سهم زنان ایرانی در بسیج جهانی برای نجات زمین…**شعله ایرانی

**سرکوب حقیر است نه «زنانگی»**

**شعر: آسیه امینی**

**شاید که زمان بتواند…**شیرین اردلان

**زنانی که قاچاقچی شدند…**عمار تاسائی

## راهی سی ساله، از زن‌ستیزی تا تبعیض‌ستیزی

هستند تا موجب افتخار یا مایه‌ی ترس. نیروهای سرکوبگر رژیم‌های ترد شده نیز معمولن در هراس واپسین روزهای گرفتاری در بن‌بست بی‌بازگشت، دستپاچه می‌شوند و دسته گل به آب می‌دهند. وقتی دیگر از اعدام، آدم‌ربایی، شکنجه، تحقیر، نمایش تلویزیونی، تجاوز… سودی نمی‌جویند، ناگزیر سراغ استعداد‌های دیگرشان میروند. اما طرفند‌های عجولانه و هراسان از نابودی‌شان نیز، به ضد خود و به دستاویز مخالفان تبدیل می‌شود. داستان عکس‌شمرنده‌ی مجید توکلی در حجاب برتر که به نیت تحقیر دانشجویان پسر تدارک دیده شده بود، دسته گل سازمان امنیتی دستپاچه است که از فرط زبونی به زخم زبان روی آورده است. رژیم جمهوری اسلامی با محجه کردن قربانی، خود اقرار کرد که حجاب برتر و اجباری‌اش در آن شکل و شمایل فرمایشی و اونیفورمی، ابزار تحقیر است. واقعه به ویژه به زنان دنباله رو و حامی نظام نشان داد که دستگاه حکومت، زن را نماد حقارت و زبونی می‌داند و آن همه تقدس بخشی به "زنان نستوه در حجاب برتر"، اگر فریب و ریا نباشد، تعارف ارزانی بیش نیست.

**درونی شدن بیزاری از زن‌ستیزی.**
نمایش تکراری "فرار با حجاب برتر" تلنگری شد برای برملا شدن بارقه‌های یک جهش فکری و فرهنگی تاریخی، برای آشکار شدن نگاهی نوین به زن. حادثه خود، نقطه عطفی شد در پروسه‌ی ارتقای آگاهی جنسیتی جنبش آزادی خواهی ایران.

بسیاری مردان با سر کردن حجاب اجباری و در دست داشتن شعارهایی که نشان از همبستگی با زنان و خواست آزادی آنان داشت، نشان دادند که معنای عکس مرد در حجاب برتر را این بار به درستی درک کرده‌اند.

حرکتی که به راه افتاد، بیش از هر چیز به ما نشان داد که زنان توانسته‌اند با کنشگری چندین ساله در عرصه‌ی زندگی سیاسی و اجتماعی کشور و یافتن صدای خود، به مردان پرورده شده در ساختار پدرسالانه بقبولاند که زن معادل حقارت، زبونی، ترس، خفت و نیرنگ نیست، که مسئله‌ی زن فقط مسئله‌ی زنان نیست. تلنگری حاصل این آموزه ها را به محک آزمایش گذاشت.

نوع برخورد مردان جوان، هر چند به لحاظ جایگاه اجتماعی عمدتن از میان روشنفکران و یا تحصیل کرده‌های جامعه، در مقایسه با نسل گذشته‌ی همین قشر، متحول شده است. نگاهشان واقعی و زمینی شده است. حرکت اعتراضی مردان این امید را در دل‌ها کاشت که مردان آگاه در ادامه‌ی روند تکامل فکری‌شان تاثیر عظیمی بر اکثریت شهروندان جامعه خواهند گذاشت. داستان عکس در "حجاب برتر" در مرحله‌ی تاریخی و سرنوشت‌ساز، مردان را نه تنها عملن در ضدیت با تحقیر زن و زنانه‌گی شریک کرد بلکه به مبارزه ی آنان پیوند زد.

مردان با عکس‌های خود توانستند "خود" را در آینه‌ی "دیگری" نظاره و ببهودگی حجاب بر پیکر انسان را با عکس های خود لمس و بازتولید کنند. آنها توانستند برای اولین بار مرز زنانه‌گی و مردانه‌گی در ایران را در قالب تصاویری ماندگار بشکنند.

**فرصتی طلایی برای ضربه‌ایی کاری به زن ستیزی.**
سی سال حکومت بنیادگرایانه بر ایران و مخالفت ابتدا خزنده و اینک خیزشی در نقد ارزش‌های تحمیلی آن، فرصتی طلایی در اختیار جنبش زنان گذاشته است: فرصت به خاک سپردن برخی از ارتجاعی‌ترین ارزش‌های زن ستیزی.

اکنون بیش از هر زمان دیگری در تاریخ کشور ما، مردم آمادگی پذیرش یک رفرم بزرگ فرهنگی و در جهت تغییر مثبت نگاه به زن و جایگاه او را دارند. رفرمی که نه زاید‌ه‌ی انقلاب شکست خورده، بلکه زایشگر تحولی انقلابی و پیروز است. این فرصت بزرگ می‌تواند بر اتخاذ استراتژی‌های جدیدی درجنبش زنان تاثیر بگذارد.

تنها مخالفت با بازتولیدگران امروزین زن ستیزی نبوده که زنان فعال و آگاه را در گوناگونی‌شان، به صف مقدم کنشگران تغییرات بزرگ دموکراتیک در ایران کشانده است. افق جنبش زنان پهناتر تر است. به همین دلیل است که باید با بلند کردن صدای خود، در همراهی با دیگر جنبش‌ها، همگان را بیش از پیش به استراتژی‌ها و اهداف خود فراخواند. هیچ نیرویی در این شرایط و تحت فشار رشد افکار عمومی در سطحی که شاهدش هستیم، توان نه گفتن به خواسته‌های زنان را ندارد. این شرایط می‌تواند با هر حادثه و تثبیت شرایط سیاسی از دست برود. باید از فرصت موجود بیشترین استفاده را کرد تا توانست بسیاری از بقایای قرون وسطایی زن ستیزی را که در تفکر، خانه و کاشانه‌ی همه ریشه دوانده با حامیان در قدرتش، یک باره از بام پرتاپ کرد. چنین موفقیتی، بزرگترین دست آورد و کارآترین ابزار در راه نهادینه کردن اصل برابری و دمکراسی در ایران خواهد بود. برای دست یابی به چنین موفقیتی، نیروهای سامانیافته‌ی جنبش زنان و کنشگران آن چاره‌ایی جز بسیج لایه‌های گوناگون زنان و برنامه‌ریزی حول مطالبات عمومی زنان در مسیر انقلاب برای "ایران دیگر" را ندارند. خواسته‌های زنان بنا به خاستگاه طبقاتی و سنی‌شان متفاوت است. اگر مشترک‌ترین مطالبات زنان طبقات محروم نگاه داشته شده، که اکثریت جمعیت زنان ایران را تشکیل می‌دهند، حق کار و دستمزد برابر، رفاه خود و فرزندانشان است، برای زنان جوان، همان آزادی در حضور اجتماعی و حق بر بدن خود است. الغای حجاب اجباری و پایان دادن به جدایی سازی‌های جنسیتی، بی‌شک از مشترک‌ترین خواسته‌ها میان زنان جوان از هر قشر و طبقه‌ایست. الغای قوانین زن ستیز خانواده کماکان آن بخش از خواسته‌های مشترک و بی‌واسطه‌ی زنان، صرف نظر از خواستگاه طبقاتی و سنی آنهاست.

**شعله ایرانی، ژانویه ۲۰۱۰**

# اوجگیری بنیادگرایی مذهبی و ضرورت مقابله با آن

نوشته: کاساندرای بالچین

ترجمه: فرانک فرید

بخش آخر

این مطلب بخش پایانی یکی از مجموعه مقالات پژوهشی انجمن حقوق درحال گسترش زنان، آوید<sup>۱</sup> است که دستاندرکاران این انجمن به تحقیق و انتشار آن همت گماشته‌اند. کار پژوهش در اوایل سال ۲۰۰۷ آغاز شده است و توانسته تیمی از برجسته‌ترین افراد را گرد هم آورد. بخش اول این پژوهش در شماره‌ی گذشته‌ی آوای زن منتشر شد

این پژوهش براساس نظرات بیش از ۱۶۰۰ تن از فعالین حقوق زنان (در بیش از ۱۶۰ کشور)، و مصاحبه با ۵۱ تن از کارشناسان امر فراهم آمده است. رده‌های سنی این فعالان از زیر ۱۶ تا بالای ۶۵ سال را شامل میشود که بر روی موضوعات متنوع و در مناطق مختلف و متأثر از عملکرد بنیادگرایان از مذاهب گوناگون اظهار نظر کرده‌اند. آنها در سطوح محلی، ملی، منطقه‌ای یا بینالمللی و در حوزه گسترده‌های از سازمانهای گوناگون از جمله سازمانهای غیردولتی، نهادهای اجتماعی و ارگانهای دولتی یا مذهبی، و مؤسسات آموزشی کار یا فعالیت میکنند. در این پژوهش به برداشت مشترک این فعالین از بنیادگرایی مذهبی از جمله استراتژیهای مشترک، مبارزات و فعالیتهای مشابه آنان و تأثیرات بنیادگرایی تأکید شده است.

## خشونت علیه زنان

همواره کنشگران حقوق زنان، افزایش خشونت علیه زنان را به عنوان پیامد منفی بنیادگرایی مذهبی یادآور میشوند و به ویژه آن را از عواقب تضييق حقوق زنان در خانواده و ناشی از ایجاد محدودیتهای عمومی برای آنان میدانند.

در زیر چتر بنیادگرایی اسلامی، اکنون در الجزیره و بخشهای معینی از جامعه‌ی فرانسه، زنانی که از چهارچوبهای مشخص اجتماعی پا فراتر بگذارند، در معرض تجاوز، حمله و مزاحمت بوده و مورد سوءاستفاده‌های جسمی و آزار روحی قرار میگیرند و از برخی امتیازات اجتماعی محروم میمانند. تخطی زنان می‌تواند شامل بیرون ماندن از خانه پس از تاریک شدن هوا یا شرکت در مسابقات ورزشی باشد.

(پاسخگوی تحقیق، آمریکا)

بسیاری از کنشگران، نابرابریهای قانونی و ساختاری را موجبات لطمه به حق انتخاب زنان و امنیت آنان بر می‌شمارند. برای مثال بنیادگرایان مسیحی در زیمباووه، در بسیاری موارد عامل اصلی محدود کردن حق طلاق و ممانعت از ایجاد اصلاحات برای رفاه زنان هستند، که در نتیجهی آن، عرصه برای زنان در ترک روابط خشونت‌آمیز کاملن تنگ میشود. طبق نظر فعالین حقوق زنان، بنیادگرایی مذهبی معمولن حمایت رسمی از زنان را تهدیدی برای موقعیت مردان میدانند. بعنوان نمونه، یکی از اعضای مجلس زیمباووه در مخالفت با قوانینی که خشونت خانگی علیه زنان را جرم تلقی میکرد، گفت: "من اینجا به عنوان نمایندهی خداوند قادر ایستاده‌ام. زنان با مردان برابر نیستند، این لایحه خطرناک است و با تصویب آن، حقوق، امتیازات و موقعیت مردان در زیمباووه از دست رفته است." (پاسخگوی تحقیق، اوگاندا/زیمباووه)

من در مورد خشونت در روابط زناشویی، آموزش و مشاوره میدهم. بنیادگرایی مذهبی می‌آموزد که زنان متعلق به خانه هستند و باید تسلیم اراده‌ی شوهر خود باشند. در نتیجه، زنان مسیحی افراطی، تمایلی به ترک شریک خشن زندگی خود ندارند. خیلیها بر این باورند که آنها باید بین ایمان و امنیت خود یکی را انتخاب کنند.

(پاسخگوی تحقیق، آمریکا)

در ایالت پنجاب پاکستان، یک وزیر زن توسط مردی کشته شد که اقدام خود را چنین توجیه میکرد: «اقتدار یک زن بر مردان "قانون طبیعت" را بهمم میزند.» (پاسخگوی تحقیق، کانادا)

افراطیون مذهبی در سایر جوامع نیز، علیه به کار بستن تدابیری که ممکن است خشونت علیه زنان را کاهش دهد، اقدام میکنند. برای نمونه در سال ۱۹۹۵ در سریلانکا، مجمع مسلمانان توانست در مخالفت با اجرای قانون مربوط به حداقل سن (قانونی) ازدواج برای مسلمانان با موفقیت عمل کند. یکی از اولین اقدامات رژیم پس از انقلاب در ایران، بازستاندن دستاوردهای حاصل از قانون حمایت از خانواده برای زنان بود. در پاکستان، بنیادگرایان بارها خواسته‌اند حق قانونی انتخاب همسر را ملغی کنند. افراطیون مذهبی مشوق ازدواجهای اجباری و قتلهای ناموسی هستند. در جوامع متفاوتی نظیر بحرین، مالی و افریقای جنوبی، اعمال قدرت بنیادگرایان باعث عدم پیشبرد قوانین خانواده و یا تأخیر در اجرای آن میشود. این در حالی است که در هر دو کشور ازبکستان و تایلند، فعالین حقوق زنان گزارش میدهند که اقدامات بنیادگرایی مذهبی به افزایش تعدد زوجات انجامیده است. افراطیون مذهبی غالبن ازدواجهای زود هنگام را – با یا بدون رضایت دختران جوان– ترویج میکنند و

بنیادگرایی مذهبی در میان همهی مذاهب خرد و کلان و در همهی مناطق جهان در حال قدرتگیری است. از نظر فعالان حقوق زنان، این حرکت در طی ده سال اخیر شدت گرفته، عریانتر، خشنتر و پایاتر شده است. بنیادگرایی مذهبی پدیده‌های جهانی است که نسبت به تغییرات قدرت و توسعه‌ی جهانی واکنش نشان میدهد. این حرکت، با وجود جهانیسازی نئولیبرالیسم، "جنگ علیه تروریسم" و با افزایش سیاستهای هویتطلبانه، نه تنها در جوامع "عقبمانده" و یا "غیر سکولار"، بلکه در نظامهای ظاهرن "سکولار" و دموکراتیک نیز زمینهی ظهور یافته است. طبق تجارب فعالان حقوق زنان، عامل مهم در اوجگیری اخیر بنیادگرایی مذهبی، واکنش آنان علیه موقعیت بهبود یافته و استقلال روزافزون زنان و نیز در عدم به رسمیت شناختن موازین جدید حقوق بشر است. بنیادگرایی مذهبی در میان عوام و در هر دو سطح ملی و منطقه‌ای فعال است و در عرصه جهانی نیز دارای قدرت و نفوذ بیشتری شده است. ممانعت از فعالیتهای حقوقی، کماثر کردن مباحثات ترقیخواهانه و همگرایی برای عقیم گذاشتن نظام حقوق بشر جهانی از جمله آنهاست. همزمان با تداوم این تشبثات و ایجاد ارتباطات بینالمللی، دم زدن از موازین حقوقی و عدالت جنسیتی، استفاده از رسانهها و فناوری پیشرفته و جذابیتزائی برای افراد با روشهای مادی و معنوی؛ جنبشهای ترقیخواهانه نیز باید بتواند به اتخاذ استراتژیهای مؤثر در به چالش گرفتن و مقاومت در برابر بنیادگرایی مذهبی ادامه دهد و به احیاء گفتمان نقادانه، ایجاد فرصتها و برخورداری از حق انتخاب بپردازد.

این تحقیق با هدف ایجاد درکی عمیق و مشترک در میان فعالین حقوق زنان و متحدان آنها از چگونگی عملکرد بنیادگرایی مذهبی در تخریب بنیادین حقوق زنان، حقوق بشر، پیشرفت و توسعه است. اگرچه فشار ناشی از بنیادگرایی مذهبی ممکن است بسته به شرایط اجتماعی – منطقه‌ای متغیر باشد، اما تجارب کنشگران حقوق زنان حاکی از آن است که کفهی مشترکات بسیار سنگینتر از تفرق و گوناگونی آن است. بنیادگرایی مذهبی پدیده‌های جهانی است که واکنش جهانی محکم و همگرایانه‌ای میطلبد. همچنانکه عملکرد بنیادگرایی مذهبی بسته به مناطق جغرافیایی مختلف، و موضوعات متفاوت و هوادارانشان، متغیر، اما دارای رگه‌های مشترکی است، مقاومت در برابر آن از طرف فعالین حقوق بشر – در همه زمینها – میتواند از تحرکی منسجم و فرا ملیتی نیرو گیرد.

در این میان کمترین توجه را به قوانین دارند.

**آنها در پی مجاب کردن والدین، دختران و حتی پسران در پذیرش ازدواج، قبل از رسیدن به سن قانونی هستند و از بودجه بنیادهای خیریه معظم برای این کار استفاده میکنند. آنها در اماکن مذهبی برای والدین موعظه میکنند تا آنها به دختران خود بیاموزند، منقاد شوهر خود باشند و تأکید میکنند، این چیزی است که خداوند میخواهد.** (پاسخگوی تحقیق، گینه)

یکی از فعالان حقوق زنان خاطر نشان میسازد، «وقتی دولت‌ها پیشرفتهای بدستآمده در عرصه ملی و بینالمللی را وارد سیستم قضایی و رسمی میکنند، بنیادگرایان با چشم پوشی و تداومبخشی به خشونت علیه زنان، فرجهای پیش آمده برای زنان در دستیابی به عدالت و بهره‌گیری از حقوق بشر زنان را محدود میکنند.» (پاسخگوی تحقیق، تایلند)

در عرصه بینالمللی، جهانیسازی اقتصادی، نظامیگری و بنیادگرایی [هر سه] زمینساز و تقویت کننده تبعیضاند. زنان هدف خشونت در جنگهای داخلی و منازعات فرقه‌ای واقع میشوند، اغلب بدون آنکه این کار مورد پیگرد قانونی قرار گیرد. برای مثال در کلمبیا خشونت جنسی بر علیه زنان، گویی بخشی از استراتژی جنگ است که بیش از پیش توسط افراد نظامی، شبهنظامی و پارتیزانی اعمال میشود، بدون آنکه دولت یا کلیسا آنرا تقبیح کند.

#### تأثیرات منفی بر پیشرفت و توسعه

اوجگیری بنیادگرایی مذهبی بر پیشرفت و توسعهی جوامع گوناگون (ملی و محلی) و جامعه بینالملل اثرگذار بوده و دخالت‌های آنان جنبشهای وسیع اجتماعی را برای دستیابی به عدالت و حقوق بشر تحت تأثیر قرار داده است. در خلاء سیاسی و اجتماعی ناشی از جهانیسازی نئولیبرالیستی، کوتاهی و ضعف ارگانهای دولتی در تأمین نیازهای جوامع خود، و شکاف فزایندهی بین فقیر و غنی، بنیادگرایی مذهبی اغلب خود را مدافع فرودستان و ستمدیدگان قلمداد میکند. بسیاری از فعالیتهای بنیادگرایی مذهبی، از طریق انجام امورخیریه و ارائه خدمات، به مشروعیت قانونی دست مییابد. در برخی موارد، آنها زبان حقوق بشر و حتی حقوق جنسیتی را بهکار میگیرند. به این طریق آنها حمایت دولتها و نهادهای کمکرسانی را بدست میآورند و با سازمانهای مترقی و حتی گروههای فعال حقوق زنان، طرح همکاری میریزند.

معهدا شواهد اندکی حاکی از تأیید ادعای بنیادگرایان در حمایت از عدالتخواهی وجود دارد. برخلاف نظرات آن دسته از کنشگران حقوق زنان که گمان میکنند بنیادگرایان واقع در راه پیشبرد توسعه و عدالت اجتماعی و به عنوان مثال، در راه مبارزه با فقر و فساد، دفاع از دموکراسی، تکثرگرایی سیاسی و حق آزادی بیان فعالیت میکنند، یافتههای تحقیق موارد مستند بسیار اندکی را

در اثبات آن نشان میدهد. طبق اطلاعات برآمده از تحقیق، فعالیتهای بنیادگرایان بر علیه سرمایه‌داری و جهانیسازی نیست، اما موارد زیادی ارتباط آنان را با تجارت جهانی و منطقیهای آشکار میکند. این روابط در مورد گروههای "مسیحیان راست"<sup>۱</sup> آمریکا و نیز "کاتولیسیسم" در آمریکای لاتین کاملن عیان است. فعالان حقوق زنان که اروپای غربی، آمریکای شمالی، استرالیا و نیوزیلند را مد نظر دارند، غالبن فعالیتهای بنیادگرایان مذهبی را در راستای کاپیتالیسم و نئولیبرالیسم میدانند. (۳۸درصد در مقایسه با میانگین ۲۰درصد)

این در حالی است که گزارشات فعالان حقوق زنان که بر خاورمیانه و آفریقای شمالی توجه دارند، بیش از دیگران بیانگر کارزار بنیادگرایان بر علیه کاپیتالیسم و نئولیبرالیسم است. (۳۵درصد در مقایسه با میانگین ۱۸درصد) این امر بسیار برجستهتر از مبارزات بنیاد گرایان بر علیه سایر مقولات، نظیر سقط جنین و حق تولیدمثل جلوه داده میشود، مسائلی که قاعدتن حائز اهمیت زیاد برای بنیادگرایان اسلامی تلقی نمیشود. بر همین روال، بسیاری از فعالان حقوق زنان که تحت سیطره بنیادگرایی اسلامی هستند نیز میگویند آنان به هیچوجه علیه کاپیتالیسم و نئولیبرالیسم عمل نمیکند.

سنتگرایی مذهبی، عملن از تلاطم اقتصادی و اجتماعی جوامع تغذیه میکند و در شرایطی که فرصتهای اقتصادی برای جوانان، بهویژه مردان جوان وجود ندارد، زمینهی رشد مییابد. فعالین حقوق زنان در مصر، عراق، پاکستان، ترکیه و ازبکستان موارد بیشماری از فعالیتهای بنیادگرایی مذهبی را در ارائه خدمات اولیه، برمیشمارند. این درحالی صورت میگیرد که دولتها درانجام چنین اموری ناکارآمد هستند و یا طبقه‌بندی اجتماعی به فقری بنیادی انجامیده است. اما بسیاری خاطر نشان میکنند که این راهحلهای بنیادگرایان، موقتی و سطحی است، ریشهی نابرابریها و تبعیضها را نشانه نمیرود و دریافتکنندگان این کمکها را به نهادهای خیریه و انساندوستانه وابسته نگه میدارد. اگرچه، چنین اموری در خاورمیانه و آفریقای شمالی برای جذب نیرو تا حد زیادی شایع است، اما امری معمول در میان بنیادگرایان کاتولیک و مسیحی نیز بهشمار میرود. مسیحیان اونجلیست در امریکای لاتین، آسیا و کشورهای شوروی پیشین در تهیه غذا و نیز ایجاد فرصتهای شغلی و تحصیلی برای اقشارناخشنود جامعه فعال هستند.

**اولین نسلی که در هندوستان [به خصوص از طریق کلیسای کاتولیک] به مسیحیت رویاورد، به "مسیحیان برنج" معروف بود. مبلغین مسیحی (و تا حدودی گروههای هندو) باید به مناطقی میرفتند که به لحاظ اقتصادی عقبمانده بودند و به تأمین غذا و ارائه کمکهای مالی میپرداختند. کار آنان در حدود دهه ۱۹۶۰ متوقف شد. آنها گمان میکردند اینها مردمی هستند که به خاطر منافع اقتصادی به کلیسا روی آوردهاند و ممکن است متعاقبن برخی آیین مذهبی [کاتولیک] را هم**

**در بسیاری از مناطق، بنیادگرایی مذهبی به هم-پوشانی ناشی از تبعیض جنسیتی و طبقاتی صحنه میگذارد و در نتیجه بهره-گیری اقتصادی از زنان به حاشیه رانده شده جامعه را تشدید میکند و نیز به طور هدفمند استقلال اقتصادی زنان را مورد تعرض قرار میدهد.**

**برگزینند، در حالی که قسمت اعظم باورهای آنان از سایر آیینها باشد، و این نسل بعدی است که خود را به عنوان کاتولیک خواهد پذیرفت و کمتر به سایر ارزشها و مناسک دینی پایبند خواهد ماند. اما برخلاف انتظار آنان، همان نسل اولیه کاملن به مذهب کاتولیک روی آوردند. (مونا مهتا، هندوستان)**

یکی از فعالان حقوق زنان، در تحلیل روشی که سنتگرایی مذهبی، مردم را از جذب شدن به روشهای انتقادی منحرف میکند، میگوید، «آنها اقتصاد بازار و فقر را زیر سؤال نمیرند، اما اخلاقیات را چرا.» (کامالا چاندراکیرانا، اندونزی) کنشگران حقوق زنان، مشکلات به تحرک کشاندن مردم برای کسب حقوق خود را در جامعه‌ای که آنان به یافتن رستگاری درونی سوق داده میشوند و جایی که رنج و عذاب، پیامد ناتوانی از فرونشاندن "خشم خداوند" خوانده میشود، روشن میکنند. به جای به چالش کشیدن تبعیض و نابرابری نهادینه شده به مثابه عامل ریشه‌های فقر، سنتگرایی مذهبی اغلب حامی جهانیسازی است که فقر و ناامنی را بوجود میآورد.

در بسیاری از مناطق، بنیادگرایی مذهبی به همپوشانی ناشی از تبعیض جنسیتی و طبقاتی صحنه میگذارد و در نتیجه بهره‌گیری اقتصادی از زنان به حاشیه رانده شده جامعه را تشدید میکند و نیز به طور هدفمند استقلال اقتصادی زنان را مورد تعرض قرار میدهد. یکی از فعالان حقوق زنان در بنگلادش گزارش میکند که «خط مشی اصلی در پیشبرد امور زنان با تغییراتی خزنده در حکومت دولت قبلی (که در ائتلاف با احزاب اسلامی قدرت

گرفت) همراه بود که تفسیر اسلامیتزی از هنجارهای اجتماعی به دست میداد. قوانین مربوط به ارثبری، اشتغال، دسترسی و کنترل منابع، و مشارکت سیاسی زنان همگی مورد تجدید نظر قرار گرفت.» (پاسخگوی تحقیق، بنگلادش آمریکا) فعالان حقوق زنان در بسیاری جاها گزارش میدهند که چگونه تعابیر مذهبی برای خلعید زنان از دسترسی به منابع مالی به کار میرود. برای مثال در غنای شمالی که زنان اغلب در ازای کار خود در مزارع، مزدی دریافت نمیکند، \_ چون زمینی از آن خود ندارند\_ انتقاد بر علیه نظام، با این ادعا رد میشود که مذهب اجازه مالکیت به زنان نمیدهد.

در بیشتر موارد، تقاضا برای جمعآوری اعانه از تجمعات مذهبی توسط بنیادگرایان، به تضعیف امنیت اقتصادی جوامع میانجامد. کلیساهای پنتکوستال و کاریزماتیک در اوگاندا به جماعت عبادتکنندهی فقیر، وعدهی ثروت میدهند، مشروط بر اینکه آنها اعانات<sup>۲</sup> خود را به کشیش بدهند. در حالی که راهبهای بودایی در تایلند به زنان تنفروش وعدهی تقدیری بهتر در تجسد<sup>۳</sup> بعدی میدهند، به شرط آنکه آنها خود را وقف معبد کنند. بنیادگرایی مذهبی از نیاز مردم به امیدواری استفاده و برخلاف ادعای خود، عملن مبارزه با فقر را فراموش میکند.

**اخیرن در مورد ثروت و سعادت، بسیار موعظه میشود... مردم تنگدست این بخش از گفتهی آنان را میگیرند که امیدوار باشند ثروتشان چند برابر خواهد شد، چون آنها افراد زحمتکشی هستند. "هرچه بیشتر بکاری، بیشتر درو میکنی." (پاسخگوی تحقیق، سوآزیلند)**

وقتی مردم چنان تنگدستند که نگران وعده‌ی غذایی بعدی خود هستند و امیدواری در آنها در کمترین حد است، به سادگی توسط هرکسی که آنها را "امیدوار" کند، بسیج میشوند؛ این مردم فرودست توسط افرادی که مذهب را دستاویز کرده‌اند، تا آخرین ذره دوشیده میشوند.  
(پاسخگوی تحقیق، کنیا)

### آسیب به توسعه‌ی جامعه‌ی مدنی

بسیاری از کنشگران حقوق زنان دیدگاهی منفی نسبت به بنیادگرایی مذهبی دارند، چرا که آنها مشارکتهای سازمانیافته برای رسیدن به عدالت اقتصادی و حقوق بشر را تخریب میکنند، و توجه و انرژی را از رسیدگی به موارد مهم حقوق زنان منحرف میسازند.

سنتگرایی مذهبی، مشارکت سازمانیافته‌ی زنان را همچون مشارکت مذهبی ترقیخواه در سطحی وسیعتر، مورد یورش قرار میدهد. چون هر دو را تهدیدی سیاسی برای خود تلقی میکند. در اوایل دههی ۸۰، وقتی که "جنبش زنان مراکش" با هدف برپایی جامعه‌های دموکراتیک، و تکثرگرا، با قابلیت تحمل یکدیگر وارد عمل شد، بنیادگرایان آن را تهدیدی بزرگ برای پروژه‌های خود دیدند. آنها زنان را که در نتیجه‌ی اقدامات آنان بیشترین ضربه را میدیدند، در جبهه‌ی مخالف خود میدانستند. گروه‌های سنتی، فعالان زنان را مورد هدف قرار دادند، که هدف از آن، صدمه و خلع ید جنبش زنان بود. به همین منوال، در طول دهه ۸۰ و ۹۰ کلیسای ترقیخواه در ایالات متحده آمریکا به طرزی حسابشده به تحلیل برده شد، و امروزه حریفی بمراتب ضعیفتر در مقابل گروه‌های اونجلیست باقی مانده است. اوجگیری بنیادگرایی کاتولیک در آمریکای لاتین و جزایر کارائیب در دهه‌های ۷۰ و ۸۰، به میزان زیاد واکنشی در مقابل نفوذ تعالیم غیرسنتی و آزاد، نه تنها در درون کلیسای کاتولیک، بلکه در عرصه‌ی سیاسی و در میان توده‌ی مردم بود.

پارسال من با یک سازمان<sup>۴</sup> بشردوستانه در پاکستان همکاری میکردم. روحانیون با استفاده ازصدای بلند موعظهکنندگان مساجد، و ارسال اطلاعیه‌های رسمی برای کارکنان، زنان پاکستانی شاغل در سازمان را تهدید کردند که باید کار را متوقف کنند، وگرنه منتظرعواقب هولناک آن باشند. آنها همچنین، زنان شرکتکننده در کلاسهای آموزشی ما را دچار رعب میکردند.

در بسیاری ازجوامع، بنیادگرایان مذهبی، با در مضیقه قراردادن سایر نیروهای سیاسی، بویژه سازمانهای زنان و نهادهای حقوق بشری برای تسخیر فضای سیاسی، برنامه‌ریزی میکنند. در هندوستان و برزیل، گروهی پیشقدم کار بر روی ویروس اچ‌آی‌وی و جلوگیری از شیوع بیماری ایدز در میان کارگران جنسی شده بودند، اما بر اثر نفوذ "مسیحیان راست" در دولت آمریکا، از اختصاص بودجه به آنان جلوگیری شد. در بنگلادش،

کانادا و مکزیک، بنیادگرایان، بخشی از حزب حاکم شدند و یا با ائتلاف با هیئت حاکمه توانستند از قدرت خود \_ به عنوان مثال \_ برای تحدید عملکرد و تخصیص بودجه به نهادهای سکولار و سازمانهای زنان و کسانی که برای احقاق حقوق گروه‌های همجنسگرا و ترانس همکاری میکردند، استفاده کنند.

سنتگرایان مذهبی، نه تنها از خطرات جامعه‌ی مدنی، بلکه از فرصتهایی که در این جوامع ایجاد میشود، آگاهند. آنها به اهمیت معیارهای حقوق بشر در بسیاری مباحث سیاسی و اجتماعی پی برده‌اند و بنابر این با بکارگیری چنین ادبیاتی در فعالیتهای خود، درصدد لوث آن هستند. چنانچه پیداست این استراتژی مهم آنان در سطح بینالمللی و منطقهای است و گزارشها حاکی از رواج آن در آمریکای لاتین و جزایر کارائیب است. کنشگران حقوق زنان که اروپای غربی، آمریکای شمالی، خاورمیانه، شمال آفریقا و آسیای جنوبی را مد نظر دارند، اهمیت این استراتژی را در این مناطق نیز نشان میدهند.

**یک اقدام تبلیغاتی بنیادگرایان با بکارگیری شعار "ساکت ننشینید، صدای خود را بلند کنید." انجام گرفت. همین شعار از دیدگاه حقوق بشر و حقوق شهروندی برای متهم کردن بنیادگرایی مذهبی در میان کارکنان دولت بکار میرود.**

(پاسخگوی تحقیق، مکزیک)

**یک تغییر مهم، تصمیم بنیادگرایان برای "ریختن به خیابانها" و تظاهرات در مواقعی است که بحث و جدل بر سر حقوق جنسیتی در جریان است. از سال ۲۰۰۰، این روش با شدت و کثرت بیشتری انجام میشود. به گمان من، این تدبیرمرتبط با روند پیشبرد دموکراسی در منطقه و روشی برای بیان خواسته‌های مدنی است که بنیادگرایان نیز از آن بهره میگیرند. (چرا که نه؟!)** حریف، دیگر به مانند "قدرتِ پشت پرده" عمل نمیکند، بلکه خود را به صورت یک حرکت اجتماعی تعریف میکنند، و مفاهیم و مسائل مشابه را زیر سؤال میبرد.

(آلخاندار ساردا، آرژانتین)

در هندوستان، بنیادگرایان هندو، واژگانی نظیر "دسترسی به منابع" و "کسب توانمندی" را برای جذب دختران دانشجو بکار میگیرند که آنها قبلن توسط نهادهای حقوق زنان با این مفاهیم آشنا شده‌اند. در پاکستان، دانشآموزان مدرسه دخترانه "جمع حفظا" در ارتباط با مسجدی بدنام (به نام مسجد لعل) زنی را که ظاهرن اقدام به راهاندازی روسپیخانه کرده بود، به شدت کتک زدند. بنیادگرایان مسلمان از این حمله با این توجیه حمایت کردند که " در مدافه‌ی جدی از حقوق زنان، باید از آنان در مقابل تنفروشی محافظت کرد." (پاسخگوی تحقیق، پاکستان)

**اما در حالت کلی، نتیجه منفی است، حتی اگر الفاظ مرتبط با حقوق بشر و توانمندسازی و ... واردِ گفتمان اسلامگرایان شده باشد. (سارا حسین، بنگلادش)**

**زنان فعال در حوزه‌ی حقوق زنان، اغلب با تهدید و رفتار اهاننآمیز در مکانهای عمومی مواجه میشوند. این اقدامات معمولن از تفکرات افراطی مذهبی نشأت میگیرد که نقش "طبیعی" یا "عادی" یا "صحیح" مرد یا زن را تعیین میکند. این، یعنی حضور دائمی بنیادگرایی مذهبی در زندگی روزمره‌ی مردم.**

توانمندی روزافزون جامعه‌ی مدنی، حمایت مالی جهانی و احترام به آن، این صحنه را برای بنیادگرایان، بسیار جذاب کرده است. ۶۲درصد از کنشگران حقوق زنان، در ارزیابی از میزان نفوذِ حامیان بنیادگرایی درحوزه‌های فعالیت‌شان، سازمانها و بنیادهای خیریه را در پیوند با بنیادگرایی یا متمایل به آنها میدانند. یک شیوهی قاطع در میان بنیادگرایان در آمریکای لاتین، جزایر کارائیب، و در اروپای غربی، آمریکای شمالی، استرالیا و نیوزیلند، تأسیس سازمانهای "مخالف سقط جنین" است. در عینحال، براساس گفته‌ی فعالان حقوق زنان، در مناطق تحت سلطه‌ی سنتگرایی اسلامی، ایجاد سازمانهایی که برای سرپوش گذاشتن به اعمال غیرقانونی تشکیل شده باشد، خطمشی مهم این سنتگرایان است.

**به نظر من آنها کسب مهارت کرده‌اند، و از واژگانی نظیر "جنسیت" که در دهه‌ی نود، بد تلقی میشد، استفاده میکنند؛ به خصوص پس از کنفرانس پکن، آنها چنین مفاهیمی را ماهرانه بکار میگیرند. همچنین حالا که آنها از کمکهای عظیم مالی و حمایت دولتهایی نظیر ایالات متحده امریکا برخوردارند، سلطه‌جوتر از پیش شده‌اند.**

(سوزانا چیاروتی، آرژانتین)

### اعمال کنترل بر سیاست عمومی

ارتباط بین بنیادگرایی مذهبی و حکومتها و در نتیجه، تأثیر آنان بر سیاست عمومی، امری پیچیده و دوطرفه است. این پیوند که یکی از فعالان حقوق زنان آن را "مذهبیسازی سیاست و سیاسی کردن مذهب" میخواند، غالبن به تضعیف قوانین میانجامد. به عنوان نمونه، در بنگلادش، سنتگرایان مذهبی فتوایی را صادر کرده‌اند که موجب نقض قوانین دولتی و ازبین بردن چتر حمایتی ناشی از آنهاست. به همین نحو، طبق گزارش یکی از فعالان در اردوگاه پناهندگان سودانی در مصر، کلیسای کاتولیک از

مکانیسمهای غیررسمی برای دادرسی حمایت میکند که برخلاف تعهدات بینالمللی دفاع از پناهندگان و معیارهای حقوق بشر برای زنان است.

حکومتها هم، تحت نفوذ بنیادگرایی مذهبی، ممکن است از قدرتِ سکولار خود برای تخریب یا تغییر سیاست عمومی به طوری استفاده کنند که هم برای زنان و هم برای سایر گروه‌های حاشیه‌ای نظیر اقلیتهای قومی و مذهبی، بغایت تبعیضآمیز باشد. "لیتو آتینزا" که تا سال ۲۰۰۷ شهردار مانیل بود، همهی مراکز تنظیم خانواده را به خارج شهر منتقل کرد و تا حدی پیش رفت که سازمانهای غیردولتی را که به طور پنهانی به ارائه خدمات میپرداختند، مورد یورش و تهاجم قرارداد. پس از آن، زنان طبقه‌ی کارگر را هم مجبور کردند که از هیچ نوع وسیله جلوگیری از بارداری، استفاده نکنند و

هیچ سرویسی از سایر شهرها دریافت ننمایند.

نمونه‌ی بارز دیگر، "لایحه‌ی قانونی ضد پورنو"<sup>۶</sup> است که اخیرن در آندونزی تصویب شد که رفتآمد زنان را بعد از ساعت هفت شب محدود میکند. مجازاتهای افراطی در پاکستان (که اکنون تا حدی ملغا شده)، برای رابطه‌ی جنسی خارج از ازدواج رسمی که به احکام حد شرعی معروف است و نیز مجازات کیفری تحت تأثیر شریعت در نیجریه‌ی شمالی از این دست‌هاند. در ایالات متحده آمریکا که هنوز هم، تلاش برای دستیابی به حق تولید مثل<sup>۷</sup> برای زنان ادامه دارد، بنیادگرایان مذهبی توانسته‌اند در انتصاب مادامالعمر قضات فدرال، از جمله قضاتی که اخیرن به مقام دیوان عالی کشور رسیده‌اند، اعمال نفوذ کنند. به این قضات خاطرنشان میشود که بنیادگرایان مسیحی، در مقابل سقط جنین و حتی جلوگیری از بارداری ایستادگی میکنند.

**جناح چپ توانست برای اولین بار در اروگوئه پیروزی دولتی بدست آورد. "فرننتوآملیبو" (حزب حاکم) تمایل به تصویب آزادی سقط جنین داشت. با این حال، کمی بعد از انتخابات، رئیس جمهور \_ که یک پزشک سوسیالیست**





ما دوستان کارائیبی داشتیم. امروزه مردم حتی از میان آسیاییها هم دوستی ندارند، چه رسد به سایرین. نتیجه، داشتن ذهنیتی بسیار بسته و جهانبینی تنگنظرانه خواهد بود.

(گیتا سگال، انگلستانه‌ند)

### ایجاد جو ترس و ارباب

یکی از فعالان حقوق زنان، آنچه را که گروههای سنتگرا، در صدد بدست آوردن آن هستند، چنین بیان می‌کند، «آنها به تصاحب قدرت و کثرت نیازمندند تا به ایجاد رعب و وحشت ادامه دهند.» شدت عمل آنها امری فرا مرزی و نیز قابل انتقال است، نظیر حرکت «پست- سوهارتو»<sup>۱۰</sup> در اندونزی که سنتگرایان مسیحی و مسلمان مشترک به جذب نیروهای شبهنظامی برای اعزام به مناطق متعارض در کشور کردند. لحن و زبانی که بنیادگرایان مذهبی در یوگسلاوی سابق، هند، ایالات متحده آمریکا، فلسطین و اسرائیل بکار میبرند اغلب خونخواهانه و تحریککننده است که مردم را به غضب و انتقامجویی ترغیب میکند.

اتحادیه‌ی<sup>۱۱</sup> هندوهای افراطی در سال ۲۰۰۱، کارزار جمع‌آوری "امضاهای خونی" در دهلی را راه انداختند. یک نماینده‌ی مجلس، یک عضو برجسته‌ی بی.بی.سی.پی.۱۲، و نیز آ.اس.

اس. ۱۳ با اعلان "مرگ تروریسم" دست به کار جمع‌آوری امضاها در مقیاسی وسیع زدند که افراد با خون خود امضا میکردند. کل اقدامات و سخنرانیهای آنها محرک خشونت و همسنگ دانستن میهنپرستی با خونخواهی بود. چهرهای اسلامی به تروریسم داده شده بود که با ارجاعات مداوم آنها به هویت دینی تروریستها، تقویت میشد.

(پاسخگوی تحقیق، هندوستان)

شدت عمل بنیادگرایان مذهبی با هدف سرنگونی حکومتها و تضعیف دولت محلی و دول خارجی صورت میگیرد. بنا به اظهار کنشگران حقوق زنان، ایجاد رعب و تفرقه، بخصوص برای چندپاره کردن جامعه، دلسرد کردن معترضین و یا منتقدین برنامه‌های

محدویت بر زنان منجر میشود، و مانعی برسر راه تعامل فرهنگی، مذهبی و ملی پدید می‌آورد، امری که قبلن در جامعه معمول نبود.

(پاسخگوی تحقیق، سودان)

آنها به شما یاد میدهند که یهودیها بد هستند، مسیحیها هم همینطور؛ همگی کافرند. یک گسست در جامعه بوجود آمده. پیشترها کسی نمیپرسید تو زرتشتی هستی یا مسیحی؛ شیعه هستی یا سنی، یا هر چیز دیگر. یکپارچگی جامعه از هم پاشیده. بیشتر افراد اقلیت‌های کوچک مهاجرت کرده‌اند. کسانی که مانده‌اند جرأت نمیکند رک و بیپروا حرف خود را بزنند و پاکستانی بودن آنها، مدام زیر سؤال میرود.

(فریده شاهد، پاکستان)

فعالان حقوق زنان از سراسر جهان متذکر میشوند که از وسعت فضاهای غیر مذهبی در جوامع، بویژه به علت یورش به نظام آموزشی که زیربنای یک واحد اجتماعی و تکثرگراست، کاسته شده است. برای نمونه، در نیجریه بنیادگرایان مذهبی سعی میکنند بنیاد "مدارس واحد" دولت مرکزی را سست کنند. این مدارس بخشی از تلاش دولت برای از بینبردن قطببندیهای قومی- مذهبی است که سهمیه‌های برای دانش‌آموزان همهی مناطق دارند.

نمازخانه‌ی یکی از مدارس، توسط گروه خاصی از دختران، در ماه رمضان اشغال میشود تا سایر دختران مسلمان را تحت فشار قراردهند. به آنها گفته میشود، «شما دختران مسلمان بدی هستید».

(پراگنا پتل، انگلستان)

رسوخ سنتگرایی مذهبی در نظام آموزشی، با هدف جذب نیرو و همین طور تضعیف تفکر انتقادی و جمعگرایانه صورت میگیرد. یکی از فعالان جوان توضیح میدهد که سنتگرایان به مدارس بیاعتمادند و آنرا محل ببیند و باری و جایی که زنان را مستقل بار می‌آورد، میدانند. «این واهمه باعث شده تا روحانیون سلفی<sup>۸</sup> دختران خود را محجبه کنند تا از یک سو آنها را به سوی نقش سنتیشان سوق دهند، و از دیگر سو آنها را به مثابه قربانیانی درچنگ آموزگاران غیرمذهبی که به آنها اندیشیدن می‌آموزند، جلوه دهند.» (پاسخگوی تحقیق، مراکش) تفسیر سنتگرایان از مذهب، تنها چیزی است که بسیاری از جوانان میدانند. بدون آنکه هیچ نظام اعتقادی دیگری برای جایگزین کردن داشته باشند. آنها هیچ تصویری از جامعه‌ی خود قبل از نفوذ بنیادگرایی در ذهن ندارند. در چنین شرایطی یکی از فعالان حقوق زنان، یک نظام آموزش همگانی را روشی مؤثر در مقابله با تمامیتخواهی میداند؛ جایی که دانش‌آموزان از مذاهب و با پیشینه‌های متفاوت بتوانند در مدرسی یکسان، تحصیل کنند.

امروزه دختران جوان بسیار منزویتر از نسل من بار می- آیند. ما با ایده‌ی "مبارزه برای سیاهان"<sup>۹</sup> بزرگ شدیم،

بود \_ ملاقاتی برای صرف ناهار با اسقفها داشت و تنها چند روز پس از آن بود که او تهدید کرد، اگر پارلمان قانون سلامت جنسی را \_که اجازه پایان دادن به بارداری بنا به درخواست زن را میدهد\_ تصویب کند، او آن را وتو خواهد کرد.

(لوسی گریدو، اروگوئه)

در حالی که قبلن "دخالته در زندگی خصوصی افراد جامعه معمول نبود" امروزه تقاضا بر این است که مذهب باید در عرصه‌ی عمومی حاضر باشد. این بدان معنی است که لزومن نیازی نیست که برای مثال یک سیستم قضائی موازی بوجود آید یا مدارس جداگانه‌ی مذهبی داشته باشیم. این یعنی تحت نفوذ گرفتن هر آنچه هویت مذهبی ایجاد میکند. اکنون دیگر احکام دینی تعیین میکند که چگونه باید با جوامع اقلیتها تا کرد.

(پراگنا پتل، انگلستان)

سنتگرایان مذهبی مانعی بر سرراه توسعه‌ی مثبت هستند و از نفوذ خود برای تغییردادن قوانین و سیاستهای مثبت مصوبه‌های قبلی، بهره میگیرند. برای مثال، متعاقب کسب استقلال ازبکستان در دهه‌ی ۹۰، حداقل سن قانونی ازدواج از ۱۸ سال به ۱۷ سال تقلیل یافت، اقدامی که به یک اصل قانونی بینالمللی که قبلن در این کشور پذیرفته شده بود، آسیب زد. حتی اگر اقدامی برای تغییر قانون، ناموفق باشد، ممکن است در تغییر شیوهی نگرش و در عمل موفق باشد. برای نمونه، در سال ۲۰۰۷، یک حزب دست راستی افراطی بنام "مجمع خانواده‌های لهستانی"، با حمایت حزب حاکم محافظهکار، اقدام به راهاندازی کارزاری برای تجدید نظر در قانون اساسی در خصوص "حق حیات از بدو لقاح" کرد. این کار میتوانست به طور مؤثر سقط جنین را تحت هر شرایط حتی وقتی که جان مادر در خطر باشد، قذغن کند. اگرچه این کار در سطح قانونی عقیم ماند، اما تعداد پزشکانی که به دلایل اخلاقی از این کار احتراز میکردند، رو به افزایش گذاشت.

### تکثرگرایی و تحمل پذیری در معرض حمله

کنشگران حقوق زنان جوامع متفاوت، از تفرقه‌افکنی بنیادگرایان خبر میدهند. در آذربایجان جناحبندی بین مذهبیها و غیرمذهبیها تجربه میشود؛ در هندوستان تشدید تنش بین هندوها، مسلمانان و مسیحیان؛ و در پاکستان شکاف بین فرقه‌ها. گزارش دو سوم فعالان حقوق زنان، حکایت از این دارد که بنیادگرایان، پیروان سایر مذاهب را هدف گرفته‌اند و نیز گزارشهای متعددی از یورشهای بومی و منطقهای وجود دارد. اگر چه برخی بنیادگرایان مدعی فعالیت برای تکثرگرایی هستند، شواهد حاکی از "تمامیتخواهی و تحملناپذیری" آنهاست.

در سودان تحمیل یک سنتگرایی مذهبی بیگانه در کار است، اسلامی (وهابی، عربی و ...) یا مسیحی (اونجلیستهای طرفدار صهیونیسم). این مسئله به ایجاد و رشد اختلافات، تحریک و تقویت جناحبندیها و اعمال

آنها و نهیب زدن به همپیمانانشان صورت میگیرد. طبق اظهارات ۵۰درصد از فعالان، ارباب مخالفین از طریق بکارگیری خشونت، استراتژی مشترک بنیادگرایان است. کنشگران حقوق زنان همه- ی مناطق، بنیادگرایی مذهبی را بیشتر در تضاد با پیروان همان مذهب که با آنها به لحاظ سیاسی مخالفند، میدانند تا پیروان سایر ادیان یا فرقه‌های دیگر همان دین. به بیانی دیگر، بنیادگرایان، بیشتر در پی سرکوب مخالفان سیاسی خود هستند تا مقابله با تنوع دینی.

### اعمال خشونت به مثابه استراتژی بنیادگرایان مذهبی

نزدیک به ده درصد از فعالان حقوق زنان، تخریب محل کار خود یا بهسرقت رفتن وسایلشان بدست سنتگرایان مذهبی را تجربه کرده‌اند، روشی که بیشتر در آمریکای لاتین و جزایر کارائیب معمول است. در عین حال خشونت فیزیکی بر علیه فعالان بسته

به میزان فعالیت آنان در اروپای مرکزی و شرقی و آسیای مرکزی آمار بالایی دارد. در آمریکا از ایجاد حریق در کلینیکهایی که در آنها سقط جنین صورت میگیرد، گرفته تا پرتاب سنگ به وسائط نقلیههای سازمانی که برنامههای رسیدگی به دختر بچهها در پاکستان را به عهده دارد، و نیز جلوگیری از امرار معاش و خنثی کردن ابتکار عمل فعالان حقوق زنان از جمله اقدامات خشونتآمیز و مرعوب کنندهی بنیادگرایان است. یکی از کنشگران، در بارهی چگونگی ممانعت از فعالیت سازمانی بنام "سنگرام" که اصولن برای رسیدگی به مشکلات زنان تنفروش در هند کار میکرد، چنین توضیح میدهد: فاحشهخانهها، هدف یک سلسله حملات وحشیانهی پلیس قرار گرفت. اعمال نفوذ یک سازمان مسیحی اونجلیست، به نام "ریاستور اینترنشنال"<sup>۱۴</sup> مسبب آن بود. «در این حملات که تعصب مبلغین مذهبی و سببیت جانبیهای آدمکش را به خود داشت، به هیچکس رحم نکردند: دو دختر مدرسههای هم که برای دیدن خانوادههای خود رفته بودند در میان ۳۵ زن و دختر بازداشت شده بودند.» سنگرام برای آزادی زنان سالخورده و دو دختر مدرسههای پادرمیانی کرد \_ افراد صغیر درگیر در فحشا به لحاظ قانونی هم میتوانستند خلاص شوند. بعدها شایع شد که منابع مالی این سازمان قطع شده که این موضوع نیز توسط سنگرام و نیز سفارت آمریکا در دهلی تکذیب شد ... حقیقت امر این است که سازمان "ریاستور اینترنشنال" و همپالگهیهای آنان از کار مراکز نظیر سنگرام جلوگیری میکنند، مراکز که به زحمت فضایی برای زنان روسپی باز میکنند تا آنها بتوانند در معیت

هم، روشهایی برای حل مشکلات خود بیابند. از نظر سنگرام این حملات روش نامناسبی است که به دستگیریهای کور و خشونت فیزیکی می انجامد و باعث میشود، «این کار بیشتر زیرزمینی شود؛ لازم است کارهای اساسی و طولانی مدت اجتماعی صورت بگیرد...» (مینا سشو، هند)

**روی آوردن زنان به عرصههای اجتماعی در گواتمالا، واکنش شدید بنیادگرایان را در پی داشته که به افزایش خشونت علیه زنان، هم در محیط خانه و در جامعه منجر شده است.** استناد به رجولیت، برای قبولاندن سلطهی مردانه، یک فشار دائمی بر زنان است که با استناد به فتوای کلیساها صورت میپذیرد.

(پاسخگوی تحقیق، گواتمالا)

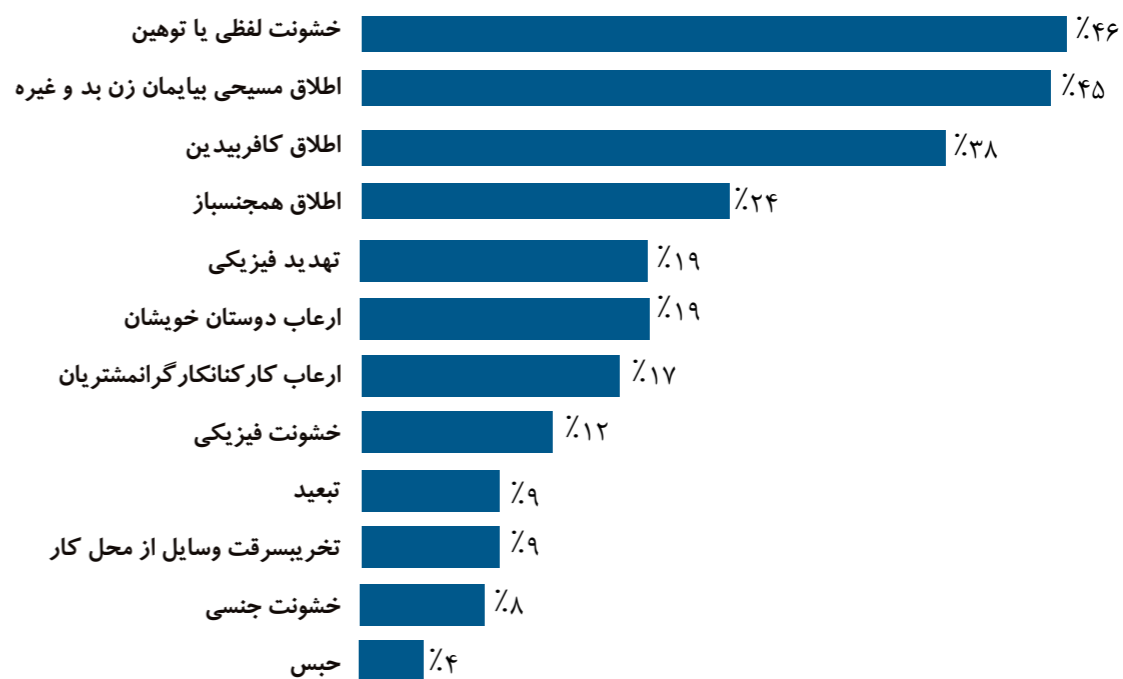
**زنان فعال در حوزهی حقوق زنان، اغلب با تهدید و رفتار اهانتآمیز در مکانهای عمومی مواجه میشوند.** این اقدامات معمولن از تفکرات افراطی مذهبی نشأت میگیرد که نقش "طبیعی" یا "عادی" یا "صحیح" مرد یا زن را تعیین میکند. این، یعنی حضور دائمی بنیادگرایی مذهبی در زندگی روزمرهی مردم.

(پاسخگوی تحقیق، سوئد)

خشونت لفظی و توهین به فعالان حقوق زنان توسط سنتگرایان

**نمودار شماره ۴: در طی ده سال اخیر، شما یا سایر همکارانتان با کدامیک از واکنشهای زیر از سوی بنیادگرایان مذهبی بدلیل فعالیت خود برای پیشبرد حقوق بشر زنان مواجه شدهاید؟**

تعداد پاسخگویان: ۱۴۹۰ نفر



مذهبی بخشی از تجربهی مشترک نزدیک به ۵۰درصد از آنان است، که یا خود شاهد آن بودهاند یا از همقطاران خود در این باره شنیدهاند. برای مثال در سال ۱۹۹۳ وقتی گروهی از زنان خواستار اصلاحات در قوانین خانواده در مراکش شدند، بنیادگرایان که شدیدن مخالف توسعهی حقوق زنان در خانواده بودند، لیستی از اسامی فعالین این کمپین را منتشر و خاطرنشان کردند که «همهی مؤمنین و مسلمانان واقعی باید به فتوای صادره علیه آنان عمل کنند.» در مراسم نماز جمعه در مساجد اعلام کردند که این "زنان هرزه" هدایت توطئهای را بر علیه هويت اسلامی در مراکش راهاندازی کردهاند و جامعه باید از چنین عناصردشمن، پاکسازی شود. (پاسخگوی تحقیق، مراکش)

برچسب زدن به افراد، جزو خشونت لفظی و امری مشترک در میان مذاهب مختلف است و ۴۵درصد از فعالان حقوق زنان، اشکال مختلف آن را به خود دیدهاند. الفاظ و عناوین بکار رفته در میان مذاهب مختلف فرق میکند. اطلاق لفظ "ملحد" یا "بیدین" به کنشگران حقوق زنان در آمریکای لاتین و جزایر کارائیب و نیزآسیای جنوبشرقی، شرق آسیا، اروپای غربی، آمریکای شمالی، استرالیا و نیوزیلند مرسوم است. منتقدین بنیادگرایان کاتولیک این را به طور مداوم گزارش میکنند. انگ خوردن با الفاظی نظیر مسلمان هند و مسیحی "مرتد" یا زن، دختر، همسر "بد" را فعالین حقوق زنان در آسیای جنوبشرقی و شرق آسیا و اطراف اقیانوس آرام، بسیار تجربه میکنند. بنیادگرایان مذهبی در آمریکای لاتین و جزایر کارائیب، اروپای شرقی و مرکزی و آسیای مرکزی معمولن

برای ابراز تنفر خود از همجنسگرایی، و بیاعتبار کردن یا ترساندن فعالان، به آنها برچسب "همجنسباز" میزنند. این در حالی است که در جوامع مسلمان، واژههایی نظیر "غربی" یا "سکولار" از انگهای معمول به شمار میرود.

فعالان حقوق زنان بین ردههای سنی ۳۰ تا ۴۴ ساله، عمومین در معرض بیشترین انواع خشونت نسبت به افراد زیر ۳۰ سال یا بالای ۴۵ سال هستند. احتمالن، این بازتاب میزان بالای کار حقوقی آنان است که کنشگران حقوق زنان را در اوج فعالیتهای خود، با واکنشهای خشونتآمیز سنگرایان مذهبی روبرو میکند.

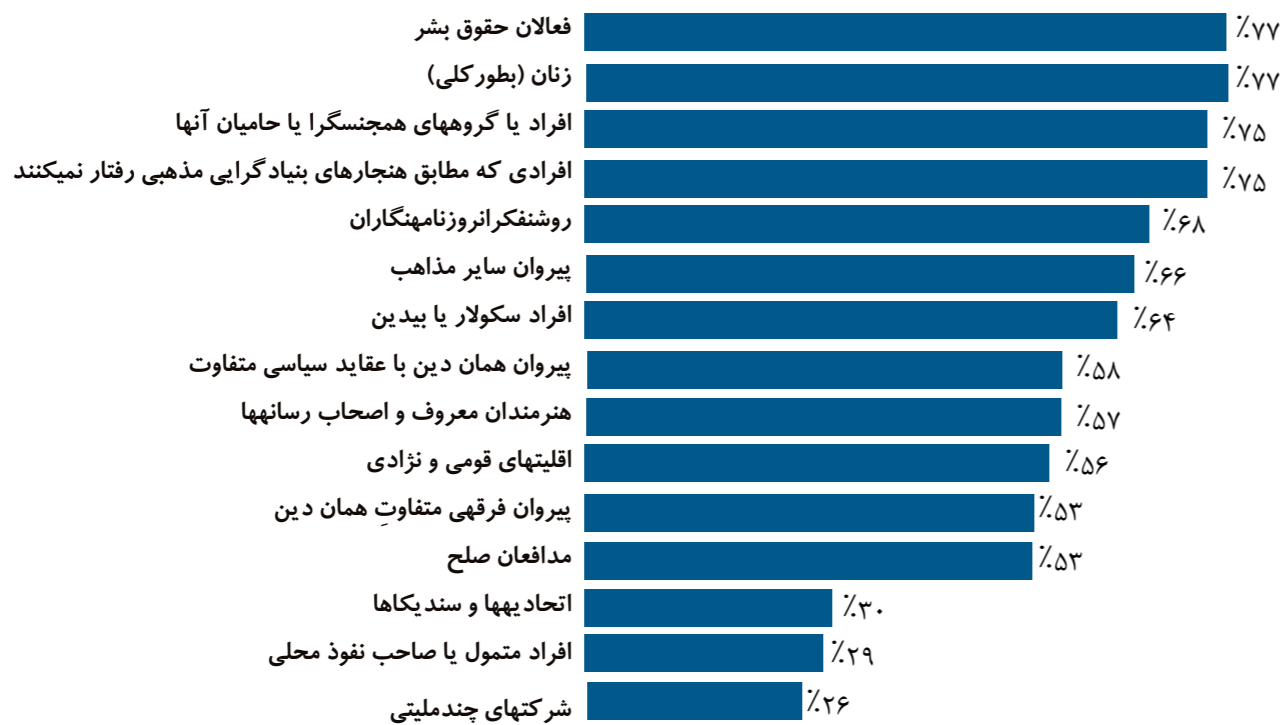
### هدفهای شدتعمل بنیادگرایان مذهبی

هدف گرفتن زنان، بسیار گسترده و امری متداول در میان همهی انواع بنیادگرایی مذهبی است. یافتههای تحقیق، تفاوت عمدهای را در مناطق و مذاهب مختلف نشان نمیدهد. ۷۷درصد از فعالان میگویند که زنان در کل، بطور مکرر و یا گاهن آماج حملات فیزیکی یا لفظی قرار میگیرند. مخلص کلام اینکه زنان، صرفن بخاطر زن بودنشان دستخوش خشونت بنیادگران هستند.

**کشور هندوستان، به هنگام نسلکشی هولناک سال ۲۰۰۲ در گجرات، که بدست نیروهای بنیادگرایان هندوتوا<sup>۱۵</sup> با همراهی دولت حاکم وقت صورت گرفت شاهد سبعانهترین شکل حملات به زنان و دختران مسلمان بشکل تجاوز، سوزاندن و انواع سوءاستفادهها**

**نمودار شماره ۵: با تأمل بر روی فعالیتهای خود در ده سال اخیر، کدامیک از افراد یا گروههای زیر آماج حملات فیزیکی یا لفظی بنیادگرایان مذهبی قرار گرفتهاند؟**

تعداد پاسخگویان: ۱۳۸۰ نفر





آن رو در رو هستند، خشونت برخی از بنیادگرایان مذهبی بسیار افراطی، شامل حال افرادی میشود که دیدگاههای مخالف را انعکاس میدهند. گزارش یک سوم فعالان حقوق زنان نشان میدهد که روشنفکران، روزنامهنگاران، افراد سکولار و غیرمذهبی هدف حملات مکرر قرار میگیرند. برای نمونه میتوان از قتل یک فیلمساز آلمانی بنام "تئو وانگوگ" در سال ۲۰۰۴ نام برد که اقدام به تهیه فیلمی از خشونت خانگی در یک خانواده مهاجر مراکشی کرده بود؛ و یا قتل یک قاضی پاکستانی که توانسته بود پروندهای بسیار جنجالبرانگیز را از اتهام توهین به مقدسات میرا کند. چنین شدت عملی که در جامعه انعکاس فوقالعادهای می-یابد، با این هدف صورت میگیرد تا "درس عبرتی" برای دیگران باشد. در مناقشهی الجزایر در دههی ۹۰ میلادی، سنتگرایان مذهبی به طور سازمانیافته اقدام به قتل روشنفکران، ژورنالیستها و هنرمندان مشهور کردند تا صدای مخالفین را خفه و جوی مملو از رعب و دلسردی بر جامعه حاکم کنند.

یک سازمان هندو، کسانی را که به بیان افکار خود میپردازند، مجازات میکند. خبری شنیدم مبنی بر این که یک استاد دانشگاه که اشعار خود را در دانشکده میخوانده، مورد حمله اعضای این سازمان قرار گرفت. آنها ناگهان وارد شده و به روی او رنگ سیاه پاشیده بودند. این مجازات بدی برای وی بود.

(پاسخگوی تحقیق، هند)

بنا به اظهار ۵۹ درصد از فعالان حقوق زنان، افراد همجنسگرا و گروههای مدافع حقوق آنان، غالبن مورد هدف بنیادگرایان هستند. آنها گاهی به مثابه مخالفان سیاسی، ولی در اغلب موارد سپربلایی هستند که دلمشغولی و وسواس بنیادگرایان را در مورد روابط بین دو جنس مخالف و الگوی ناپهنجار خانواده نشان میدهد. مطابق گفتهی ۴۶ درصد از کنشگران حقوق زنان، افرادی که عمومن به هنجارهای رفتاری سنتگرایان اهمیت نمیدهند، معمولن در معرض رفتار خشونتآمیز جسمی و لفظی قرار میگیرند. بیشترین مثالها، مرتبط با عدم تطبیق با نقشهای اجتماعی، بویژه نقشهای جنسیتی مورد نظر آنان است: زنانی که در رهبری مسائل خانوادگی نقش دارند، در طرز لباس پوشیدن یا مسائل اخلاقی از موازین آنها تبعیت نمیکند، در حیات اجتماعی مشارکت دارند و

بود. این واقعه در کل، به کاهش تحرک و پویایی زنان و افزایش کنترل مردانه برای حفظ امنیت و ناموس آنها انجامیده است.

(پاسخگوی تحقیق، هندوستان)

با این وجود، تنها زنان نیستند که هدف حملات فیزیکی و لفظی قرار میگیرند. این پژوهش نشان میدهد که فعالان حقوق بشر هم، به همان اندازه مورد هدف بنیادگرایی مذهبی هستند. ۷۷ درصد از فعالان حقوق زنان به این موضوع اذعان داشته و بیش از نیمی از آنان، مدافعان صلح را نیز آماج حملات آنان میدانند. علاوه بر اعمال فشار طاقتفرسا که کل جوامع، بطور روزمره با

حتی پدرانی که مشوق تحصیل و اشتغال دختران خود هستند.

### پیریزی جنبشهای فراگیرتر برای مقابله با بنیادگرایی مذهبی و مقاومت در برابر آن

بنیادگرایی مذهبی بسته به شرایطی که در آن پدیدار میشود، اشکال متنوعی مییابد، اما این گوناگونی تحتالشعاع ویژگیهای درونی، استراتژی و شدت برخورد همسان آنان قرار میگیرد. تجارب فعالان حقوق زنان نیز در کل مناطق و مذاهب، نشانگر افزایش تأثیرات ناشی از فعالیتهای آنها، به شیوههایی بسیار مشابه هم هست.

در حالی که اقدامات بنیادگرایی مذهبی پیامدهای منفی خاصی برای زنان داشته است، اما ضربات گستردهی آن بر توسعهی جوامع و حقوق بشر، نباید دست کم گرفته شود. سنتگرایی مذهبی تهدیدی برای دموکراسی و تکثرگرایی، و بر علیه اقشار تهیدست و گروههای به حاشیه رانده شدهی جامعه است. آنها مدافعان حقوق بشر را مدام مورد تعرض قرار میدهند و عرصه را بر تنوع آرا، دگراندیشی و اقدامات ترقیخواهانه تنگ میکنند. بنابر این، بنیادگرایی نه تنها سدی عظیم بر سر راه حقوق زنان محسوب میشود، بلکه یک نیروی سیاسی است که در سطح جهانی قدرت میگیرد و مقابله با آن واکنشی هماهنگ، یکپارچه، استوار و چند وجهی را ایجاب میکند.

در پژوهش آوید، آنچه برای مقابله با بنیادگرایی مذهبی بسیار ضروری تشخیص داده شد، تشریک مساعی گسترده و جهانی برای یافتن راه چارههای مؤثر در قبال این معضل است. چنین اقدامی، علاوه بر حضور همهی فعالان حقوق زنان از جوامع گوناگون، اقدام طیف وسیعی از مدافعان حقوق بشر و حامیان ترقی و توسعه را نیز میطلبد. هم چنانکه یکی از فعالان حقوق زنان میگوید، «اگر به مردم اجازه اندیشیدن داده نشود، نمیتوان یک دموکراسی دوامپذیر داشت. چرا که در این صورت ما هویتی از آن خود نخواهیم داشت، خود را به چیزی متعلق نخواهیم دانست، حق انتخاب نخواهیم داشت، افراد مستقلی نخواهیم بود. بنابر این اعتبار و ارزشی هم نخواهیم داشت.» (پاسخگوی تحقیق، نیجریه)

استراتژی و دستور کار بنیادگرایان، بهمیزان زیاد برای مقابله با دستاوردهای جهانی حقوق زنان، حقوق بشر و تساوی بود، این ممکن است نشانهای از غیظ و غضب آنان باشد، اما ناشی از ضعف آنها نیز هست. نمونههای بسیاری از دستاوردهای حقوقی در مقابل بنیادگرایی وجود دارد و تلاش ما میتواند نقاط قوت این اقدامات را نشان دهد. فعالیتهای سازمانهای زنان در بسیاری از جوامع و در میان بسیاری مذاهب، جهتگیری فراملیتی و برنامهریزی شبکههای آن را نشان میدهد. تکیه بر تجارب و مسؤولیتهای مشترک در رابطه با این موضوع، ضرورت ایجاد جنبشهایی گستردهتر برای مقابله با بنیادگرایی مذهبی و مقاومت در برابر آن را آشکار میکند.

#### وضیحات مترجم:

۱. مسیحیان راست یا اونجلیست، اصطلاحی است که به جناح راست مسیحیت در ایالات متحده آمریکا و فعالیتهای سیاسی و اجتماعی آنان اطلاق میشود. آنها به شدت از ارزشهای سیاسی و اجتماعی محافظهکارانه حمایت میکنند. پنتکوستالیسم و کاتولیسیسم و بنیادگرایی مسیحی و ...

همگی از تعالیم محافظهکارانه از مسیحیت نشأت میگیرد.

۲. Tithes عشریه، یک دهم درآمد، اعانات.
۳. Karma اعتقاد به تجسد دوباره نه لزومن به شکل انسان؛ جسمیت یافتن در حیات بعدی؛ بنا به باوری که در بودائیسم وجود دارد، اعمال خوب و بد انسان در در تجسد دوبارهی او انعکاس مییابد.
۴. NWFP (سازمان منطقیهای شمال غرب کشور)
۵. Front organizations
۶. پورنوگرافی
۷. حق تولید مثل، شامل حق زن برای بارداری؛ تنظیم خانواده، سلامت و آموزش جنسی است.
۸. فرقههای از مسلمانان سنی
۹. Black struggle سازمانی که برای کسب برابری برای سیاهپوستان بین سالهای ۱۹۵۴-۱۹۹۲ فعال بود.
۱۰. حاجی محمد سوهارتو در ۱۹۲۱ متولد شد، افسر ارتش اندونزی بود و به مدت ۳۲ سال رئیس جمهور آن کشور شد. به سال ۱۹۹۸ به اتهام فساد برکنار شد.
۱۱. اتحادیه موسوم به «سنگ پیوار» (اتحادیه متشکل از چندین گروه ناسیونالیست هندو تحت نظارت آر. اس. اس)، که از سال ۱۹۹۸ حزب حاکم در دولت ائتلافی دهلی نو به شمار می رود.
۱۲. BJP حزب ناسیونالیستی باهرا تا جاناتای هند.
۱۳. RSS و انجمن داوطلبان هند.
۱۴. Restore International سازمانی که در سال ۲۰۰۴ با هدف کمک به کودکان تأسیس شده است و پایگاههای زیادی در آمریکا دارد.
۱۵. فرقههای از هندوهای بسیار متعصب.

پروژههای تحقیقی "آوید" برای قوت بخشیدن به واکنشهای اجتماعی در مقابل بنیادگرایی مذهبی در مناطق مختلف جهان است که با امید دستیابی به اهداف زیر صورت میگیرد:

ایجاد موقعیتهای راهبردی برای گفتگو و تسهیل راه، برای رسیدن به درکی مشترک از عملکرد بنیادگرایان، چگونگی رشد بنیادگرایی، و نحوهی تضعیف حقوق زنان توسط آنان در میان جنبشها و سازمانهای حقوق زنان توسعهی استراتژیهای مشترک و تقویت تلاشهای در حال انجام، برای رویارویی با بنیادگرایی افزایش ظرفیت کنشگران، مدافعان، سازمانها و جنبشهای حقوق زنان برای به چالش کشیدن سیاستهای بنیادگرایی.

برای کسب اطلاعات بیشتر به وبسایت آوید مراجعه کنید:

WWW.AWID.ORG

# قوانین مشترک برای توانمندسازی زنان

## اروپای بهتر برای همهی زنان!

برگردان: لاله حسین پور

از نشریه آلمانی "اما" شماره ۲۹۰

در اتحادیه‌ی اروپا بحث بر سر تصویب یک ماده الحاقی آغاز شده است که طبق آن پیش‌رفته‌ترین قوانین طرفدار زنان در هر یک از کشورهای اروپایی سرمشق سایر کشورها قرار گیرد و به صورت استاندارد، شرط ورود به اتحادیه اروپا باشد. خانم ژیزل حلیمی، وکیل فرانسوی و فعال جنبش زنان از سال ۱۹۷۹ چنین ایده‌ای را دنبال می‌کند.

"با این ماده الحاقی در اتحادیه اروپا، بهترین و پیش‌رفته‌ترین حقوق زنان نصیب ۲۵۳ میلیون زن اروپایی خواهد شد."

طبق چنین ماده الحاقی، کلیه زنان شهروند کشورهای اروپایی می‌بایست دارای حقوق مساوی باشند و البته دارای بهترین آن.

چگونه چنین امری امکان پذیر می‌شود؟



اتحادیه اروپا قوانینی در حوزه اقتصادی میان کشورهای عضو اتحادیه استاندارد کرده است. کشورهای عضو اتحادیه اروپا به این توافق رسیده‌اند که هرگونه حقوق مربوط به بازرگانی و وارد و صادر کردن کالا در این کشورها می‌بایست همگانی شده و تمام کشورهای عضو اتحادیه موظف به اجرای آن هستند. برای مثال تخفیف‌های گمرکی و قوانینی از این قبیل، وقتی برای روابط اقتصادی و بازرگانی فی مابین کشورهای عضو اتحادیه اروپا استاندارد و آن هم بهترین و مناسب‌ترین استاندارد تعیین می‌شود، چرا نتوانند برای رعایت حقوق زنان به چنین توافقی برسند؟ چرا یک زن آلمانی نتواند از همان حق برابر زن و مرد در قانون برخوردار باشد که یک زن بلژیکی از آن برخوردار است؟ و چرا یک زن لهستانی نتواند از حق سقط جنین که یک زن سوئدی داراست، بهره برد؟

ژیزل حلیمی می‌گوید: سال‌های سال با این ایده مشغول بودم که چگونه می‌توان شرایط حقوقی زنان در اروپا را بهبود بخشید و یک اروپای انسانی‌تری را پایه‌گذاری کرد. او که یک حقوق‌دان معروف فرانسوی است، در سال ۱۹۷۱ با جنبش "بیانیه ۳۴۳" همراه با سیمون دوپوار علیه ممنوعیت سقط جنین، فعالیت خود را به طرفداری از حقوق زنان آغاز کرد. در سال ۱۹۷۲ دفاع از دختری نابالغ را، بعد از این که مورد تجاوز قرار گرفته و حامله شده و بعد کورتاژ کرده بود، به عهده گرفت. پروسه دادگاه و دفاع خانم حلیمی از این دختر، تبدیل به سمبل مبارزه با ممنوعیت سقط جنین شد. در نتیجه این تلاش‌ها، حق سقط جنین در سه ماه اول بارداری در فرانسه از سال ۱۹۷۵ قانونی شده و هم چنان رعایت می‌شود.

ژیزل حلیمی از سال ۲۰۰۵ همه‌ی نیروی خود را به جنبش تصویب "ماده الحاقی" که کشورهای اروپایی را وادار به پذیرش پیش‌رفته‌ترین قوانین موجود مربوط به زنان می‌کند، اختصاص داده است. او برای دستیابی به این هدف، ابتدا یک تحقیق دو ساله راسازمان داد تا بتواند بهترین و پیش‌رفته‌ترین قوانین مربوط به زنان را در قوانین ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا بیابد. بنابراین می‌بایستی قوانین این ۲۷ کشور در پنج حوزه بررسی گردند. ۱- انتخاب آزادانه زنان برای مادر شدن، ۲- خانواده، ۳- خشونت (جنسی)، ۴- کار و ۵- مشارکت سیاست.

به موازات این کار تحقیقی، تماس‌های گسترده‌ای با سازمان‌ها و تشکل‌های زنان در سراسر اروپا انجام گرفت. یکی از مهم‌ترین دلایل این تماس، امکان سازمان دهی شبکه‌ای توسط این تشکل‌ها بود که به شکل گسترده‌ای فعال‌ترین زنان را در این شبکه‌ها گرد آورده بودند. علاوه براین نظرات و ایده‌های سازمان‌های حامی زنان در این رابطه نقش بسیار مهمی در اجرا و موفقیت این طرح ایفا می‌کند. نتیجه تمام این تلاش‌ها تا اکنون، انتشار بیرونی کتاب "دسته گلی از قانون برای زنان اروپایی" است که فعلا فقط به زبان فرانسه موجود است. نکته جالب در این تحقیقات این است که بهترین قوانین مربوط به زنان به هیچ وجه به کشورهای بزرگ اروپایی که اتحادیه اروپا را پایه‌گذاری کردند، تعلق ندارد. بلکه در بسیاری موارد کشورهای کوچک و نوپای اتحادیه اروپا هستند که دارای پیش‌رفته‌ترین قوانین مربوط به زنان می‌باشند. برای

مثال کشور آلمان میان کشورهای اروپایی در هیچ یک از پنج مورد نام برده شده دارای پیش‌رفته‌ترین قانون در حمایت از زنان نیست، در حالی که سوئد به عنوان یک کشور نمونه در مبارزه با تبعیض جنسیتی پیش‌گام است. این کشور در سه مورد از قوانین حامی زنان، در رأس کشورهای اروپایی قرار گرفته است.

در رابطه با انتخاب آزادانه زنان برای مادر شدن، تعلیم و تربیت جنسیتی، آموزش‌های مربوط به روابط جنسی و همچنین راه‌های پیش‌گیری از بارداری ناخواسته و قوانین مربوط به سقط جنین و غیره، که با حمایت‌های دولت، مسئولین و فعالان سیاسی سوئدی تبدیل به یکی از پیش‌رفته‌ترین قوانین حامی زنان شده است. در سوئد امکان قانونی سقط جنین تا هفته هجدهم برای زنانی که ناخواسته باردار شده و یا جنین ناقص در رحم خود دارند، وجود دارد. هم چنین استفاده از قرص سقط جنین مجاز است و هزینه آن توسط دولت پرداخته می‌شود. در نقطه مقابل سوئد، کشورهای ایرلند، لهستان، مالتا و قبرس قرار دارند که در آن‌ها سقط جنین غیرقانونی است و گاه به طور استثنائی مجوز داده می‌شود. در آلمان اجازه سقط جنین نه به صورت قانون و حق، بلکه به مثابه لطف و مرحمت به زنان اعطا می‌شود. مقایسه این قوانین فاصله شرایط زنان در این کشورها را به وضوح نشان می‌دهد.

در رابطه با قوانین مربوط به خانواده نیز سوئد با قوانین حمایتی از زنان، خود را در صدر لیست کشورهای اروپایی قرار داده است. به ویژه در رابطه با دوره ای که خانواده بعد از تولد نوزاد به نگاه‌داری از او مشغول شده و به مرخصی می‌رود. قانون تا ۸۰ درصد درآمد را تا حدود ۱۳ ماه به زن می‌پردازد. از این میزان دو ماه کامل به پدر تعلق دارد. این قانون اخیرا در آلمان نیز به تصویب رسیده است و از این طریق مردها تشویق شده و از حق مرخصی برای نگاه‌داری از نوزاد استفاده کنند. با وجودی که این قانون بهترین قانون در سراسر اروپاست، اما با این حال تعداد بسیار کمی از مردان از این حق استفاده می‌کنند. برای مثال در سوئد تنها ۱۸ درصد پدران به مرخصی نگاه داری از نوزاد خود می‌روند.

قوانین مربوط به ازدواج، زندگی مشترک و طلاق نیز در قانون خانواده می‌گنجد. برای مثال بلژیک و هلند در رابطه با قوانین مربوط به زندگی مشترک در پیشاپیش سایر کشورها قرار دارند. در این کشورها هم‌جنس‌گرایان نیز حق ازدواج رسمی و زندگی مشترک داشته و از سال ۲۰۰۶ به عهده گرفتن سرپرستی بچه برای زوج‌های مزدوج امکان پذیر شده است.

در رابطه با قوانین مربوط به خشونت جنسی و تجاوز نیز کشور سوئد با تصویب قوانین حمایت از زنان، خود را در رأس کشورهای اروپایی قرار داده است. در اکثر کشورهای اروپایی تن‌فروشی و خرید و فروش انسان به مثابه یکی از موارد خشونت و تجاوز جنسی شمرده می‌شود. در سوئد تن‌فروشی درست همانند خرید و فروش زنان ممنوع است. هر چند که زن تن‌فروش مورد مجازات قرار نمی‌گیرد، بلکه این مرد خریدار است که شامل مجازات قانونی می‌شود. چنین زنانی مورد حمایت و حفاظت ویژه قرار گرفته و برای تغییر آینده آنان تلاش مؤثر انجام می‌گیرد. به ویژه زنان



مثل لهستان یا ایرلند می‌توانند به آسانی از سیاست حاکم در مورد سقط جنین در کشور خود دست بشویند؟ حتی در کشوری مثل آلمان که هم اکنون در حال تیزتر کردن سیاست سقط جنین در قوانین خود است، پاسخ به چنین پرسشی بسیار مشکل است. اما چه کسی می‌توانست در چند دهه پیش تصور کند که لغو قانون اعدام در کشورهای اروپایی عضو اتحادیه اروپا امکان‌پذیر است و حال چرا قوانین یکسان در مورد حقوق زنان امکان‌پذیر نباشد؟

بهترین قوانین حامی زنان در کدام کشور اروپایی به تصویب رسیده است؟ قوانین کشور آلمان در کدام سطح قرار دارد؟

### سقط جنین

**سوئد: "برای احترام گذاشتن به حق حاکمیت زنان بر بدن خود".**

کشور سوئد قانون سقط جنین تا هجدهمین هفته را از سال ۱۹۷۴ امکان‌پذیر ساخته و دولت هزینه جنین عملی را تقبل می‌کند. قرص سقط جنین که به "قرص بعد از آمیزش" معروف است، بدون نسخه در داروخانه‌ها قابل دسترسی می‌باشد.

آلمان: از سال ۱۹۹۵ سقط جنین در آلمان در اولین ۱۲ هفته، با این که مخالف قانون است، اما مجازاتی به همراه ندارد. این امر در صورتی است که زن الزاما در یک مرکز مشاوره به مشورت بنشیند و مجوز سقط جنین او از جانب این مرکز تأیید شود. سقط جنین بعد از هفته دوازدهم تنها در صورت بروز مشکلات پزشکی در روند بارداری امکان‌پذیر است. در چنین حالتی برای سقط جنین می‌بایست الزاما یک پزشک تأیید کند که زن با ادامه بارداری دچار مشکلات روحی یا فیزیکی شده و سلامتی‌اش به خطر می‌افتد. هم اکنون در آلمان بحثی حول این قانون انجام می‌شود که اجرای سقط جنین را مشکل تر خواهد کرد. آلمان یکی از کشورهایی ست که سخت‌ترین قوانین مربوط به سقط جنین را بعد از کشورهای لهستان، ایرلند و مالتا دارا است.

### قانون خانواده، مرخصی نگاهداری از نوزاد

**سوئد: "برای بیشترین حمایت مالی از پدر یا مادر که بعد از زایمان از نوزاد خود نگاهداری به عمل می‌آورند و به وجود آوردن سیستمی که پدر یا مادر هر یک منافع آتی خود را در آن ببینند".**

قانونی از سال ۱۹۷۴ در سوئد به تصویب رسیده که طبق آن پدر یا مادر برای زمانی حدود ۳۹۰ روز بعد از تولد نوزاد، ۸۰ درصد کل درآمد خود را جهت نگاهداری فرزند خود در خانه دریافت می‌کنند. پرداخت ۲۰ درصد باقی را غالبین کارفرما به عهده می‌گیرد. پدر و مادر می‌توانند هر گونه می‌خواهند، دوران نگاهداری از نوزاد را میان خود تقسیم کنند. اما ۶۰ روز از این دوران صرفا حق پدر است. اگر پدر از این شصت روز استفاده نکنند، درآمد آن شصت روز را دریافت نخواهد کرد. این قانون، سوئد را نسبت به سایر کشورهای اروپایی به کشوری پیش‌گام تبدیل کرده است.

خارجی که غالبا قربانی قاچاق انسان می‌شوند. سیاست و رسانه‌ها در سوئد با همکاری میان خود تلاش می‌کنند تا جامعه را نسبت به این مسئله حساس کنند. در یک همه‌پرسی هشتاد درصد سوئدی‌ها علیه خرید و فروش تن موضع گرفته‌اند. در آلمان اما، در مقابل موضع سوئدی‌ها برخورد منفی می‌شود و برخی به خرید و فروش تن انسان به مثابه "شغلی مانند سایر مشاغل" می‌نگرند.

در رابطه با خشونت خانگی، اسپانیا در سال‌های اخیر با تلاش‌های نخست وزیر فمینیسست و محبوب این کشور، زاپاترو، خود را در رأس کشورهای اروپایی نشانده. در حال حاضر طرح‌های آموزشی در رابطه با تبعیض جنسیتی و خشونت جنسی در سطح مدارس در حال اجراء است. نسبت به قربانیان خشونت خانگی، حمایت‌های بلاواسطه انجام می‌گیرد. حفاظت، امکان زیست و حمایت‌های مالی از اقدامات فوری در اسپانیا است. پلیس، مأمورین قضایی و مسئولین تأمین اجتماعی و غیره آموزش‌های ویژه در این رابطه می‌بینند. هدف، خودمختاری و به ویژه استقلال مادی زنان اسپانیایی در آینده است.

### اشتغال: باید تأکید کرد که در هیچ کدام از کشورهای اروپایی

یک ارزش‌گذاری مساوی میان کار زنان و مردان وجود ندارد، در حال که استقلال و عدم وابستگی مالی زنان پایه و اساس هرگونه آزادی واقعی زنان محسوب می‌شود. با وجودی که برخورد نابرابر به کارمشابه میان زنان و مردان در جوامع به شدت ریشه دارد و حل این نابرابری به نفع زنان، یکی از وظائف فوری تلقی می‌شود، اما یک برخورد جدی با آن کمتر دیده می‌شود و هم چنان دوره‌های آموزش و مشاغل تکنیکی اساسن به مردان تعلق می‌گیرد و روشن است که این امر زمینه چنین نابرابری را به وجود آورده و تعمیق می‌بخشد. مضافن بر این که کار خانه گی و نگاهداری از فرزندان اساسا بر عهده زنان قرار داشته و به این دلیل زنان مجبورند شغل خود را فدای چنین وظائفی کرده و کار نیمه وقت را برگزینند. با این حساب روشن است که میزان درآمد زن در سنین بازنشستگی نیز به همین ترتیب نزول پیدا می‌کند. با تمام این‌ها می‌توان کشور فرانسه را در رابطه با کار و حقوق بازنشستگی نسبت به سایر کشورهای اروپایی عادل‌تر دانست. چرا که کشور فرانسه هم اکنون با ایده عدالت اجتماعی با توجه به واقعیت‌های جامعه، پیشاپیش کشورهای اروپایی قرار گرفته است.

**سیاست:** در رابطه با جایگاه برابر زنان و مردان در عرصه سیاست و قدرت، کشور بلژیک گوی سبقت را بروده است. در قانون اساسی بلژیک برابری زنان و مردان در تمامی بخش‌های سیاسی به تصویب رسیده است. از سال ۲۰۰۷ زنان در کلیه انتخاباتی که در بلژیک صورت می‌گیرد، دارای سهمیه مساوی با مردان در امر انتخاب شدن می‌باشند.

حال این که چگونه می‌توان قوانین همه کشورهای اروپایی را حداقل در مورد زنان یکسان کرد، جای بحث بسیار است. پرسش این است که آیا اتحادیه اروپا می‌تواند در تعیین قانون هر کشور عضو خود چنین مداخله ای داشته باشد؟ برای مثال آیا کشورهایی

آلمان: پدر یا مادر در کشور آلمان از سال ۱۹۹۷، ۱۴ ماه بعد از تولد نوزاد خود، ۶۷ درصد درآمد خالص خود را جهت نگاه داری از فرزند خود در خانه دریافت می‌کنند. هم چنین دو ماه از این مرخصی به پدر اختصاص داده شده است و قرار است این مدت در آینده طولانی‌تر نیز بشود. در این صورت کشور آلمان هم گام با سوئد دارای یکی از پیش‌رفته‌ترین قوانین مربوط به دوران مرخصی پدر و مادر بعد از تولد نوزاد خواهد بود.

### طلاق

**اسپانیا: "برای این که حق جدایی، زوجین را از زاویه دلیل جدایی و یا دوره موقت برای تغییر عقیده، تحت فشار قرار ندهد".**

از سال ۲۰۰۵ قانونی در اسپانیا به تصویب رسید که طبق آن زوجین حق دارند بدون آن که دلیل خاصی برای جدایی ارائه کنند، فورن از هم جدا شوند. حق آزادانه متحول شدن شخصیت هر فرد که در قانون اساسی اسپانیا درج شده است به فرد این امکان را می‌دهد که به هر دلیلی تصمیم بگیرد مزدوج باقی نماند. در اسپانیا به این امر در قانون مربوط به جدایی، توجه ویژه صورت گرفته است. عدم تمایل یکی از طرفین در ادامه زندگی مشترک، مهم‌ترین دلیل برای جدایی است.

کشورهای سوئد و فنلاند نیز قوانینی مشابه در مورد جدایی دارند. اما اسپانیا اضافه بر این کشورها، حداقل زمان زندگی مشترک را برای اعلام جدایی، بسیار کوتاه در حد سه ماه اعلام کرده که آن نیز نباید الزاما مانع جدایی شود و اگر چنان چه یکی از طرفین در فاصله‌ای کوتاه بعد از ازدواج، دچار شرایط طلاق فرسای در زندگی

مشترک شود، می‌تواند خواستار جدایی گردد. برای مثال خشونت در خانه می‌تواند یکی از عوامل شرایط طلاق فرسا شده، باشد.

آلمان: بعد از رفومی که کشور آلمان از سال ۱۹۷۵ در قوانین مربوط به خانواده به انجام رساند، شرط یافتن مقصر در امر جدایی نیز از بین رفته است و از آن پس قانونی به تصویب رسیده که بر اساس آن، طلاق در صورتی که زندگی مشترک به شکست انجامیده باشد، می‌تواند جاری شود. اثبات چنین شکستی از آنجا مقذور می‌گردد که زندگی مشترک دیگر امکان پذیر نبوده و در آینده نیز قابل احیاء نباشد. در هر حالت زوجین بعد از یک دوره یک ساله بعد از اعلام جدایی می‌توانند از هم طلاق بگیرند. اگر چنان چه یکی از طرفین با طلاق موافقت نداشته باشد، مهلت یک ساله در حد سه سال تمدید می‌شود. بعد از این سه سال است که ثابت می‌شود، امکان زندگی مشترک دیگر وجود ندارد. کشور آلمان با چنین قانونی در میان کشورهای اروپایی در حد وسط قرار گرفته است.

### سرپرستی فرزندان

**ایسلند: "برای اعطای حق سرپرستی مشترک از فرزندان به پدر و مادر بعد از جدایی".**

قانون در کشور ایسلند، هم چون اکثر کشورهای اروپایی اعلام می‌کند، پدر و مادر پس از جدایی به طور خودکار دارای حق سرپرستی مشترک از فرزند خود می‌باشند، فارغ از این که ازدواج رسمی کرده باشند یا زندگی مشترک با هم داشته‌اند. در کشورهای مثل یونان، فنلاند و لوکزامبورگ، اگر پدر و مادر ازدواج رسمی نکرده باشند، حق سرپرستی به طور اتوماتیک به مادر تعلق می‌گیرد.

آلمان: ازسال ۱۹۹۸ در کشور آلمان نیز پدر و مادر بعد از جدایی به طور اتوماتیک و مساوی از حق سرپرستی فرزند خود برخوردار می‌شوند. چنان چه یکی از طرفین تقاضای حق سرپرستی به تنهایی برای خود داشته باشد، این امر در دادگاه خانواده بررسی و تصمیم گرفته خواهد شد. قوانین کشور آلمان نیز بین پدر و مادری که ازدواج رسمی کرده و یا فقط زندگی مشترک با هم داشته‌اند، تفاوت قائل است و در یک زندگی مشترک که به جدایی انجامیده است، مادر حق سرپرستی فرزند را به تنهایی دارا می‌باشد و در صورتی که هر دو در حق سرپرستی مشترک توافق داشته باشند، پدر نیز دارای این حق خواهد شد.

#### ازدواج هم جنسگرایان

**بلژیک؛ "برای این که هم‌جنس‌گرایان نیز همانند دگرجنس‌گرایان در یک زندگی مشترک از کلیه حقوق گسترده مربوط به آن برخوردار باشند".**

کشور بلژیک از سال ۲۰۰۰ قانون مربوط به "زندگی مشترک قانونی" برای همه آنانی که با هر گرایش جنسی تمایل به زندگی مشترک با هم دارند را به تصویب رساند. از طریق این قانون هم جنس‌گرایان نیز دارای همان حقوقی می‌شوند که ناظر بر درآمد و مالیات خانواده‌ها می‌باشد. ازدواج رسمی بدون هیچ گونه محدودیتی، از سال ۲۰۰۳ برای هم جنس‌گرایان به رسمیت شناخته شد.

آلمان: از سال ۲۰۰۱ زندگی مشترک رسمی‌میان هم جنس‌گرایان در آلمان امکان پذیر شده است. هر چند در برخی قوانین هنوز محدودیت‌هایی به چشم می‌خورد، اما در مجموع آلمان نیز کم‌کم نواقص قانونی خود را در مورد ازدواج هم جنس‌گرایان برطرف می‌کند. به ویژه در رابطه با مسائل درآمد، ارث، بازنشستگی و غیره. برای مثال به عهده گرفتن سرپرستی قانونی فرزند یکی از طرفین امکان پذیر شده است. هم چنین اکنون هم نام شدن دو هم‌جنس‌گرا که به طور رسمی‌باهم زندگی مشترک می‌کنند، قابل تحقق است. اما ازدواج رسمی‌میان هم جنس‌گرایان در آلمان برخلاف کشورهای بلژیک، هلند و اسپانیا هنوز قانونی نشده است. (م. درسوند ازدواج هم جنس‌گرایان در کلیسا نیز به تصویب رسید)

#### خشونت خانگی

**اسپانیا؛ "برای حساس کردن اذهان در مورد تم خشونت خانگی و هم چنین تبعیض جنسی بین پسران و دختران از سنین ابتدایی". "برای آموزش کارکنان و کارمندان در بخش خدمات اجتماعی، خدمات درمانی و غیره". "برای اجرای فوری عملیات حفاظتی که توسط آن پلیس بتواند مجرم و قربانی را در کوتاه ترین زمان ممکن از هم جدا کند".**

**"برای سازمان دادن مسکن و امکانات مختلف جهت حفاظت از قربانیان خشونت خانگی و حمایت مالی رسمی و قانونی از این عملیات". "برای آموزش دادن به واحدهایی در دادگاه‌ها که به ویژه در حوزه خشونت خانگی متخصص می‌شوند".**

**"برای شدت عمل و تحریم قاطع ضاربین، به اضافه یک برنامه عملی جهت مقابله با عاملین خشونت".**

## در رابطه با قوانین مربوط به خشونت جنسی و تجاوز کشور سوئد با تصویب قوانین حمایت از زنان، خود را در رأس کشورهای اروپایی قرار داده است. در اکثر کشورهای اروپایی تن فروشی و خرید و فروش انسان به مثابه یکی از موارد خشونت جنسی و تجاوز شمرده می‌شود. در سوئد تن‌فروشی درست همانند خرید و فروش زنان ممنوع است. هر چند که زن تن‌فروش مورد مجازات قرار نمی‌گیرد.

کشور اسپانیا قانونی را در سال ۲۰۰۵ به تصویب رساند که بر طبق آن، نه تنها می‌بایست قاطعانه علیه خشونت خانگی و مقابله با ضاربین عمل شود، بلکه حمایت و حفاظت فوری و مؤثر از قربانیان خشونت را نیز در دستور قرار دهد. کشور اسپانیا با وضع این قانون، خود را در صدر لیست کشورهای اروپایی قرار داد.

آلمان: قانون حفاظت در برابر خشونت از سال ۲۰۰۱ در آلمان اجراء می‌شود. بر طبق این قانون قربانی خشونت خانگی می‌تواند تقاضای اخراج فوری ضارب از خانه مشترک را بنماید. هم زمان در ایالت‌های مختلف آلمان، تصویب شده است که پلیس می‌تواند ضارب را فوراً برای مدت ده روز از خانه اش اخراج کند، حتی اگر قربانی هنوز تقاضای اخراج ضارب را نداده باشد. در بسیاری از ایالت‌های آلمان دیده شده که پلیس به طور اتوماتیک جریان رابه اطلاع خانه‌های زنان و مراکز مشاور زنان رسانده است. نمونه‌ای که آلمان از آن تقلید می‌کند، کشور اتریش است. هرچند که حمایت مالی و اختصاص بودجه به خانه‌های زنان و مراکز مشاور زنان در اتریش تأمین شده است، در آلمان اما، این امر به اختیار هر ایالت گذارده شده و از سال‌ها پیش بودجه‌های اختصاص داده شده به این خانه‌ها و مراکز به شدت پایین آمده و هنوز به این امر به عنوان خدمات داوطلبانه نگریسته می‌شود.

#### تجاوز

**فرانسه؛ "برای قرار دادن امرتجاوز به عنوان یک عمل جنایی در کاتالوگری قضایی و ارائه یک تعریف گسترده از تجاوز".**

**"برای حمایت از قانونی که در ۴ آپریل ۲۰۰۶ به تصویب رسید و طی آن تجاوز مرد به همسر یا پارتنر خویش به عنوان یک عمل قابل مجازات دیده می‌شود".**

**"برای این که دادگاه تنها در صورت تقاضای قربانی به طور مخفیانه برگزار شود، در غیر این صورت باید علنی باشد". "برای این که حمایت از قربانی در دادگاه از جانب یک سازمان حامی‌زنان امکان پذیر باشد".**

از سال ۱۹۸۰ تجاوز در قانون فرانسه به صورت گسترده‌تری تعریف شده است. تجاوز عملی ست که طی آن یک فرد از طریق استفاده

از زوره، اجبار، تهدید و یا به طور غافلگیرکننده دیگری را به رابطه جنسی مجبور می‌کند. این عمل با ۱۵ سال زندان مجازات می‌شود. هرگونه ویژگی در این قبیل موارد، به شدت مجازات کمک می‌کند. برای مثال اگر دختری که مورد تجاوز قرار گرفته زیر ۱۵ سال یا بی‌حفاظ، مثلاً معلول بوده باشد و غیره، در این صورت مجازات به ۲۰ سال حبس نیز می‌رسد.

طبق آمار از هر ده عامل خشونت، هشت نفر تمایل به مخفی برگزار شدن جلسات دادگاه را دارند. در نتیجه با تلاش‌های سازمان‌های حامی‌زنان از سال ۱۹۸۰ جریان و روند دادگاه‌ها علنی برگزار می‌شود و تنها قربانی حق تقاضای مخفی بودن جلسات دادگاه را دارد. هم چنین سازمان‌های زنان می‌توانند قانوناً همراه قربانی در جلسات دادگاه حضور یافته و به عنوان شاکی در کنار زن قربانی قرار گرفته و از او حمایت به عمل آورند.

آلمان: کشور آلمان نیز از سال ۱۹۹۸ تعریف همه‌جانبه‌تری از تجاوز را ارائه داده است. از آن تاریخ دیگر نه فقط تجاوز از طریق اندام جنسی زن، بلکه هر گونه رابطه جنسی از طریق اعضای بدن زن و یا حتی اگر توسط جسم خارجی صورت گرفته باشد نیز تجاوز محسوب می‌شود. هم چنین فراکسیون زنان در مجلس آلمان با تلاش‌های فوق العاده خود موفق شدند تجاوز در حیطه زندگی زناشویی را نیز از همان مجازات عمومی‌حاکم بر تجاوز برخوردار کنند. یکسال برای سوء استفاده جنسی مرد از همسر خود و ۱۵ سال در صورتی که این عمل با خشونت و سورفتار همراه بوده باشد. آلمان با این تعریف جدید از تجاوز و مجازات آن تا ۲۰ سال زندان، خود را در لیست پیشرفته‌ترین کشورهای اروپایی قرار داد. البته در آلمان هنوز حق نمایندگی قربانی از طریق سازمان‌های حامی‌زنان و حضور در دادگاه به رسمیت شناخته نمی‌شود. اضافه بر آن سواستفاده جنسی از فردی بدون امکان حفاظت از خویش، مانند معلولین از کمترین حد مجازات، یعنی ۶ ماه برخوردار است!

#### تنفروشی و قاچاق زنان

**سوئد؛ "برای غیرقانونی بودن خرید و فروش تن". "برای مجرم بودن خریدار". "برای این که تن فروش از مجازات معاف باشد". "برای ایجاد مراکز کمک به تن فروشان که بتوانند زندگی خود را از طریق مشاغل دیگر تأمین کنند، به ویژه کمک به زنان خارجی که اجازه اقامت در سوئد را دریافت کنند". "برای حمایت گسترده از تن فروشان در مقابل خریداران و قاچاقچیان انسان".**

ازسال ۱۹۹۹ در کشور سوئد قانون "آرامش زنان" به تصویب رسیده است. مطابق این قانون خرید تن با مجازات نقدی یا حبس تا شش ماه روبرو خواهد شد. ده سال بعد از سوئد، یعنی از سال ۲۰۰۹ در کشور نروژ نیز خرید و فروش تن قابل مجازات اعلام شده است. سوئد و نروژ معتقدند که مجازات این عمل یکی از راه‌های مؤثر مبارزه با قاچاق زنان است.

آلمان: بعد از رفم دولت ائتلافی سرخ-سبز در سال ۲۰۰۲، تن

فروشی دیگر به عنوان یک امر خلاف اخلاق در جامعه شمرده نمی‌شود. به این ترتیب مقابله با خرید و فروش و قاچاق زنان، برای پلیس و ارگان‌های قضایی به مراتب سخت‌تر شده است. کشور آلمان بعد از هلند که از سال ۲۰۰۰ تن فروشی را قانونی کرده بود، قرار دارد و بعد از سال ۲۰۰۲ به این عمل رسمیت بخشیده است. از آن پس آمار قاچاق زنان در این دو کشور به طور واضح صعود کرده است. در حالی که سایر کشورهای اروپایی خرید و فروش تن را امری در تقابل با شأن و منزلت انسانی به شمار می‌آورند.

#### شرکت در سیاست و قدرت

**بلژیک؛ "برای یک قانون اساسی که در همه انتخابات برای هیئت‌ها و کمیته‌های سیاسی سهمیه در نظر بگیرد، حتی برای شرکت در دولت".**

**"برای تحت فشار گذاشتن لیست‌های انتخاباتی که حداکثر سهمیه‌های جنسیتی را در لیست خود در نظر بگیرند".**

کشور بلژیک به عنوان اولین کشور اروپایی از سال ۱۹۹۹ قانونی را به تصویب رساند که تحت آن دولت اجازه دارد در شکل‌گیری لیست‌های انتخاباتی احزاب شرکت کننده دخالت کرده و آن‌ها را مجبور به ارائه لیستی با سهمیه جنسیتی مساوی نماید. اولین قانون که در سال ۱۹۹۹ تصویب شد، اعلام می‌کرد، احزاب نباید بیشتر از دو سوم از لیست انتخاباتی خود را به یک جنس تخصیص دهند. اما از سال ۲۰۰۲ کشور بلژیک قانون اساسی خود را اصلاح کرده و قاطعانه اعلام می‌کند که زنان و مردان باید با سهمیه مساوی در سمت نمایندگی شرکت کنند. از آن پس احزاب نیز لیست انتخاباتی خو را با میزان مساوی زن و مرد اعلام می‌کنند. هم چنین در صدر لیست نیز می‌بایست یک زن و یک مرد جای داشته باشند.

آلمان: در کشور آلمان سهمیه‌های هیئت‌های سیاسی و لیست‌های انتخاباتی، مسئله خود احزاب شمرده می‌شود و هر یک بنا به شیوه و روش خود، لیست‌های انتخاباتی را تهیه می‌کنند. برای مثال حزب سبزها با سهمیه برابر از زنان و مردان نمایندگان مساوی از هر دو جنس به نمایندگی می‌فرستد. حزب "اس پ د" این نسبت را به ۷۰-۳۰ تبدیل کرده و حزب "ث د او" اصلا سهمیه مشخصی تعیین نمی‌کند. در ضمن مطابق با قانون، زن در صورت مهارت یک سان در یک شغل معین، نسبت به مرد ارجحیت دارد.

#### تفاوت دست مزد

در میان ۲۷ کشور اروپایی، تفاوت دست مزد زنان و مردان در مشاغل مساوی، به طور متوسط ۱۵ درصد است. بیشترین تفاوت در کشور ایسلند دیده می‌شود و بعد از آن در قبرس. کشور آلمان همراه با اسلواکای در رده سوم جای دارند که تفاوت دست مزد در حد ۲۲ درصد محاسبه شده است. حتی در سوئد که کشوری نمونه در مساوات حقوق زنان و مردان است، تفاوت دست مزد به ۱۶ درصد می‌رسد. کمترین تفاوت به کشورهای مالتا ۳ درصد، بلژیک ۷ درصد و اسلونی ۸ درصد تعلق دارد.

## Bell Hooks Feminist Theory: From Margin to Center



# بل هوکس

ترجمه: پریسا اسودی - نسرین ماهوتچی

فصل دهم:

## سرپرستی انقلابی



در مراحل اولیه‌ی جنبش آزادی‌خواهی زنان، تحلیل فمینیستی از مادر بودن منعکس‌کننده‌ی گرایش‌های تبعیض‌گرایانه‌ی طبقاتی و نژادی شرکت‌کنندگان در جنبش بود. بعضی از زنان دانشگاه رفته، سفیدپوست و متعلق به طبقه‌ی متوسط معتقد بودند که مادری مانع مهمی در راه آزادی زنان است، تله‌آئی است که زنان را در خانه محدود می‌کند، آنها را اسیر رفت و روب، پختن و پز و نگهداری از بچه‌ها می‌کند. دیگران بی‌شبهه، مادر بودن و بچه بزرگ کردن را مرکز ثقل استثمار زنان می‌دانستند. اما اگر در همین رابطه از زنان سیاه‌پوست نظر خواهی می‌شد، می‌گفتند که از نظر آنان مادر بودن مانعی اساسی در سر راه آزادی زنان نیست و مسائل دیگری مانند نژاد پرستی، دسترسی به کار و تخصص و تحصیل - و نه مادر بودن - در صدر لیست قرار می‌گرفتند. زنان سیاه‌پوست نمی‌گفتند که مادر بودن سد راه ما برای ورود به دنیای کار مزدی است چون ما همیشه کار کرده‌ایم. از دوره‌ی برده‌داری تا کنون زن سیاه‌پوست آمریکایی خارج از خانه، در مزارع، در کارخانه‌ها، در رخت‌شوی خانه‌ها و در خانه‌های مردم کار کرده است. آن کارها منبع درآمد بسیار ناچیزی بودند و در بیشتر مواقع در مادری کردن دخالت کرده و یا حتی مانع آن می‌شدند. زنان سیاه‌پوست تاریخ کار در چارچوب خانواده را کاری انسان ساز، کاری که هویت آنها به عنوان زن، به عنوان انسانی که عشق و محبت نشان می‌دهد را تایید می‌کند، می‌پنداشتند. برخوردی انسانی و عاطفی که ایدئولوژیهای نژادپرستانه سفیدپوستان ادعا می‌کردند مردم سیاه‌پوست قادر به برآز آن نیستند. برای زنان سیاه‌پوست بیشتر مواقع کار بیرون از خانه، درمقایسه با کاری که در محیطی حمایت‌کننده‌ی خانه انجام می‌شد، غیرانسانی، تحقیرآمیز و خسته‌کننده پنداشته می‌شد.

این نظریه‌ها در باره مادر بودن و کار بیرون از خانه با نظریاتی که زنان سفید پوست آزادیخواه اظهار می‌کردند به شکل روشنی تقابل داشتند. بسیاری از زنان سیاه‌پوست می‌گفتند "ما می‌خواهیم وقت بیشتری با خانواده مان بگذرانیم، ما می‌خواهیم دنیای کار بیگانه‌ساز را ترک کنیم". در عین حال بسیاری از زنان سفید پوست آزادیخواه می‌گفتند "ما از انزوای خانه خسته شده‌ایم، از اینکه فقط با شوهر و بچه‌هایمان در تماس باشیم، از وابستگی مالی و احساسی خسته شده‌ایم، ما می‌خواهیم آزاد گردیم تا وارد دنیای کار شویم (این صدای زنان سفید پوست طبقه کارگر نبود که همانند زنان سیاه‌پوست از کار بیگانه‌ساز خسته بودند). زنان آزادیخواهی که می‌خواستند وارد دنیای کار خارج از خانه شوند این دنیا را دنیایی بیگانه‌ساز نمی‌دیدند. حالا البته می‌بینند. در طول بیست سال تاریخ جنبش فمینیستی، تعداد زیادی از زنان سفید پوست متعلق به طبقه متوسط وارد بازار کار شده‌اند و فهمیده‌اند که کار کردن در چارچوب اجتماعی‌ای که سکسیسم هنوز در آن نرم است، که حسادت و رقابت بی‌جا تشویق می‌شود، که عدم اعتماد، تقابل و بد خواهی باعث فشارهای روحی می‌شود، محیط کار را غیر قابل تحمل، کلافه‌کننده و ناکام‌کننده می‌سازد. در عین حال، بسیاری از زنان که کار با در آمد را دوست داشته و از آن لذت می‌برند احساس می‌کنند که کارشان وقت زیادی از آنها می‌گیرد، و جای کمی برای لذت بردن از چیزهای دیگر باقی می‌گذارد. در حالیکه کار مزدی با در آمد به زنان کمک می‌کند که استقلال یا کفایت مالی نسبی

به دست آورند، ارضا کننده‌ی نیازهای انسانی بسیاری از زنان نیست. در نتیجه، نیاز زنان به کار ارضا کننده در محیطی امن باعث شده که آنها بر اهمیت خانواده و جوانب مثبت مادر بودن تاکید کنند. به علاوه، این واقعیت که بسیاری از زنان فعال فمینیست در اوایل و یا اواسط سنین سی سالگی و باروری خود هستند، در سال‌های آخر باروری که در آن با واقعیت ساعت زیستی هورمونی خود دست و پنجه نرم می‌کنند، به مادر بودن توجهی ویژه می‌شود. این توجه جدید، به بچه دار شدن بسیاری از زنان فعال در جنبش فمینیستی که به بچه داشتن علاقه‌مند بودند منجر شد.

اگرچه زنان فمینیست فعال در دوره‌ی اولیه‌ی رشد جنبش خواستار احترام به وقدرانی از کار خانه و بچه‌داری بودند، با این وجود آنها به مادر بودن و مادری کردن ارزش کافی ندادند. این موضعی بود که باید در شروع جنبش فمینیستی اتخاذ می‌شد. حمله‌های اولیه فمینیست‌ها به مادر بودن، بسیاری از زنان بخصوص زنان فقیر و غیرسفید پوست، که مادری کردن را مسئله‌ای شخصی که به آنها هویت می‌بخشد می‌دانستند، از جنبش بیگانه کرد. متأسفانه، تمرکز مثبت فمینیست‌های امروزی بر مادر بودن به شدت به کلیشه‌های سکسیستی تکیه دارد. برخی از زنان فعال فمینیستی به مادر بودن، به همان نحوه که زنان و مردان قرن نوزدهم فضیلت‌های "خانه‌گرایی" را تجلیل می‌کردند، جنبه‌ی آرمانی می‌دهند. تنها تفاوت اساسی بین این دو نگرش اینست که مادر بودن دیگر به عنوان پدیده‌ای که در چارچوب ازدواج یا رابطه بین دو جنس مخالف وقوع می‌پذیرد دیده نمی‌شود. امروزه بیشتر از هر وقت دیگر، زنانی که به مردها وابستگی ندارند، چه زنان هم‌جنس‌گرا و غیرهم‌جنس‌گرا، تصمیم می‌گیرند که بچه دار شوند. در جامعه ما علیرغم مشکلات مادر تنها (single mother) بودن، بخصوص به لحاظ تامین مالی، تمرکز روی لذت مادر بودن و رابطه صمیمانه، تنگاتنگ و ویژه‌ی بین مادر و بچه قرار دارد. کتابهایی مثل "با بچه، یادداشت‌های روزانه مادر بودن" نوشته فالیس چسلر در باره لذت و شادی زایمان و نگهداری از بچه، ترانه‌سرایی می‌کنند. چاپ کتابهای جدیدتر و تخصصی‌تری مثل "آینده مادر بودن" نوشته جسی برنارد، "عشق مادر" نوشته الیزابت بادینر، "مادر من / خودم" نوشته نانسی فریدن، و "خلق دوباره

مادر بودن" نوشته نانسی چادرو، منعکس کننده دل مشغولی‌های فزاینده‌ای درباره مادر بودن است.

این علاقه‌ی دوباره به مادر بودن، تأثیرات مثبت و منفی‌ای بر جنبش فمینیستی دارد. از جانب مثبت، این علاقه، تحقیق و بررسی در مورد مادری کردن را به مثابه نیازی دامن‌دار تشویق کرده و گسترش می‌دهد. در مقدمه‌ی کتاب "از زن متولد شده"، آدرین ریچ می‌گوید او احساس می‌کرد که نوشتن کتابی در مورد مادر بودن مهم است چرا که "این یک مسئله تعیین کننده و در عین حال کشف نشده برای تئوری فمینیسم است." در ضمن این مسئله که زنانی که انتخاب می‌کنند بچه‌دار شوند دیگر ترسی از طرد شدن از جنبش فمینیستی ندارند مثبتی است، اگر چه هنوز ممکن است مادرشدن مانع از شرکت فعال آنها در جنبش شود. از جهت منفی قضیه فمینیست‌های فعال، با جنبه آرمانی دادن به مادر بودن، با استفاده ازواژگان سکسیستی‌ای همچون زنها ذاتن تربیت‌کنندگان بهتری هستند، مفاهیم مرکزی ایدئولوژی برتری مردانگی را تقویت می‌کنند. این نظریه بطور ضمنی دلالت براین دارد که مادر بودن، واقعی‌ترین شغل زنان است، واینکه زنهایی که مادر نیستند، زنانی که تمرکز زندگی شان بر شغلشان، بر کارهای هنری و سیاسی است، موهبتی را از دست میدهند و محکوم به زندگی خالی از احساسات و غیرارضا کننده هستند. گرچه اینها (برخی فعالین فمینیستی) علنا به زنهایی که بچه‌دار نشده‌اند حمله نکرده و یا محکومشان نمی‌کنند، ولی آنها هم، مثل کل جامعه، بطور ضمنی مطرح می‌کنند که بچه‌دار شدن از کارهای دیگر برای زنان مهم‌تر و سزاوارتر است. برای آنها ساده است که بگویند مادر بودن عمده است. چنین نقطه نگرشی غالباً بوسیله بسیاری از زنان بورژوای سفید پوست که شغل‌هایی موفق داشته و حالا خود انتخاب کرده اند که بچه دار شوند ابراز می‌شود. بنظر می‌رسد آنها می‌خواهند به توده‌ی زنان بگویند که داشتن شغل حرفه‌ای و یا کار کردن هیچوقت به اندازه بچه‌دار شدن مهم و لذت بخش نیست.

این جریان فکری بخصوص در زمانی که زنان نوجوان زیادی که به بسیاری از هدفهایی خود دست نیافته‌اند به جای به تاخیر انداختن مادر شدن به شمار زیاد بچه‌دار می‌شوند، در زمانی که دولت به زنان می‌گوید آنها با رد کردن نقش جنسیتی‌شان، زندگی خانوادگی را به نابودی می‌کشند، خطرناک است. اخیراً زنان از طریق رسانه‌های گروهی و دیگر سیستم‌های ارتباطی با مطالبی که بچه‌دار شدن را تشویق می‌کنند اشباع شده‌اند. روزنامه‌ها سر تیترهائی مثل "مادر بودن دوباره برگشته است" را چاپ می‌کنند، مجله‌های زنان پر از مقاله‌هایی در باره مادر بودن هستند، مجله‌های مد مقاله‌هایی خاص با تصاویری از کارهای طراحان مد برای زنان حامله دارند و در تلویزیون برنامه‌های گفت و شنود درباره زنانی که شاغل هستند و حالا تصمیم گرفته‌اند که فقط بچه‌هایشان را بزرگ کنند پخش می‌شود. اینگونه تبلیغات جنبش فمینیستی را، در زمانی که احتمال زندگی در فقر برای زنان بچه‌دار بیشتر از هر وقت دیگر است، درزمانی که بر تعداد بچه‌های بی‌خانمان و بی‌پدر و مادر هر روزه افزوده می‌شود، در هنگامی که تعداد زنهایی که به تنهایی بچه‌هایشان را بزرگ می‌کنند افزوده می‌شود، تضعیف و تهدید می‌کنند.

جنبه آرمانی دادن به مادر بودن توسط زنان سفید پوست بورژوا، تا حدی، تلاشی برای جبران آسیب‌هایی است که انتقاد فمینیست‌ها در گذشته به وجود آورده و ادای احترامی است به حق به زنانی که مادرهستند. البته باید اذعان کرد که حتی بیش‌رمانه‌ترین این انتقادات با سکسیسم که ریشه استعمار و استثمار مادران است قابل مقایسه نیست. مادری کاری مهم و با ارزش است که همه، و همچنین فعالین فمینیست، باید اهمیت و ارزشش را تصدیق کنند. مادری باید تمایز، تشویق و ارج‌گذاری که شایسته آن است را در چارچوب فمینیسم که عرصه‌ای برای تلاشی جدید برای تفکردر باره طبیعت مادر بودن است، دریافت کند. دراین چارچوب مادر بودن برای زنان تجربه‌ای غیراجباری و غیر استثمارگرانه شده و مادری کردن سرپرستی‌ای موثر و موفق می‌شود، چه این کار بوسیله زنان تنها و چه در همکاری با مردها واقعیت یابد.

اخیرن در مقاله‌ی "پرورش نوزاد"، مری الن شون میکر، در مورداینکه مردها به اندازه مساوی با زنها در امر نگهداری و پرورش فرزندان شرکت نمی‌کنند تاکید می‌کند:

از دوره‌های اولیه وجود نگرش‌های ضد و نقیض نسبت به مادر بودن، هدف عمومی جنبش زنان تقاضا برای برابری بوده است - زدودن ستم‌پذیری از مادری، ایجاد پیوند میان "مادر بودن" و پدر و مادری کردن- و برای زنانی که بچه‌دار شدن را انتخاب می‌کنند تقسیم کردن مسئولیت پدرومادری با مردها و بطور عموم با جامعه. با نگاهی به بیست سال گذشته، بنظر می‌رسد که‌این اهداف جزو مشکل‌ترین اهداف جنبش زنان بوده‌اند.

اینکه مردها در مسئولیت والدین بودن مشارکت کنند، به‌این معنا است که آنها باید برای مدت کوتاهی جایشان را با زنان عوض می‌کردند. برای بسیاری از مردان آسانتر بود که قدرت را در محل کار و نه درخانه با زنان تقسیم کنند. بااینکه میلیون‌ها مادر با وجود داشتن نوزاد و بچه‌های کوچک، بیرون از خانه شاغلند، هنوز هم بیشتر کارهای خانه را زنها انجام می‌دهند...

مردها در مسئولیت پدر و مادری شریک مساوی نخواهند شد مگراینکه از بچگی به آنها آموزش داده شود که پدر بودن هم به اندازه مادر بودن با معنی و بااهمیت است. تا زمانیکه زنان یا جامعهٔ عمومی رابطه زن با فرزند را رابطه‌ای خاص و منحصر به فرد تلقی کند چراکه زنها هستند که بچه را دربدن خود پرورش داده و آن را دنیا می‌آورند، یااینکه تجربه طبیعی بچه‌دار شدن را با رابطه‌ی نزدیک‌تر و مهمتر بچه با مادر، و نه با پدر، یگانگی بخشد، مسئولیت نگه داری و بزرگ کردن بچه به طور عمده مسئولیت زنان باقی خواهد ماند. بااین منطق که زن، در مقایسه با پدر طبیعتاً پرورش دهنده بهتری است حتی زن غریبه بدون بچه هم برای تربیت و بزرگ کردن کردن بچه مناسبتر تلقی میشود. تجربه زیستی حامله شدن و بچه به دنیا آوردن، چه لذت بخش و چه دردناک، نباید منجر به‌این تلقی شود که مادری کردن لزوماً بر پدری کردن ارجحیت دارد.

تعاریفی که از کلمه‌ی پدردرلغت نامه‌ها داده می‌شود بدون‌اشاره به احساسات و مهربانی، مفهوم پدررا با پذیرش مسئولیت ارتباط

می‌دهد. در حالیکه‌این توصیفات برای تعریف کردن لغت "مادر" بکار می‌روند. جامعه با قراردادن مسئولیت پرورش به دوش زنها، مشخصاً برای بر آوردن نیازهای روحی و مادی بچه، این‌ایده که مادر از پدرمهمتر است را تقویت می‌کند. این حس که دو لغت پدر و مادر دو تجربه کاملاً مجزا از هم را ارائه می‌دهند در بطن تعاریف و نحوه استفاده ازلغات پدر و مادریابه گرفته است. اگر زنان و مردان بخواهند مسئولیت مساوی برای پدرومادربودن داشته باشند، باید از مسئولیت پدر و مادری تعریفی مشترک داشته باشند. حتی زنان تئوریسین فمینیست هم که بر ضرورت مسئولیت مساوی مردان در بزرگ کردن بچه تاکید دارند، از اینکه برای مادری کردن ارزش خاصی قائل نباشند امتناع می‌کنند. این نشان دهنده‌ی اینست که فمینیست‌ها برای ستایش تجربه‌ی بیولوژیکی مادری آمادگی داشته ولی برای قبول کردن‌اینکه مادر بودن عرصه‌ای از زندگی اجتماعی است که زن در آن می‌تواند قدرت و کنترل اعمال کند آمادگی ندارند.

زنها و جامعه هم پدری را که نقش مساوی درپدرومادری کردن بازی می‌کند به عنوان نمونه‌ای خاص وکمیاب و نه به عنوان امری طبیعی تلقی می‌کنند. حتی ممکن است به نظربیاید که چنین مردی نقشی "مادرانه" به عهده گرفته است. الیزابت بادینر در کتاب "عشق مادری" خود در توصیف مردهائی که پدری می‌کنند چنین نظر میدهد:

تحت فشار زنان، پدر "جدید" به اندازه مساوی و براساس تصویر سنتی مادر "مادری" می‌کند. او (پدر) مثل مادری دیگربه میان رابطه مادر و بچه میخزد، کودکی که با صمیمیت و نزدیکی همانند مادر بدون هیچ‌گونه تفاوتی با پدر رابطه می‌گیرد. کافیست به تصاویرروزافزون مجله‌ها از پدرانی که بچه‌های تازه دنیا آمده شان را به سینه‌های برهنه شان می‌فشارند نگاه کنیم. چهره‌های آنها منعکس کننده محبتی مادرانه است که برای هیچکس تعجب آور نیست. بنظر میرسد بعد از قرن‌ها سلطه و یا غیبت پدر، مفهوم جدیدی از پدر به وجود آمده است- عشق پدر، مشابه دقیق عشق مادر. گرچه واضح است که زنان الگویی هستند که این مردان (پدران) به آن تاسی می‌جویند (چرا که زنها پدرومادر بودن موثر و مثبت را سالیانی دراز اجرا کرده‌اند) اما آنها پدرانی موفق می‌شوند. تبدیل به مادر نمی‌شوند.

نمونه دیگری ازاین گرایش درآخر مقاله ائی به نام "تفکرات مادرانه" نوشته سارا رودیک ظهور می‌کند. او زمانی در آینده را مجسم می‌کند که مردها مسئولیت والدین بودن را با زنها شریک شوند و می‌نویسد:

روزی خواهد رسید که "پدر" وجود نخواهد داشت. دیگرهیچ کس، ازهرجنسیتی، از قدرتش برای کنترل زندگی کودک استفاده نکرده و قدرت اخلاقی‌اش را بردنیای بچه تحمیل نخواهد کرد. توجه محبت‌آمیز نسبت به بچه‌ها وجود خواهد داشت. اما مادرهائی از هر دو جنس وجود خواهند داشت که طرز تفکر دگرگون شده‌ای از وجود مادرانه را در جامعه‌ای که مسئولیت پدرومادربودن، مسئولیت عاطفی، اجتماعی و

اقتصادی کودکان را به شکل مساوی بین آنها تقسیم کرده، زندگی می‌بخشند. چنین جامعه‌ایی از مادرانشان آموخته‌اند که چطور به زندگی بچه‌ها اهمیت بدهند.

رودیک دراین پاراگراف، همانطور که در سر تا سر مقاله، از "مادرانه" برداشتی آرمانگرایانه می‌کند وتاکید خود را بر مادر شدن مردها میگذارد. دیدی که کوتاه بینانه به نظر میرسد. چون کلمه "مادرانه" رفتار زنانه را یادآور است، مردها با آن همذات انگاری نخواهند کرد حتی اگر رفتارشان طوری باشد که به طور سنتی "زنانه" بنظر آید. تفکرات آروزمندانه مفهوم "مادرانه" را در جامعه ما عوض نخواهد کرد. بجای عوض کردن آن، کلمه "پدرانه" باید معنای مشترکی با "مادرانه" پیدا کند.‌این که به پسربچه ائی که با عروسکش مهربانانه رفتار می‌کند گفته شود که رفتارش مادرانه است این ایده را که زنان برای بچه داری مناسبتر از مردها هستند عوض نخواهد کرد، آن را تقویت خواهد کرد. به پسر بچه گفتن که او مثل یک پدر خوب رفتار می‌کند (مثل وقتی که به دختر گفته میشود که او مثل یک مادر خوب است، وقتی که با عروسکش مهربان است ) به او( پسر) چشم اندازی از پدرومادربودن موثر، از پدر بودن موثر، که همانند مادر بودن است، میدهد.

"مادرانه" دیدن مردهائی که پدران خوبی هستند این کلیشه سکسیستی را تقویت می‌کند که زنها به پیروی از طبیعتشان مادری می‌کنند. این ایده را تقویت می‌کند که پدرانی که شیوهٔ سرپرستی‌شان شبیه زنان است، بجای‌اینکه خود یک پدر واقعی باشند، از چیزی واقعی (مادر بودن) تقلید می‌کنند. باید مدلی از مفهوم پدرومادر بوجود آید که تفاوتی بین نگهداری و محبتی که زن و مرد به فرزندانشان می‌دهد نگذارد. مدلی از والیدن خوب،‌که شامل آن نوعی از توجه محبت‌آمیز که رودریک در مقاله‌اش از آن یاد می‌کند میشود، فقط درمورد زنان اعمال شده و پدران را از یادگیری‌اینکه چگونه باید پدرومادری کنند بازداشته است. به مردها اجازه داده شده که نقش خود به عنوان پدر را فقط در اعمال اتوریته و فراهم کردن امکانات مادی ببینند. به آنها یاد داده شده که نقش خود را در مقایسه با نقش مادر ثانوی ببینند. تا زمانیکه به مردها، با استفاده ازهمان الگویی که به زنان پدرومادربودن موثر بودن را آموخته است،آموزش داده نشود، آنها در نگهداری و

بزرگ کردن فرزندانشان شرکت مساوی نخواهند کرد. آنها حتی از شرکت دراین امر امتناع خواهند کرد چون یاد گرفته اند فکر کنند نگهدارندگان وآموزش دهندگان موثر و مثبتی برای کودکان نیستند.

به مردها آموزش اجتماعی داده میشود که ازقبول مسئولیت برای نگهداری از بچه‌ها امتناع کنند واین امتناع توسط زنهایی که باور دارند مادر بودن عرصه‌ی قدرتی است، که اگر آنها به مردها اجازه شرکت مشترک مساوی درآن را بدهند از دستش خواهند داد، حمایت میشود. بسیاری ازاین زنان نمی‌خواهند مسئولیت نگهداری از بچه‌ها را با مردها شریک شوند. درمحافل فمینیستی غالباً فراموش میشود که در آمریکا توده‌های زنان باور دارند که مردها نمی‌توانند اولیای خوبی باشند و نباید حتی سعی کنند که پدرومادرخوب بودن را بیاموزند. تا زمانیکه این زنان نفهمند که مردها هم باید و هم می‌توانند نقش اولیه درنگهداری بچه‌ها را بازی کنند، از مردان زندگیشان انتظار شرکت موثر در بزرگ کردن فرزندانشان را نخواهند داشت. و حتی اگراین انتظار را هم داشته باشند احتمال دارد که مردها آن را بااشتیاق نپذیرند. مردم باید از تاثیر منفی‌ای که عدم شرکت مردان در بزرگ کردن فرزندانشان برارتباطات خانوادگی و رشد بچه‌ها دارد اطلاع پیدا کنند.

تلاش‌های فمینیست‌ها برای‌اینکه به مردها نشان دهند اگر آنها در پدرومادربودن شرکت نکنند چه چیزی را از دست می‌دهند فقط منعطف به طبقه مرفه است. تلاش کمیبرای مباحثه درباره نوع غیر سکسیستی پدرومادربودن یا پدربودن مردان در بین زنان و مردان فقیر و کارگر صورت گرفته است. در حقیقت، توجه "مادرانه‌ای" که رودریک درمقاله خود یادآورآن است، با تاکید بسیارش برنیازبه توجه به بچه‌ها ازطرف اولیاء، بخصوص مادرها، نوعی ازپدرومادر بودن است که بسیاری از خانواده‌های کارگری (که خسته از کاربه خانه میرسند) توانائی ارائه آن را ندارند. برای زنان و مردانی که در خانواده‌هایی زندگی می‌کنند که تامین مالی بطور روزافزونی مشکل است،دادن توجه لازم و مخصوص به وظائف پدرومادربودن بسیار سخت است. گرفتاریهای چنین خانواده‌هایی با ساختارخانوادگی بورژوازی بسیار متفاوت است.چنین ساختاری احتمال اینکه زنان و مردان سفید پوست این طبقه اطلاعات بیشتری در مورد تاثیر مثبت شرکت مردان در پدرومادربودن داشته باشند را افزایش میدهد، احتمال‌اینکه آنها وقت بیشتری برای پدرومادری کردن داشته و دائماً نگران مشکلات مالی خانواده نباشند هم افزایش می‌یابد. هم چنین برای زنانی که به تنها یی بچه‌هایشان را بزرگ می‌کند مشکل است که با نیازهای دائمی و همزمان کار و نگهداری از بچه دست و پنجه نرم کنند.

تئوریسین‌های فمینیست به مسائلی که هنگامی که پدرومادربودن بوسیله یک نفر و یا مادری تنها انجام گیرد به وجود می‌آیند اشاره می‌کنند: مادری تنها به بچه‌ها الگوی شخصیتی محدودی از پدری کردن ارائه می‌دهد، به ابقای‌این نگرش که مسئولیت پدرومادری وظیفه ی زنان است می‌انجامد، و تفوق مردانه و ترس از زنان را تقویت می‌کند. جامعه اما در مورداین مسائل دل نگرانی‌ای ندارد. این اطلاعات، هنگامی که مردان بیشتر از گذشته از پذیرفتن

مسئولیت در مورد بچه‌ها سرباز می‌زنند و زنان کمتر از گذشته پدرومادری میکنند چون کار می‌کنند و اگرهم بکنند مادرتنها هستند، تاثیر کمی دارد. این واقعیت‌ها دومسئله مهم که باید دغدغه خاطر اصلی‌ای برای آینده جنبش فمینیستی باشند را مطرح میکنند: حق کودکان برای برخورداری از سرپرستی موثر بوسیله پدرومادر یا کسانی دیگر و بازسازی جامعه بدین منظور که نگهداری از کودکان صرفا کار زنان نباشد.

نابودی سکسیسم تنها راه حل برای مشکل شرکت غیر مساوی ویا عدم شرکت مردان در نگهداری از بچه‌هاست. بنابراین زنان و مردان بیشتری باید نیاز به حمایت از و شرکت در جنبش فمینیستی را تشخیص دهند. تعداد بسیاری از زنان کماکان براین باورند که آنها باید بطور اصلی مسئول نگهداری از بچه‌ها باشند -این نکته‌ایست که هر چه بیشتر بر آن تاکید کنیم کم کرده‌ایم. تلاشهای فمینیستی برای کمک به زدودن این تربیت اجتماعی درمیان زنان می‌تواند به خواسته‌های عمیق‌تر زنان برای شرکت برابر مردان در نگهداری از بچه‌ها منجر شوند. یکی از راههای آگاه کردن مردم به‌این نیاز انتشار بروشور در مراکز بهداشتی و دیگر مراکز عمومی، با مفادی که بر اهمیت شرکت مساوی زنان و مردان در نگهداری از بچه‌ها تاکید کند، است.

راه دیگر برای یادگیری بیشتر درباره‌ی این موضوع برگزاری سمینارهایی درمحلات مسکونی است. سمینارهایی که برغیرسکسیت بودن مسئولیت پدرومادری ویا پدرومادری کردن مشترک زنان و مردان تاکید داشته باشند. قبل ازاینکه زنها حامله شوند باید اهمیت شرکت مساوی مردان درپدرومادربودن را بفهمند. بعضی از زنها که دررابطه‌های نزدیک با مردی هستند و در مورد بچه دار شدن فکر میکنند ممکن است به چنین اطلاعاتی دسترسی نداشته باشند. ممکن است که شریک مردشان به آنها فهمانده باشد که او لازم نیست درامر بزرگ کردن بچه نقشی بازی کند.این زنان احساس میکنند که تصمیم شان برای بچه دار نشدن با مردانی که از مشارکت دروالدین بودن امتناع میکنند یک موضع گیری سیاسی است که اهمیت مشارکت مساوی در پدرومادربودن واهمیت پایان بخشیدن به تفوق مردان بر زنان را تقویت می‌کند. ما نیاز داریم ازاین زنان بیشتر درمورد انتخابی که کرده‌اند بشنویم. در ضمن زنانی هم هستند که با مردهائی بچه دار می‌شوند که ازقبل می‌دانند درپدرومادری کردن شرکت مساوی نخواهند کرد. برای مطالعات آینده درباره والدین بودن ضروری است که انتخاب‌این گونه زنان را بفهمیم.

زنها باید بدانند که مهم است تا قبل ازحامله شدن و به دنیا آوردن بچه درباره امر بزرگ کردن بچه با مردها گفتگو کنند. زنان و مردانی هستند که ازطریق قرارداد قانونی یا موافقت نامه‌های خصوصی ساده مسئولیت‌های پدر و مادر را مشخص میکنند. بعضی زنها با مردانی مواجه شده اند که قبل از بچه دارشدن در حرف مسئولیت بزرگ کردن بچه را قبول میکنند اما بعد ازبه دنیا آمدن بچه به حرفشان عمل نمی‌کنند. موافقت نامه‌های نوشته شده به وسیلهٔ تقاضا برای‌اینکه هرکس در مورد احساسش در مورد نگهداری از بچه و درکش در مورد مسئولیتش و غیره گفتگو کند

## به مردها آموزش اجتماعی داده میشود تا ازقبول مسئولیت نگهداری از بچه‌ها امتناع کنند و ین امتناع توسط زنهایی که باور دارند مادر بودن عرصه‌ی قدرتی است، که اگر آنها به مردها اجازه شرکت مشترک مساوی درآن را بدهند از دستش خواهند داد، حمایت میشود. بسیاری از زنان نمی‌خواهند مسئولیت نگهداری از بچه‌ها را با مردها شریک شوند.

به روشن شدن وضعیت کمک می‌کند. بسیاری از زنان و مردان در مورد چگونگی نگهداری و بزرگ کردن فرزندانشان بحث نمی‌کنند چون فرض بر این است که‌این مسئولیت به دوش زن خواهد بود.

با وجود اهمیت فراوان شرکت مردها در پذیرش مسئولیت والدین، تعداد زیادی از زنان رابطلهائی با مردهائی که از آنها بچه‌دار شده‌اند ندارند. در بعضی موارد،این یا منعکس کننده این است که مردها دغدغه خاطری در مورد پرورش بچه ندارند و یا اینکه این امر انتخاب زن‌هاست. بعضی زنها احساس می‌کنند که مهم نیست که فرزندان تجربه محبت و نگهداری از جانب مرد را نداشته باشد. در جوامع سیاه پوستان، این امر غیرعادی نیست که زنی تنها برای نگهداری و حمایت از بچه‌هایش از قوم و خویش‌ها و دوستان مردش طلب کمک کند. هر چه زنان همجنس‌گرا و غیرهمجنس‌گرای بیشتری تصمیم به بچه دارشدن و بزرگ کردن بچه بدون ارتباطی محکم با پدررا می‌گیرند، احتیاج به مراکز نگهداری بچه که در جوامع محلی پایه داشته و بچه‌ها را درتماس با مردانی که ازبچه‌ها نگهداری می‌کنند، قرار دهد بیشتر میشود. بدین ترتیب امکان‌این که چنین بچه‌هایی طوری بزرگ نشوند که فکر کنند زنها تنها گروهی هستند که باید از آنهاها نگهداری کنند فراهم میشود. کسانی که از بچه‌ها نگهداری می‌کنند لزوما نباید خودشان بچه داشته باشند. درفرهنگ ما پرورش دهندگان بچه‌ها، معلمان، کتابدارها و غیره هستند و اگر چه‌این‌ها شغل‌هایی هستند که معمولا زنها آنها را به عهده دارند.این امر هم درحال تغییراست. درچنین چارچوبهائی بچه‌ها میتوانند نگهداری شدن بوسیله مردها را تجربه کنند. بسیاری زنان بچه‌هایشان را بدون دریافت حمایت و کمک برابر از مردی بزرگ می‌کنند. اما وقتی کودکشان گاه اوقات خوشایندی را با مردی که دخالت روزمره در پرورش کودک ندارد میگذارند، زن احساس می‌کند موقعیت مادری‌اش تضعیف شده است. بعضی وقتها بچه‌ها به نقش مرد ارزش بیشتری میدهند چرا که او مرد است (وایدئولوژیٔ سکسیستی به‌این بچه‌ها میآموزد که توجه و محبت مردها ارزش بیشتری از نگهداری شدن بوسیله زنها دارد). این زنها باید بدانند آموزش ارزش‌های غیر سکسیستی به بچه‌هایشان به آنها کمک خواهد کرد که نقش زنها را در امر والدین بودن با ارزش بدانند و کمک خواهد کرد که استثنا گذاری بر اساس استانداردهای سکسیستی از بین برده شود.

از آنجائی که زنها بیش از مادری وظایف پدری را هم انجام می‌دهند، احتیاج به مراکزدولتی نگهداری از بچه‌ها که در آنها تعداد مساوی‌ای از زنان و مردان غیر سکسیست کار می‌کنند، کماکان یکی از مسائل فوری فمینیست‌ها است. چنین مراکزی مسئولیت انحصاری نگهداری از بچه‌ها را از دوش زنها برداشته و کمک می‌کنند که آگاهی درباره نیاز به مشارکت مردان در بزرگ کردن بچه‌ها گسترش یابد. امااین هدفیست که عموم مردم باید برای عملی شدن آن فشار بیاورند. سازمان دهندگی فمینیستی درآینده (بخصوص با توجه به سازماندهی جنبشی فمینیستی‌ای با پایهٔ عمومی) میتواند ازاین مسئله به عنوان یک پلاتفرم استفاده کند. فعالین فمینیستی همیشه مهد کودک‌های دولتی را یکی ازراه حل‌های مشکل زنان به عنوان تنها نگهداری کننده‌گان از بچه‌ها دانسته اند. مری الن شون میکر در مقاله‌اش "بزرگ کردن نوزادان" بااشاره به مسئله مراکز نگهداری از کودکان مینویسد :

دررابطه با نگهداری از کودکان در خارج از خانه،ایده به ظاهر ساده مهد کودک‌های قابل دسترسی، قابل اعتماد و با کیفیت، که توسط فعالین فمینیستی تصور شده بود، به واقعیت تبدیل نشد. در حالیکه مهد کودک‌های خصوصی و عمومن گران بوجود آمدند تا نیازهای طبقه متوسط را تامین کنند، مسئله مهد کودک‌های دولتی یک معضل نگران کننده باقی مانده است. "مرکز دفاع از کودکان"، که مرکزی برای ترویج و حمایت از حقوق کودکان در واشنگتن د. سی. است، گزارش داده است که احتمالاً شش تا هفت میلیون بچه، که شامل بچه‌های قبل از سن دبستان هم می‌شوند، در زمانیکه پدر و مادرهایشان سر کار هستند در خانه تنها گذاشته می‌شوند چون اولیای آنها نمی‌توانند مخارج مهد کودک را تامین کنند.

بیشتر مهد کودک‌هایی که نیازهای طبقه کارگر و یا طبقه بورژوا را تامین می‌کنند، غیر سکسیستی نیستند. با این وجود تا زمانیکه کودکان از سنین پائین یاد بگیرند که تمایز دادن به نقش انسانهای مختلف بر اساس جنسیت آنها اهمیتی ندارد، بااین باور بزرگ خواهند شد که زنها باید نگه دارنده اولیه و اصلی بچه‌ها باشند.

خیلی‌ها ایده مهد کودک‌های دولتی را رد می‌کنند چون آن را تلاشی از جانب زنان برای امتناع از نگهداری از بچه‌ها تلقی می‌کنند. آنها لازم است شدت‌این مسئله که مادر تنها بودن روش نامناسبی برای بزرگ کردن بچه‌ها و رفتار با زنان بچه داراست را درک کنند. الیزابت جان وی‌این مسئله را در کتاب اخیر خود "تقاطع‌ها" مطرح کرده و تاکید می‌کند که‌ایده اینکه یک شخص تنها مسئولیت مطلق نگه داری از بچه‌ها را به عهده داشته باشد غیر عادیترین الگوی پدرومادربودن در دنیاست. الگویی که ثابت شده موفقیت آمیز نیست چون بچه‌ها و اولیاء را از جامعه دور می‌کند :

...حدرنج بردن امروزی خانواده از انزوا را میتوان در مثالهایی که درکار تحقیقی "شورای مشورتی ماساچوست" عنوان شده است پیدا کرد ...!این گروه جدایی‌ها را بدین نحو عنوان می‌کند:

– جدایی در آمد سازان از همسران و فرزندانشان، به علت حل شدن مزدگیرنده در دنیای کار.

- جدایی کودکان خردسال از دنیای کاری سرپرستان و بزرگسالان.

- جدایی عمومی خردسالان از اشخاص با سنین متفاوت، چه بزرگ سال و چه خرد سال.

- جدایی دامنه دار خانواده‌ها از افرادی با پس زمینه‌های متفاوت اجتماعی، نژادی، مذهبی.

- جداسازی خانواده از همسایگان و خویشاوندان.

چنین جداسازی‌ای به‌این معناست که در حال حاضر خانواده به عنوان کارگزار آموزش اجتماعی بچه‌ها نقش خود را به نحوی ناکافی ایفا می‌کند، چه زنان خارج از خانه کار کنند یا نه. اینروزها بچه‌ها بدون بهره بردن از حضور افراد بزرگسالی که الگوهای مختلفی از مدل‌های رفتاری جنس‌های مختلف ارائه می‌کنند، و بی خبر از دنیای کاری، بزرگ می‌شوند. برگرداندن زنان به زندگی‌ای که خانه و خانواده مرکز آن است مشکل اساسی قطع ارتباط بین خانواده و جوامع محلی را حل نخواهد کرد. تلاش جنبش زنان برای تامین مراکزی اجتماعی و عمومی برای نگهداری از کودکان تلاش برای تحویل دادن مسئولیت مادر بودن به دیگران نیست بلکه تلاشی برای به کارگیری کمک جامعه به عنوان مکملی برای مسئولیت بایسته اولیاء است. همانطور که در گذشته نیز بوده است.

مهد کودک‌های کوچک، دولتی و وابسته به جوامع محلی برای غلبه بر این جداسازی ایده‌آل هستند. وقتی که پدر و مادر باید ساعتها رانندگی کنند تا به مهد کودک برسند، وابستگی به پدر و مادر بیشتر میشود نه کمتر. مهد کودک‌های دولتی به بچه‌های کوچک کنترل زیادی بر زندگی‌شان خواهد داد.

نگهداری از بچه‌ها مسئولیتی است که می‌تواند با دیگران، با کسانی که با بچه‌ها زندگی نمی‌کنند، تقسیم شود. در جامعه ما این نوع سرپرستی، سرپرستی‌ای انقلابی است چون در تقابل با این ایده است که فقط پدر و مادرها، و بخصوص مادرها، باید از بچه‌ها نگهداری کنند. بسیاری از مردمی که در جوامع محلی سیاه پوستان بزرگ شده اند این نوع از سرپرستی شدن را تجربه کرده اند. زنان سیاه پوستی که باید خانه را ترک کرده و به سر کار می‌رفتند تا معاش خانواده شان را تامین کنند توانائی مالی برای فرستادن بچه‌هایشان به مهد کودک را نداشته و گذشته از این چنین مهد کودک‌هایی در بسیاری موارد وجود نداشتند. آنها به کمک مردم جوامع محلی خودشان متکی بودند. حتی مادرانی که در خانه می‌ماندند می‌توانستند به کمک مردم جوامع محلی خودشان برای نگهداری از بچه‌ها متکی باشد. چنین مادری مجبور نبود که هر بار که بچه‌هایش به زمین بازی می‌رفتند آنها را همراهی کند چون همسایه‌هایی که در نزدیکی زمین بازی زندگی می‌کردند این کار را می‌کردند. کسانی که خودشان بچه نداشتند غالباً در نگهداری از بچه‌ها کمک میکردند. در خانواده خود من هفت بچه بود و وقتی که ما بزرگ می‌شدیم این امکان برای پدر و مادرمان نبود که دائماً از ما مواظبت کنند و یا توجه خاصی را که بعضی وقتها بچه‌ها

می‌خواهند به ما بدهند اینگونه نیازها معمولاً بوسیله همسا یه‌ها و دیگر مردمان جامعه محلی ما ارضا می‌شدند.

این نوع قبول مسئولیت مشترک در نگهداری از بچه‌ها می‌تواند در جوامع محلی، جایی که مردم همدیگر را می‌شناسند و به هم اعتماد دارند، وقوع پذیرد. چنین پدیده‌ای نمی‌تواند در جاهائی که پدر و مادرها بچه‌هایشان را "ملک" و "دارایی" خود می‌دانند اتفاق بیافتد. خیلی از اولیاء نمی‌خواهند بچه‌هایشان با دیگران، حتی با قوم و خویش‌ها، رابطه محبت آمیز برقرار کنند. اگر مهد کودک‌هایی در جوامع محلی وجود می‌داشت، احتمال اینکه بچه‌ها با افراد بزرگسال دیگری به غیر از پدر و مادرشان رابطه دوستانه ادامه دار برقرار کنند بیشتر بود. اینگونه روابط صمیمی نمی‌تواند در مهد کودک‌ها، که یک معلم از تعداد زیادی بچه نگهداری می‌کند و امکان دیدن معلم‌ها در جایی به غیر از مهد کودک وجود ندارد، شکل گیرد. هر کسی که در محیطی که نگهداری از بچه‌ها در آن امری مربوط به جامعه محلی است بزرگ شده باشد میدانند که‌این فقط موقعی اتفاق می‌افتد که پدر و مادرها قبول کنند که دیگری هم مسئولیت نگه داری از بچه‌هایشان را به عهده بگیرند. در حالیکه این وضعیت شرایطی بوجود خواهد آورد که بچه‌ها باید به تعداد زیادی سرپرست احترام گذارند، در عین حال به بچه‌ها امکاناتی را میدهد که در صورت وجود مشکل روحی، فکری و یا نیازهای دیگر، و وقتی که‌این نیازها به وسیله پدر و مادرشان ارضا نمی‌شوند، به آن تکیه کنند. اغلب در خانواده‌های سیاه پوست، زنان و مردان پیر در سرپرستی شراکتی شرکت دارند. این روزها بچه‌ها با افراد مسن رابطه‌ای ندارند. خطر دیگر خانواده‌های تک اولیائی و حتی خانواده‌هایی که هم پدر و هم مادر در آن حضور دارند، خطری که در صورت وجود شرایطی برای نگهداری از کودکان در جوامع محلی از آن اجتناب میشود، این است که پدر و مادرها بیش از حد احساسات خود را در وجود بچه‌هایشان سرمایه گذاری میکنند. این مشکل بسیاری از کسانیست که بعد از سالها انتخاب بچه دار نشدن تصمیم به بچه دار شدن میگیرند. آنها با بچه‌هایشان مثل یک "بژه عشق" رفتار میکنند و علاقه ائی به آموزش بچه‌ها برای ارتباط‌گیری با افراد مختلف نشان نمی‌دهند. این مشکل همانقدر که مسئله مردم هست مشکل زنان و مردان فمینیست هم هست.

در آغاز، زنان آزادیخواه احساس می‌کردند که نیاز به کنترل جمعیت همراه با این آگاهی که جامعه ما مقدار بسیار زیادی از ذخائر دنیا را مصرف می‌کند دلایلی سیاسی برای بچه‌دار نشدن هستند. گرچه این دلایل عوض نشده اند اما نادیده گرفته شده و یا از یاد رفته‌اند. گرچه که اگر بر بچه خود راداشتن کمتر تاکید شده و در عوض بر بزرگ کردن بچه‌هایی که بدنیا آمده اند و نیاز به پدر و مادر دارند تاکید میشد، در دنیا به اندازه کافی مردان و زنانی وجود داشتند که مسئولیت پرورش پدر و مادر بودن را تقسیم کنند. لوسیا والسکا در مقاله خود که در سال ۱۹۷۵ در مجله کواست تحت عنوان "حتی اگر همه راهها شکست بخورد، من هنوز هم مادر هستم" چاپ شد از این دیدگاه حمایت می‌کند:

امروزه داشتن فرزندان تنی و بیولوژیک، بی‌مسئولیتی سیاسی و شخصی است. اگر شما سلامتی، قدرت، اثر زی و توانائی مالی

دارید که به بچه بدهید این کار را بکنید. پس چه کسی بچه‌دار خواهد شد؟ اگر کسانی که بچه ندارند بچه‌های دنیا را بزرگ کنند، مردم بسیاری بیشتر از همیشه "بچه‌دار" خواهند شد. خط بین مادری خونی و غیرخونی از بین خواهد رفت. آیا مادر خطر منقرض کردن بشر هستیم؟ شوخی می‌کنید؟

در حال حاضر، در جامعه صدها هزار کودک و مادر وجود دارند که شدیداً به کمک شخصی و گروهی نیازمندند.....

بعضی از کسانی که تصمیم گرفته‌اند بچه‌دار نشوند تلاش می‌کنند در کار نگه داری از بچه‌ها شرکت کنند. اما مثل بسیاری از اولیاء، بیشتر کسانی که بچه ندارند تصور می‌کنند که آنها تا زمانی که خودشان بچه‌دارشوند نباید به بچه‌داری کردن علاقه نشان دهند. اشخاص بدون بچه که به بچه داری علاقه‌مند هستند باید با مقاومت و شک و تردید مردمی که علاقه‌مندی آنها را درک نمی‌کنند و فرض می‌کنند که همه آنهايي که بچه ندارند علاقه‌ای به بچه‌ها ندارند، مقابله کنند. مردم بخصوص به‌اشخاصی که به بچه داری علاقه نشان دهند و طلب مالی نکنند مشکوک هستند. زمانی من و شریک زندگی‌ام تلاش سختی می‌کردیم که در نگهداری از بچه‌ها شرکت کنیم ؛ بچه‌ها به خانه ما می‌آمدند و برای مدتی پیش ما میماندند تا پدر و مادر آنها (معمولاً یک مادر تنها) بتوانند استراحت کنند و ما هم حضور بچه را در زندگی خود احساس کنیم. وقتی که ما دلایل مان برای این حرکت را با دیگران در میان می‌گذاشتیم آنها از کار ما حمایت می‌کردند اما محتاطانه. من فکر می‌کنم احتیاط آنها به‌این خاطر بود که کار ما یک کار رایج نبود. مشکلاتی که ما آن روبرو شدیم ما را به قبول زندگی‌ای مجبور کرد که در آن، علیرغم میلمان، کمتر با بچه‌ها در ارتباط باشیم. همان اتفاقی که برای بیشتر کسانی که بچه ندارند میافتد. این جدائی از بچه‌ها بیشتر فمینیست‌ها را تشویق کرده که خودشان بچه‌دار شوند.

قبل از اینکه مسئولیت مشترک برای نگهداری از بچه‌ها که زنان را از زیر بار مسئولیت تنها بودن در نگهداری از بچه‌ها رهایی بخشد به واقعیت بپیوندد، زنان و مردان باید ذهنیت خود را تغییری ریشه‌ای دهند. آنها باید بپذیرند که نگهداری بچه‌ها به تنهایی (مهم نیست که جنسیت ولی چه باشد) بهترین راه نگهداری و بزرگ کردن بچه‌ها و پدر و مادری کردنی خوشحال کننده نیست. از آنجائی که زنها بیشترین کار پدر و مادری بودن را به دوش می‌کشند و بنظر نمی‌رسد که‌این وضعیت در چندین سال آینده دگرگون شود، باید سازماندهی فمینیستی درباره مهد کودک گسترش یابد. هدف حمله به پدر یا مادر تنها بودن نیست اما باید بر نیاز به شراکت در پدر و مادری کردن تاکید میشود. زنان در آمریکا باید دوش بدوش هم مبارزه کنند و بخواهند که پولهای مالیاتی‌ای که صرف خرید اسلحه و مهمات میشود صرف گسترش مهد کودک‌های دولتی شود. تئوریسین‌های فمینیستی که به خطر پدر یا مادر تنها بودن اشاره می‌کنند، که نیاز به شرکت مردان در نگهداری از بچه‌ها را یادآور می‌شوند، معمولاً در خانواده‌هایی زندگی می‌کنند که پدر در آن حضور دارد. این وضعیت به‌این منجر میشود که آنها فراموش کنند که بسیاری از زنان امکان انتخاب چنین مدلی از اولیا بودن را ندارند، گرچه که‌این مدل ممکن است بهترین چارچوب اجتماعی برای بزرگ کردن بچه باشد. این نوع چارچوب اجتماعی می‌تواند در مهد کودک‌های دولتی، جایی که مردان و زنان بطور مساوی و مشترک در نگهداری بچه مسئول هستند، ایجاد شود. بیشتر از همیشه، نیاز بزرگی به زنان و مردانی وجود دارد که بر اساس محور مهد کودک کار کنند تا مطمئن شوند که بچه‌ها در بهترین محیط اجتماعی ممکن بزرگ خواهند شد، تا مطمئن شوند که زنان، تنها مسئولان برای نگهداری و بزرگ کردن بچه‌ها نیستند.

ادامه در شماره‌ی آینده...

## برای ادامهی انتشار آوای زن

### به همکاری و حمایتهای شما نیاز داریم!

برای آگاهی از شرایط اشتراک به صفحه‌ی دو نشریه و یا به سایت آوای زن مراجعه کنید.

با اشتراک سالانه‌ی آوای زن به انتشار آن یاری رسانید!

Facebook: Avaye zan

www.avayezan.org

نشریه‌ی آوای زن از سال ۱۹۹۱ منتشر شده است



عکس: اسحاق

## ژیللا مساعد

۱

اسبان مرده  
بر دوش کبوتران کور  
استخوان سنگ  
در خزه می‌لمد  
گنجشکان دیوانه‌ی کوهستان  
راز درخت را  
با خود به گور می‌برند

من از سفری در نبض بر گشته‌ام  
پیراهنم را به گروگان گرفته‌اند

تم به بوی خدا  
آغشته گشته است  
چشمه را نزدیک‌تر بیاور  
من از قطره آغاز شدم

سرو را به خانه می‌برم  
سارهای غریبه  
به زبان تاریخ می‌خوانند

بوی خون خلیفه‌های مرده  
طشت مرمر  
راز ران‌های زنان حرم  
چشمانم را قبل از سفر  
به فرشته‌ای قرض دادم.

آسمان من باش

از درون  
درون تو می‌گذرم  
چون ابر  
لرزان تر از حباب نیفتاده  
از درون تو  
چون خش  
می‌گذرم

بگذار بوزم  
بچرخم  
تکرار شوم  
از درون تو سر بر آرم  
این سفر سرنوشت من است  
تا آن دیگری  
از صدف تن تو زاده شود.

بگذار از درون تو بگذرم  
تکه تکه شوم چون ابر  
جمع شوم  
بچرخم و تکرار شوم  
تا آن دیگری از صدف تن تو زاده شود  
تا من بریزم  
ببارم  
فرو روم در خاک

بگذار از تو بگذرم  
آسمان من باش  
آسمان من باش.

## بالا

با چوب دستی‌ام  
از تنهایی بالا می‌روم  
به کجا نمی‌دانم  
شاید عشق را  
آن بالا دفن کرده‌اند  
به دیدار خود می‌روم.

چقدر کوچک است  
آسمانی که مرا منعکس نمی‌کند  
دریایی که دهانش بسته است  
و خاک خشک چندین هزار ساله  
در استخوان درخت  
فراموشی دارد

مرا به دور خود بپیچ  
آسمان.  
از خاک و جنگل و کوه بریده‌ام

صدایم را به که دادی  
وقتی خفه‌ام می‌کردی  
در کدام دره  
کدام گور  
پژواک خود شدم

عطرپاش لاجوردی  
نوسان محسورانهای دارد  
در لایتناهی

کاش مرگ  
پله‌ی آخر بود

## شب‌ها

شب‌ها می‌آیند  
گاهی آن‌قدر زیادند  
که زیر دست و پای همدیگر خفه می‌شوند  
ملاقاتی تاریکی را به دور خود پیچیده‌اند  
در ظلمت خوب می‌بینند

از دیوار خواب پرت می‌شوی  
به درون می‌ریزی  
می‌خراشی  
می‌روی پایین  
می‌خوری به در و دیوار یادها  
چنگ می‌اندازی  
گیر می‌کنی  
خاطره زنده می‌شود  
روشن می‌شود  
حمل می‌شود  
بیدار می‌شوی.

## زیر ذربین

## INFOCUS

## مقدمه

زیر ذربین این شماره به مسائل زنان و جوانان در داخل کشور و به جنبه‌هایی از مبارزه و اشکال سازمانیابی، موانع و نقدها می‌پردازد. جنبش زنان ایران یکی از پویاترین و مهمترین جنبش‌های مردمی در ایران و منطقه‌ی خاورمیانه است. بررسی همه جانبه‌ی این جنبش، مجال و امکاناتی را طلب می‌کند که از عهده‌ی یک نشریه بر نمی‌آید و در یک شماره میسر نیست. جنبش زنان ایران که سال‌هاست علی‌رغم فشار، دستگیری و مجازات‌های روزمره؛ فعالیت خود را ادامه داده است، توانسته تجربیات گرانبهایی را نه تنها در زمینه‌ی سازمانی‌یابی، بلکه هم‌چنین در راستای ارتقای آگاهی جامعه نسبت به ضرورت برابری اجتماعی، کسب کند. جنبش زنان و جوانان در ایران در پروسه‌ی رشد خود اهداف، روش‌ها و مکانیسم‌های سازمانیابی گوناگونی را به کار گرفته و تجربه کرده‌اند. در کنار کوشش‌های کنشگران، پژوهش‌های گوناگونی نیز در این زمینه‌ها انجام گرفته که سعی در توضیح علمی دلایل پیدایش و رشد جنبش زنان و جوانان در ایران داشته‌اند. در این شماره به گوشه‌هایی از این نظریات، کوشش‌ها، انتقادات و پژوهش‌ها می‌پردازیم.

زنان ایران

# سکوت؟ نه! فریاد!

آسیه امینی را میتوان در زمرهی روزنامه نگارانی دانست که تنها به بازتاب خبردر مورد خشونت علیه زنان بسنده نکرده است. او با ریشهیابی و تحقیق در عمق واقعه، افکار عمومی را با خود به زمینه و پیشینهی رخداد میبرد و با مقالاتش انگیزهی اعتراض به نابرابری را بازتولید میکند. در طول کار حرفهایش بارها پیش از آنکه خوانندهاش را درگیر کند، خود درگیر موضوع تحقیقش شده است. در دیداری در شهر استکلم با او گفتگو کردم.

شعله ایرانی

- در ایران که بوم گاه روزی ۱۵-۱۶ ساعت کار میکردم. آخر هفتهها را به جای این که با خانوادهام بگذرانم، در جستجوی حقایق پشت پردهی قربانیسازی زنان، به این شهر و آن شهر، این زندان و آن بازداشتگاه میرفتم.

آسیه امینی را به قول خودش "یک اتفاق" به زندگی و مبارزه برای زنانی کشید که با کابوس سنگسار و اعدام از حق حیات محروم میشدند. آن اتفاق "عاطفه" بود.

عاطفه رجیبی سهاله دختر ۱۶ ساله‌ای بود که به اتهام «جریجه‌دار کردن عفت عمومی» توسط قاضی حاج رضایی (رییس دادگستری نکا) به اعدام محکوم شد. حکم اعدام او توسط دیوان عالی کشور در یک هفته تایید شد. قاضی حاج رضایی طناب‌دار را خود به گردن وی انداخت و او را در میدان شهر نکا بدار آویخت.

آسیه امینی در مورد عاطفه چنین نوشت:

«عاطفه سهاله در سال ۸۳ در شهرستان نکا اعدام شد. عاطفه با اینکه کتبا درخواست کرده بود که به علت مبتلا بودن به جنون ادواری و حتا بستری شدن در بیمارستانی در مشهد، تحت بررسی پزشکی قانونی قرار بگیرد، بدون اینکه گزارشی از پزشکی قانونی در پرونده او دیده شود، در مدت کوتاهی (دوماه و ده روز!) پس از دستگیری اعدام شد. او شاکی خصوصی نداشت. قصاص و حق خصوصی در کار نبود. جرمش فحشا اعلام شد و اعترافش به زنا بعد از سه بار حد خوردن. در جواز دفن و در رسانهها اعلام شد که سنش ۲۲ سال بوده است. در حالی که اینجانب در نخستین سفرم به نکا شناسنامه او را یافتم که نشان از ۱۶ سالگی اش داشت. در پای اجرای حکم او نه وکیل حضور داشت و نه به خانواده اش اطلاع داده شده بود. و همه آنچه بر این دختر رفت "چرا" ی بزرگی است که با بسته

شدن پرونده شکایت پدرش از قاضی صادر کننده و اجرا کننده حکم همچنان بی‌پاسخ مانده است.»

پرونده‌ی دلارا دارابی یکی دیگر از مواردی بود که آسیه امینی آنرا پیگیری و افکار عمومی را برای نجاتش بسیج کرد. دلارا ۱۷ ساله به اتهام قتل دختر عموی ثروتمند پدرش، دستگیر و علیرغم نبود شواهد قانونی، محکوم به اعدام شد. آسیه، زندگی دلارام را با نگاه انسان دوستانه و جنسیت‌پیش نظر کرد و به تصویر کشید. در سیر تحقیق کارهایش حول پرونده‌ی دلارا با موارد مشابه دیگری مواجه شد و توانست به یاری دوستان دیگرش در جنبش زنان داخل و جهان، نه تنها به روایت علنی زندگی این زنان فراموش شده، بنشیند بلکه با خبرسانی به موقع و راه اندازی کمپینهای گوناگون از قربانی شدن برخی از آنان جلوگیری کند.

- با اینکه بدون برنامه‌ریزی و کاملن اتفاقی کار حرفهایم به مسئله‌ی حقوق بشر گره خورد اما فکر میکنم که عاقلانه‌ترین و منصفانه‌ترین برخورد را به عنوان یک روزنامه نگار زن با آنچه دیدم و دریافتم، کردم و درگیر دفاع از حقوق زنان و مخالفت با سنگسار شدم. شاید چون میدانستم که با مقاله‌نویسی تاریخ نوشته نمیشود. کارهای ما و نتیجه‌ی فعالیت‌های آگاهانه‌ی ماست که تاریخ رامی‌نویسد.

از این جاست که آسیه امینی دیگر تنها یک روزنامه‌نگار حقیقت‌یاب نیست. او فعال جنبش اجتماعی است که با مهری خواهرانه و حس مسئولیت انسانی آزادیخواه، درگیر موضوع مورد تحقیقش میشود. در واقع روش کار روزنامه‌نگاریش او

را به پیگیری و تحقیق عمقی در مورد وضعیت زنان و نوجوانان محکوم به سنگسار و اعدام کشاند. آگاهی و اشراف بیشتر در زمینه مورد بررسیاش او را هر چه بیشتر به عرصه‌ی فعالیت آگاهانه و با برنامه در زمینه‌ی دفاع از حقوق این زنان و خواست تغییر قانون و مخالفت با تبعیض جنسیتی کشاند. او همواره در نوشته‌ها و گفته‌هایش تلاش کرده که نشان دهد که این نظام سیاسی و اقتصادی حاکم و فرهنگ پدرسالاری و سنتی است که دست در دست هم زنان را قربانی و به بن بست‌ی به نام اعدام یا سنگسار یا حتا مجازات‌های خانوادگی همچون قتل‌های ناموسی میکشاند.

در گزارشی که در نشریه زنان سال ۸۷ چاپ شد، چنین نوشت:

«سنگسار نه فقط به‌عنوان یک حکم قضایی، بلکه به‌عنوان سرانجام پرخشونت یکی از ناهنجاریهای اجتماعی است. در تحقیق یک سال و چندماهه‌ام دریافتم که اکثر قربانیهاتفاق زنان محکوم (بجز یک مورد از ده مورد) تجربه‌های مختلفی از خشونت در زندگی داشته‌اند. بسیاری از آنها توان اقتصادی دفاع حقوقی (با وکیل تعیینی) از خود را نداشته‌اند. هریک از راهی به این پایان رسیده‌اند، و حتی برخی، به‌اجبار و از سوی همسر قانونی، فروخته میشدند، اما به‌دلیل اینکه توان دفاع از خود را نداشتند، به جرم زنا محصنه، محکوم به سنگسار شدند.»

## تشکیل «کمپین قانون بیسنگسار»

برای آسیه امینی، کمپین قانون بیسنگسار، بهانه و ابزاری شد برای مبارزه با قوانین زنستیز و فرهنگ ریشه‌دار پدرسالاری



و قربانی سازی زنان. با این ابزار بود که آسیه و چند تن از فعالان زن دیگر توانستند اخبار سنگسار در ایران را به عرصه‌ی بینالمللی بکشانند.

گوشه‌هایی از ثمره فعالیت‌های او و این کمپین، به گفته آسیه، اول نجات جان انسانهایی بوده است که از گذرگاه هراسانگیز اعدام با سنگ! به زندگی برگشته‌اند و دوم درگیر کردن بخش عمده‌ای از جامعه - نه فقط جامعه ایرانی بلکه جامعه بینالملل نیز- با موضوع سنگسار که موضوعی فراموش شده ولی اجرا شونده در قانون مجازات اسلامی کشور ایران بوده است. او از حاجیه و کبری و مکرمه و پریسا و کسانی نام میبرد که اینک دارند تلاش میکنند بعد از تجربه یک حکم "سنگ ین" به زندگی برگردند. و البته از جای خالی کسانی یاد میکند مثل عباس و محبوبه و جعفر و دیگرانی که در دادگاهها حکم سنگسار گرفتند و حکمشان توسط ماموران جمهوری اسلامی اجرا شد.

از شکلگیری کمپین مقابله با سنگسار پرسیدم.

– «کمپین سنگسار» در واقع در ادامه‌ی فعالیتهایی شکل گرفت که من از چند سال قبلش شروع کرده بودم و در حوزه اعدام زنان تعریف می‌شد. در واقع عوامل مختلفی باعث می‌شد که زنان در گودالی بیفتند که رهایی از آن قبل از وقوع حادثه ممکن بود. یکی از آنها قانون بود. دیگری ساختارهای اجتماعی نابرابر و سوم نظام خانوادگی پدرسالار، مسائل اقتصادی هم که جای خو دارد و بالاخره رویه‌های قضایی غیرمنصفانه و غیرعادلانه.

– بعد از مدتی از محکومانی در زندانها با خبر شدم که حکم سنگسار داشتند. در مورد انها از دوست وکیلی پرسیدم و او گفت به دلیل دستور آقای شاهرودی در اجرا نشدن احکام سنگسار، موقعیت آنها آن قدر نگران کننده نیست و در واقع اعدامیها بیشتر نگران کنندهاند. اما در گذر این فعالیت از وقوع دو سنگسار در مشهد با خبر شدم. به آنجا رفتم و با تحقیقات چند بارهام در آن شهر توانستم دلایل و اسناد کافی برای اعلام اجرای این حکم سنگین در ایران را به دست بیاورم. از آن پس بود که در واقع با چند تن از فعالان زن تصمیم به راه اندازی «کمپین قانون بی سنگسار» گرفتیم. کمپینی که از گذر چالش با این قانون، به بسیاری از نابرابریهای قانونی و اجتماعی و سیاسی علیه زنان می‌پرداخت و از سویی با ترویج خشونت مقابله می‌کرد.

آسیه امینی سالهاست که در شرایط حاکم بر ایران، در زمینهی مسائل حقوق بشری و زنان فعالیت می‌کند. با تشکلهای و کمپینهای گوناگون همکاری داشته و همیار بسیاری در گردهمآییها و تجمعهای فعالین زن بوده است. از او در بارهی مشکلات کار متشکل حول مسائل اجتماعی و حقوق زنان در شرایط فعلی پرسیدم.

آسیه معتقد است که کار گروهی هدفمند با شاخصهای جامعه مدنی، در کشور ما سابقهی طولانی ندارد و هنوز در عمل با مشکلات زیادی مواجه می‌شود.

– ببینید در وهلهی اول ما در شرایطی کار میکنیم که استبداد حاکم است و ما خود هم به عنوان افراد جامعه گرفتار آنیم. فرهنگ استبداد از ما جدا نشده و در جای جای کار، به سراغمان می‌آید.

از سویی کار گروهی به ابزار و امکاناتی نیاز دارد. برای راه اندازی یک تشکل غیردولتی قاعدتن مثل هر جای دنیا باید بتوان آنرا به ثبت رساند. در ایران ما حتی از ثبت قانونی تشکلهای مستقل محروم هستیم و به ما مجوز داده نمیشود. بنابراین کاری که تحت نام این گروهها انجام میدهیم از نگاه حکومت، در واقع "قانونی" محسوب نمی شود. پس بسیاری از مردم فکر میکنند که کاری که تو

داری انجام میدهی نه کار اجتماعی حقوق بشری، بلکه یک کار "سیاسی" است. پس این شرایط افراد علاقه‌مند به فعالیت را مجبور میکند که به افراد معتد و دوستان پیرامون خود تکیه کنند. به دوستانی که میدانند با هم علائق و آرمانهای مشترک دارند. ما حتی در این سالهای آخر مجبوریم که اکثر جلسات را هم در منازل شخصی خود برگزار کنیم و به این ترتیب به شکل ناخواسته به حریم خانوادگی هم وارد میشویم و به مرور روابط شخصی، خصوصیات فردی، روابط دوستانه و خانوادگی ما به جای ضوابط و قرارها، چارچوب کار و فعالیت و نحوهی روابط ما با هم را تعیین میکند.

آسیه با استفاده از تجربیات شخصیش در رابطه با کمپین ضد سنگسار و دیگر گروهایی که با آنها همکاری داشته میگوید که فعالین گروههای غیردولتی از هر جانب تحت فشار هستند و این فشارها بر رابطه‌ی دورنی آنها با هم تاثیر مخربی میگذارد.

– از یک طرف باید برای اینکه از ما نترسند دائم به اطرافیان توضیح بدهیم که ما هر چند خواستههای سیاسی داریم و خواستار تغییر در جامعه هستیم اما شیوهی کارمان "سیاسی" به معنای مبارزه برای قدرتیابی سیاسی نبوده است. ما دنبال کسب قدرت سیاسی نیستیم. از طرف دیگر با مشکلاتی مواجه هستیم که دولت و حکومت فراهم میکند و از جهت دیگر امکان آموزش و بحث، انتقال تجربه و استفاده از تجربه نسلهای دیگر یا حتا جوامع مشابه را هم که نداریم.

– ما در زمینهی کار گروهی آموزش ندیده‌ایم. این جا در سوئد متوجه شدم که چطور بچهها از دوران مدرسه یاد میگیرند که در همکاری با هم کاری را به ثمر برسانند و تقسیم کار کنند. ما چنین فرهنگی نداشتیم. فرهنگ جمعی‌گرایی نوع قبیله‌ایی بر اساس نظام پدرسالاری داشتیم. همیشه یا گرفتار یک سلطان بودهایم یا یک نظام سلطانی. درواقع این نظام سلطانی یا همان پدسالارانه در خود ما هم نفوذ کرده. بخشی از ما شده. بیتعارف به بسیاری از گروههای زنان که نگاه می‌کنم میبینم که بخشی از درگیریهای درون گروهیشان به خاطر داشتن همین ادبیات سلطه است. روزی از یکی از زنان فعال شنیدم که مصرانه خواستار بیرون کردن یکی دیگر از افراد از گروه مشترکمان بود. از او پرسیدم که چه کسی میتواند به ما به عنوان یک فعال، این امتیاز را بدهد که دیگری را حذف کنیم؟ زیرا ما یک اداره یا مدرسه یا کارخانه که نیستیم! بنابراین میبینیم که حتا در گروههای اجتماعی که مدعی داشتن روابط افقی هستند، هنوز ادبیات سلطه – نمیگویم رایج – بلکه میگویم دیده میشود.

– از سوی دیگر در واقع داشتن گروههای بیشکل، افقی و غیرمتمرکز، ممکن است در مواقع بروز مشکل بین برخی از

اعضای گروه، دست و پایش بسته بماند.

– البته اینها که میگویم همهاش تجربه است! یعنی دارم از تجربههای خودم حرف میزنم که بدون شک برای من و بسیاری از دوستانم به کار خواهد آمد. ما یاد میگیریم که در همین گروههای بیشکل هویت جمعی را در کنار ارزش گذاشتن به "مار" افراد گروه شکل بدهیم. یاد میگیریم منشورهای اخلاقی تدوین کنیم که ما را به داشتن حداقل اصول انسانی مشترک پایبند کند. یاد میگیریم چگونه با ادبیات سلطه روبرو شویم و آن را در گذر زمان به داشتن روابط دموکرات وادار کنیم و ....در واقع در این سه نقطه تجربههای بسیاری است که شاید نیازمند یک تحقیق گسترده است.

آسیه برای روشنتر شدن فضای موجود و مشکلات بیشتر توضیح میدهد. تعریف میکند که کار گروهی برای حقوق برابر اجتماعی در ایران کنونی بر دوش عدهی معدودی قرار گرفته است. به همین دلیل کار فرسایشی است و همهی امکانات فردی و خانوادگی فعالین را در خدمت خود میگیرد.

– بسیاری از مردم اگرچه با ما هم نظرند اما آنچنان گرفتار بقای روزمرهشان هستند که توان و فرصت فعالیت اجتماعی ندارند. این میشود که جان و جسم ما فعالین گروههای موجود زیر حجم کار و نگرانیها و فشارها فرسوده میشود. گاه حتی فرصت گپ و تفریح و خنده و معاشرت با دوستان و خانواده را هم از خودمان دریغ میکردیم تا بتوانیم با این نیروی موجود به کارها برسیم. این فرسودگی خودش به ایجاد مشکلات درون تشکلهای دامن میزند.

– تجربهی کار از نوع جامعهی مدنی در ایران بلند مدت نیست. شاید ما در این ده سال اخیر توانستیم علی رغم همهی مشکلات، تجربیات بسیاری در زمینهی شکلهای موثر کار گروهی کسب کنیم. شاید نتایج این تجربیات و پخته شدن یک نسل بود که به شکلگیری کمپینها و گروههای بسیاری در جنبش زنان و از جمله تجربه خوب دوستان من در کمپین یک ملیون امضا و آن شکل سازمانیابی زنجیره‌ای و گستردهاش انجامید.

– باز هم اشاره میکنم که ما گرفتار ادبیات استبداد هستیم و باید راهی برای بیان عوارض آن و درمانش پیدا کنیم. طرح مشکلات روابطی و مناسبات تحمیلی خارج از ضوابط کار گروهی و ساختارمند، بهره‌مند نبودن از آزادی بیان و شفافیت، مشکلات جامعهی غیردمکراتیک هست و باید مورد بحث و گفتگو قرار بگیرد. ولی شرایط سرکوب و وجود دشمن مشترک باعث شده که ما نمیتوانیم به شکل بنیادی به ریشهیابی و درمان مشکلات پردازیم.



## آن آسیه‌ی

## دیگر

**این سالهای مبارزه به تو چه داده؟**

– آرامش. راحتی. به تعادل و آرامشی دست یافتم که هراس رو از من دور کرده.

**از این که سکوت نکردی راضی هستی؟**

– نه تنها سکوت نکردم بلکه فریاد زدم!

**چه تصویری از خودت داری؟**

– دلم میخواد خودم رو یک شاعر ببینم. اما مسئله اینه که خیلیها حتی نمیدونن من شاعرم!

**چه آرزویی داری؟**

– اعدام نباشه تا من فقط شاعر باشم.

**در مدت اقامتت در خارج از ایران میخواهی به کارهایت ادامه بدهی؟**

– هر جای دنیا میشه مبارزه کرد. فقط شاید بنا به شرایط شکلش تغییر کنه. کارم رو ادامه میدم. الان نمیتونم به طور دقیق به یک کار اشاره کنم ولی برنامههایی برای ادامهی فعالیت‌هایم دارم. بخشیش رو شروع کردم و در واقع ادامه فعالیتهای گذشتهام بوده و بخشی دیگر رو امیدوارم بزودی شروع کنم.



**روزهای اعتراضات خیابانی زیباترین روزهای عمرم در ایران بود، دیدن ترک برداشتن همه این مناسبات، پرواز هزاران مشت زن و مرد بر فراز پل‌ها و خیابان‌ها و زیر گذرها و روگذرها ...، نمایش اعتراض مسالمت‌آمیز و زنانه و خشونت‌گریزی بود که علیه نظام تمامیت‌خواه و نظامی‌گر قد برافراشته بود و تمام زور و قدرت آن را به مضحکه می‌گرفت.**

و جنبش‌ها فرصت‌ساز هستند، گاه امید به تغییر و یا استفاده از فضای نسبتاً باز انتخاباتی در زمان انتخابات، نهادهای مدنی از جمله جنبش‌های اجتماعی و گروه‌های سیاسی ومدنی را فعال می‌کند و آزادی عمل با صرف هزینه کمتری به آنها می‌دهد. حتی سخت‌گیری برای پوشش زنان نیز کاهش می‌یابد. اما این بار شرایط کاملاً پارادوکسیکال بود. فرصت انتخاباتی این بار چند وجهی بود. هم در دست طرفین منازعه قرار داشت و هم هر دو طرف در صدد جلب مشارکت حداکثری بودند.

اصلاح‌طلبان معتقد بودند با مشارکت حداکثری امکان تقلب آرا به صفر می‌رسد بی‌آنکه بدانند که امکان کودتا نیز از سوی محافظه‌کاران افزایش می‌یابد. فرصت انتخاباتی این بار تنها در اختیار کسانی قرار گرفت که می‌توانستند بر پرشوری انتخابات و جذب بیشتر مردم برای شرکت در انتخابات- چه موافق و چه مخالف دولت - تلاش کنند. حاکمیت و دولت کنونی آن به جان خریده بودند که با ایجاد فضای رقابتی در چارچوب حمایت از سه کاندیدای تایید شده از سوی شورای نگهبان، ایجاد مناظره‌های تلویزیونی بین کاندیداها و تبلیغات خیابانی به مشارکت حداکثری مردمان درانتخابات هر چند علیه دولت دامن زنند تا بیشترین مشارکت در انتخابات حاصل آید، هر دو اینها با همه تضادها یک موضوع مشترک داشتند آن هم توجه به انتخابات. به همین دلیل این بار تجمعاتی که هدفشان انتخابات و ایجاد رقابت نبود سرکوب شدند. به طور مثال، تجمع کارگران و فعالان کارگری در اول ماه مه با سرکوب و بازداشت شدید پلیس مواجه شد، فعالان این جنبش نیز تصور می‌کردند که می‌توانند با استفاده از فضای انتخاباتی تجمع مسالمت‌آمیزی را در یکی از پارک های تهران سازماندهی کنند اما حرکت‌شان به شدت سرکوب شد و هنوز هم برخی از زندانیان آن روز هم‌چنان در بندند.

زندگی در شرایط پارادوکسیکال گاه مضحک است و گاه گریه‌آور. اکنون بیش از شش ماه از انتخابات ریاست جمهوری در ایران می‌گذرد، شهری که از دو ماه پیش از انتخابات لب به خنده گشوده بود و نسیم آزادی را در ریه‌های خود فرو می‌داد ابتدا با بهت و خشم به عزای رای و فرزندان خود نشست و سپس به تدریج مقاومت آغاز کرد. شهرهایی که برای نخستین بار شاهد رقص‌ها و پایکوبی‌های خیابانی دختران و پسران و مردان و زنان بودند و با رئیس جمهور کنونی "بای بای" می‌کردند بعدها سکوت غمگین‌شان را تنها صدای شبانه الله اکبرهایی می‌شکاند که انفعال را بر نمی‌تابید و سپس حضور ادامه دار آنها پاسخی بود به سرکوب موجود و فزاینده. اکنون همچنان مردم از "کودتا" سخن می‌گویند و رئیس جمهوری به قدرت رسیده از حماسه ۴۰ میلیونی. اکنون رئیس جمهوری و سیستم سرکوب نه تنها به مردم که به جهان مشاهده‌گر دروغ می‌گویند و سکه و تمبر و تاریخ به نام حماسه خود می‌زنند و فریاد پیروزی سر می‌دهند. با این وجود نمی‌توانند مشروعیت از دست رفته را به سلسله مراتب حاکمیت بازگردانند. به تدریج و در سایه‌ی قدرتمندی جنبش‌های اجتماعی در ایران حتی مفهوم کلاسیک "رهبری" نیز زیر سوال رفته است، اکنون صحبت از رهبران و سازمان‌دهندگان درطیف‌های گوناگون فکری است نه یک رهبر یا نجات بخش. با وجود این، در مشروعیت باختگی کنونی مسیر شیب‌دار است، هم برای طرفین منازعه قدرت و هم برای جنبش‌های اجتماعی، این که کدامیک از این شیب بیرون می‌آیند هنوز روشن نیست.

#### انتخابات ریاست جمهوری و جنبش زنان

آن روز که مشت گره کرده‌ام بالا رفت و فریادم با شادمانی‌ام از توان فریاد و اعتراض به بی‌حقوقی زنان به هم آمیخت و تصویرش از نگاه عکاسی جوان (آرش عاشوری‌نیا) ثبت شد و در سایت‌ها و وب‌ها منعکس شد ۲۲ خرداد ۱۳۸۴، چند روز مانده به انتخابات ریاست جمهوری بود. آن روز نماد همبستگی‌مان در جنبش زنان ایران شد و روز نمادین‌مان به اعتراض علیه قانون اساسی. سال بعد در همان روز ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ برای گرمی‌داشت‌اش و تداوم اعتراض به خشونت سیستماتیک و قانونی مجددن به خیابان آمدیم. این بار نه فضای انتخاباتی در میان بود و نه دولت نوبی محافظه‌کار تحمل اعتراض داشت بنابراین با خشونت و بازداشت و دادگاه مواجه شدیم اما این روز همچنان به مثابه روز اعتراض و همبستگی زنان حفظ کردیم. این بار سالروز ۲۲ خرداد (روز همبستگی جنبش زنان در اعتراض به قانون ضد زن) در حاشیه دهمین انتخابات ریاست جمهوری (۲۲ خرداد ۱۳۸۸) قرار گرفت ماند و روز همبستگی جنبش زنان نیز از آنان ستانده شد.

تنها روز همبستگی‌مان نبود که در آب و هوای انتخاباتی از دست رفت، جنبش زنان نیز رنگ و بوی دیگر گرفت. برای توضیح این وضع ناچارم کمی به عقب برگردم.

معمولا فضاهای انتخاباتی به دلیل جلب مشارکت مردمی از یک سو و ایجاد فضای رقابتی بین نیروهای درون حاکمیت برای مردم



# انتخابات ۱۳۸۸، جنبش زنان و مسیر شیب‌دار دموکراسی در ایران

پروین اردلان



### رویکرد جنبش زنان در فضای انتخاباتی خرداد ۱۳۸۸

جنبش زنان در داخل ایران دو رویکرد متفاوت در پیش گرفت. رویکرد نخست، رویکرد بخشی از جنبش زنان بود که در ائتلافی با عنوان "همگرایی بخشی از فعالان جنبش زنان" بنا را براین گذاشتند که به مطالبات زنان رای دهند. به عبارت دیگر آنان با طرح مطالبات زنان، از جمله پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض و اصلاح برخی مواد قانون اساسی که برابری جنسیتی زن و مرد را نقض می‌کرد مطالبات زنان را مطرح کردند و در عین حال با برگزاری نشست و میزگرد و فعالیت خیابانی بحث حضور زنان در انتخابات را گسترش دادند. فضای متصلب دوران احمدی نژادی تنها راه چاره را برای بسیاری از فعالان مدنی و سیاسی را به تغییر احمدی نژاد منتهی کرده بود و به همین دلیل هم فعالان جنبش زنان در همگرایی نیز با این شعار که "ما به مطالبات زنان رای می‌دهیم" راه چاره برای گشایش فضا را تغییر از بالا و تغییر رئیس جمهوری می‌دیدند که مطالبات زنان را در برنامه خودش بگنجاند. ائتلاف مذکور بیشتر دربرگیرنده گروه‌هایی از جنبش زنان بود که بیشتر فعالیت شان در محدوده انتشار سایت های زنان (کانون زنان، میدان زنان و مدرسه فمینستی) بود، همچنین زنان اصلاح طلب و فعال در احزاب سیاسی مانند حزب

مشارکت و همین طور گروه‌های ملی مذهبی که غالباً از موسوی حمایت کرده بودند و گروه‌های سیاسی دانشجویی مانند دفتر تحکیم وحدت و ادوار تحکیم که از کرویبی حمایت کرده بودند در این ائتلاف حضور داشتند. در واقع نوعی چرخش نگاه از مخاطب قرار دادن مردم (خرداد ۸۴) به سمت مخاطب قرار دادن کاندیداهایی(خرداد ۸۸) که ممکن بود در راس قوه مجریه یا دولت قرار بگیرند را در این رویکرد شاهد بودیم. این ائتلاف پیش از آغاز تبلیغات انتخاباتی به کار خود پایان داد.

رویکرد دوم که بیشتر متوجه فعالان کمپین یک میلیون امضا بوده و خود من هم مدافع این رویکرد هستم، بیشتر متوجه تغییر از پایین بود. تلاش فعالان کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین، حرکتی از پایین در جهت دموکراتیزه کردن جامعه و موثر بر ارتقای فرهنگ جامعه و درون جنبش با گسترش خواسته و فرهنگ برابری خواهی است. این کمپین از یک سو با عمومی کردن مطالبات حقوقی زنان در جامعه و از طریق فشار بر سطوح قانون‌گذاری تلاش می‌کند خواسته‌های قانونی را بر قانون گذار تحمیل کند. این جنبش دقیقاً در دوران ریاست جمهوری احمدی‌نژاد و دورانی که فشار بیش از همه بر نهادهای مدنی حاکم بود شکل گرفت. فعالان این جنبش می‌کوشیدند با جمع آوری امضا و آگاهی رسانی ضمن گسترش فرهنگ برابری‌خواهی خواسته تغییر قوانین را در جامعه عمومی‌کنند، یعنی ارتقای فرهنگی همگام با طرح خواسته حقوقی برابری در قانون. فعالان کمپین بارها بازداشت و محاکمه شدند. متأسفانه سرکوب‌های پی‌درپی از جانب حکومت این نهاد مدنی را با دشواری در عرصه عمل مواجه کرد اما خصلت شبکه‌ای و غیرسازمانی و غیر تشکیلاتی آن منجر به نابودی آن درپی سرکوب‌های پی درپی نشد. بنابراین فعالیت در این شبکه، این آزادی عمل را برای فعالان کمپین فراهم می‌کرد که حین دفاع از این یا آن کاندیدا یا حتی تحریم انتخابات از طرح مطالبات و به کارگیری روش چهره به چهره و جمع‌آوری امضا از آگاهی رسانی در کمپین بازنایستند و ضمن گفتگو با کاندیداها، مشاورانشان، و جمع‌آوری امضا و ارزیابی کاندیداها از منظر برابری‌خواهی، از فعالیت مستقل خود دور نمانند .

در واقع این نوع رویکرد مدنی در میان فعالان کمپین بی‌آنکه درپی کسب قدرت و حضور در نهادهای تصمیم گیرنده باشد امکان ایجاد تغییر در سطوح بالایی را ممکن می‌ساخت. تغییر سیاسی‌ای که به واسطه جنبش‌های جنبش های مدنی و مردمی می‌تواند در حاکمیت و جامعه ایجاد شود متفاوت هست با تغییری که به واسطه نهادهای سیاسی مانند احزاب سیاسی ایجاد می‌شود.

احزاب سیاسی اساسن برای قدرت‌گیری و حضور در قدرت سیاسی فعالیت می‌کنند اما جنبش‌های مدنی به جامعه و ایجاد خواست تغییر در جامعه نظر دارند. این جنبش‌ها از جمله کمپین از آن رو که خواستار تغییر ساختاری در عرصه حقوقی هستند

سیاسی محسوب می‌شوند ولی از آن رو که قصد ورود به قدرت و کسب قدرت سیاسی را ندارند و با جامعه ارتباط دارند اجتماعی و مدنی هستند. اعتراضات مردمی در پی انتخابات ریاست جمهوری نیز گواه خوبی بر این ادعاست. خواسته‌ای مدنی به عنوان رای من کجاست تمام ارکان سیاسی حاکمیت را متاثر کرد و ساختارسیاسی حکومت را به چالش کشید.

#### کاربست شیوه‌ی دموکراتیک در طرح مطالبات حداقلی و حداکثری؛ روش‌محوری

به تجربه‌ی من در نظام‌های توتالیتر که تلاش حکومت‌ها مبتنی بر تثبیت نظام است، هرگونه تغییری حاصل تصمیم از بالاست و کنش مردمی در آن نقشی ندارد. در نظام‌های دموکراتیک به واسطه رشد نهادهای مدنی و احزاب سیاسی، تصمیم‌گیری‌ها از بالا و توسط احزاب رخ می‌دهد ولی مردم در احزاب مشارکت دارند، به معنای دیگر بین نهاد مدنی و سیاسی ارتباط مداوم و پیوسته وجود دارد یا حداقل ساز وکارهایی وجود دارد که چنین ارتباطی وجود داشته باشد.اما در نظام‌هایی چون ایران که هیچ کدام از ساز و کارهای دموکراتیک وجود ندارد آنچه رخ می‌دهد بیش از همه بردوش جنبش‌های اجتماعی به ویژه زنان و دانشجویی و رسانه‌ها و شبکه‌های اطلاع‌رسانی است که بیشترین آمار جمعیتی و بیشترین جمعیت مطالبه‌خواه و معترض و خواهان آزادی را تشکیل می‌دهند. فعالیت جنبش‌های اجتماعی در افزایش آگاهی و کنشگری و مقاومت‌های فردی و توده‌ای در برابر فشارها و سرکوب از یک سو دامنه مطالبات مدنی و اعتراض‌های مسالمت‌آمیز را افزایش می‌دهد و از سوی دیگر منازعات درون قدرت در سطوح بالایی قدرت را پدید آورد.این جاست که امر مدنی بی آنکه سیاسی باشد نوعی کنش سیاسی به شمار می‌آید که بر تغییر نظام‌های قدرت در سطوح بالا تاثیرمی‌گذارد.

آنچه بستر اصلی حرکت‌های مدنی را در جامعه ما می‌سازد وجود جنبش‌های اجتماعی و مدنی چون جنبش زنان و دانشجویی و کارگری بودند که با فعالیت‌های حق محور خود مدام و مکرر و به رغم پرداخت هزینه‌های سنگین خواسته‌ها و اعتراضات‌شان را طرح و پی‌گیری می‌کردند. "جنبش رای من کجاست" در حوزه وسیع‌تری به این حرکت عینیت بخشید، در کلیه راهپیمایی‌ها و تظاهرات بسیاری از فعالان کمپین در تهران و شهرهای دیگر حضور داشتند، بزرگداشت‌ها و دیدارهای بسیاری را با خانواده‌های شهدا و زندانی‌ها ترتیب می‌دادند؛ خیلی از گزارش‌هایی که از تظاهرات ارسال می‌شد به واسطه و مدد آنان نیز صورت می‌گرفت، در راهپیمایی‌ها حامل شعارهای گوناگونی بودند که دست به دست در جمع‌ها می‌چرخید، نیازی نبود که همه جا با عنوان کمپین یا غیر کمپین ظاهر شوند، آنان سعی داشتند حق محوری را در مناسبات مردمی، در شعارهای مردمی و در حضور خیاباتی خود نهادینه کنند. به همین دلیل است که کمپین بی آنکه رویکرد سیاسی و قدرت مدار به انتخابات اخیر داشته باشد با رویکرد حق مدار وارد شد، رویکردی که با برابری

## آنچه بستر اصلی حرکت‌های مدنی را در جامعه ما می‌سازد وجود جنبش‌های اجتماعی و مدنی چون جنبش زنان و دانشجویی و کارگری بودند که با فعالیت‌های حق محور خود مدام و مکرر و به رغم پرداخت هزینه‌های سنگین خواسته‌ها و اعتراضات‌شان را طرح و پی‌گیری می‌کردند. "جنبش رای من کجاست" در حوزه وسیع‌تری به این حرکت عینیت بخشید.

خواهی مطرح‌اش کرده بود، با احترام و تاکید بر حق انتخاب، حق رای، حق دفاع از آزادی بیان، دفاع از حقوق شهروندی و متهمین و … ادامه یافت و تلاش کرد و می‌کند که حتی در دوران پس از انتخابات از دموکراتیره کردن و شدن باز نایستد. اکنون کمپینی‌ها همچون گذشته در تلاشند که حین جمع آوری امضا و تمرکز بر طرح خواسته برابری‌خواهی در قانون و ارتقای فرهنگ برابری‌خواهی در جامعه، با تاکید بر روش محوری نیز، شیوه‌های دموکراتیک و غیر سلسله‌مراتبی را در جنبش کنونی گسترش دهند. با توجه به گسترش خواسته‌ها در جنبش کنونی از تغییر دولت تا تغییر حاکمیت آنچه می‌تواند جامعه را به سوی دموکراتیزه شدن پیش ببرد نه دعوا بر سرمطالبات که کاربست شیوه‌های دموکراتیک برای طرح هرنوع مطالبه‌ای هست، یعنی همان چه به خاطرش فشار بر فعالان کمپین افزایش می‌یابد تا عرصه را برای فعالیت ریشه‌دار و تاثیر گذار آنان تنگ‌تر و تنگ‌تر کند.

\*\*\*

۲۲ خرداد گرچه برای حاکمیت ایران حماسه‌ی ۴۰ میلیونی مردم ایران بود اما روزهای بعد آن حماسه‌ی بزرگتری را به نمایش گذاشت. آن روزها روز محک موفقیت حکومت مردسالار و ایدئولوژیکی بود که ایدئولوژی زن ستیزی‌اش در کلیه آموزه‌ها و کلیه جوانب فرمانداری‌اش از خانه، مدرسه، کتب درسی، مناسبات اجتماعی زن و مرد، مناسبات خانوادگی زن و شوهر، فضاهای عمومی، سیاسی، قانونی و … مسلط و فراگیر شده بود. روزهای اعتراضات خیابانی زیباترین روزهای عمرم در ایران بود، دیدن ترک برداشتن همه این مناسبات، پرواز هزاران مشت زن و مرد بر فراز پل‌ها و خیابان‌ها و زیرگذرها و روگذرها …، نمایش اعتراض مسالمت‌آمیز و زنانه و خشونت گریزی بود که علیه نظام تمامیت‌خواه و نظامی‌گر قد برافراشته بود و تمام زور و قدرت آن را به مضحکه می‌گرفت. شکوه مقاومت میلیونی حماسه‌ایی بود که با رویایش زیسته بودیم و اکنون تحقق‌اش را نزدیک می‌بینیم اما نه در مدتی کوتاه و ناگهانی که در فرایندی پر زایش و دردآلود و منتقدانه، نه تنها علیه حاکمیت که علیه همه مناسباتی که خود ما نیز در بازتولید آن موثر بودیم.



**برای آشنایی بیشتر با نظریات گروه‌های گوناگون زنان در ایران، در این شماره، گروه رزا (رهایی زنان ایران) و نظریاتشان را معرفی میکنیم. رزا با طرح انتقاداتی به جریانات دیگر زنان در این جمع بندی، تحلیلهای خود از شرایط فعلی را عرضه میکند. از دست اندرکاران رزا خواستیم که ابتدا خود را معرفی کنند:**

«قریب به دو سال پیش رزا (رهایی زنان ایران) با تلاش عده‌ای از فعالین زن چپگرا و با هدف آگاهی‌بخشی و تاثیرگذاری اجتماعی بر جامعه به ویژه زنان تشکیل شد. فقدان یک رویکرد کلنگر و رادیکال به مسئله زنان ما را بر آن داشت تا بر محوریت مسئله زنان به بازتعریف گرایش سوسیالیستی خود دست زنیم. رزا معتقد بوده و هست که رویکرد رفرمیستی حاکم بر حرکت زنان در ایران نه تنها پاسخگوی مطالبات و خواسته‌های زنان نیست بلکه در دراز مدت منجر به بازتولید ساختارهای نظام نابرابری جنسی میشود. از سوی دیگر به اعتقاد ما مبارزه برای رهایی زنان در چارچوب نظام سرمایه‌سالار فعلی نه یک مبارزه درون بود بلکه در ارتباط و پیوند با سایر مبارزات اجتماعی معنا مییابد؛ از این رو به طور قطع مبارزه برای رهایی زنان مبارزهای سیاسی و همه جانبه است. در همین راستا رزا دست تمامی فعالین و گروههایی را که خواهان رفع هرگونه تبعیض و نابرابری در نظام حاکم بوده و در عین حال به خصلت سیاسی هر مبارزه اجتماعی از جمله حرکت زنان باور دارند و معتقدند وضعیت زنان در هر جامعه نه یک مسئله حاشیهای و درجه دو بلکه معیار آزادی و برابری در آن جامعه است، به گرمی میفشارد و آماده هرگونه همکاری و رایزنی در جهت اهداف برشمرده است.»

## نگاه رزا

آنچه در پی می‌آید مروری است بر دیدگاههای رزا (رهایی زنان ایران) بیان شده در بیانیهها و متون گروهی که به صورت دسته‌بندی شده در بخشهای «نحوه نگرش به مساله زن»، «نحوه نگرش به جنبشهای اجتماعی»، «نحوه نگرش به جنبش زنان»، «مخاطب»، «دختران دانشجو»، «خواستها»، «اصول سیاسی و نحوه نگرش به امر سیاسی»، «تحلیل از ساختارهای سیاسی ایران» و «استراتژیهای عملی» ارائه شده است. در این مرور برخی مباحث مطروحه بسط داده شده‌اند و برخی نکات جهت بسط این مباحث افزوده شده‌اند. همچنین بخشی تحت عنوان «ویژگیها» در انتها آمده است که در آن ویژگیهای گروه رزا از ابتدا تا حال ذکر شده تا به عنوان تجربیهای به سایر گروههای زنان و همینطور جریانات رادیکال و سوسیالیست انتقال یابد، باشد که این مرور دیدگاهها و انتقال تجربه زمینهای برای گشودن افقی نو در جنبش زنان، جنبش سوسیالیستی و ایجاد وحدت گروهها و محافل رادیکال و سوسیالیست زنان و اتحاد سازمانها، محافل و احزاب سوسیالیست و انقلابی شود و گامی باشد در حرکت به سوی حزب سوسیالیست طبقه کارگر.

### نحوه نگرش به مساله زن:

«پارتاید جنسی و انقیاد زنان ساخته و پرداخته سرمایه‌داری نیست ولی یکی از ارکان اصلی و بنیادین این نظام در انباشت ثروت و افزایش ستم و تحمیل نابرابری و بیحقوقی بر تمامی انسانهاست» (بیانیه «آزادی زن، آزادی جامعه است» به مناسبت ۸ مارس ۲۰۰۹). انقیاد زنان امری است دارای تعیین مادی و گرچه ساخته و پرداخته سرمایه‌داری نیست اما در آن تنیده شده است و شکل خودویژه خود را در قالب «سرمایه‌داری مردسالار» یافته

است، شکلی که در آن استثمار سرمایه‌داری و استثمار مردسالاری صورتی همگون و متقارن یافته‌اند و «ریشههای مشترک ستم بر زنان و ستم بر کارگران: تقسیم کار، مالکیت و استثمار (که در مورد کارگران به صورت برداشت از دستمزدشان تحت عنوان سود سرمایه‌دار صورت میگیرد و در مورد زنان هم به شکل کارآرزان و کار بدون مزد خانگی) (بیانیه به مناسبت اول ماه مه ۲۰۰۹) را پدید آورده‌اند که در آن «سه معضل بنیادین زنان: فقر زنانه، بیکاری زنان و آسیبهای اجتماعی (که عمدتاً ناشی از فقرند)» (بیانیه به مناسبت اول ماه مه ۲۰۰۹) است و «خانواده‌ی مردسالار به عنوان مامن مردانه، کارخانهای سنتی تولید محبت و عاطفهای خانگی» (چالشهای فراروی دختران دانشجو و راههای مقابله) میباشد که در آن «نقش دوگانه‌ی زنان در خانه به عنوان ایزه‌ی جنسی و تولیدکننده‌ی کارخانگی جهت بازتولید نیروی کار» (چالشهای فراروی دختران دانشجو و راههای مقابله) است که ایدئولوژی سکسیسم: «تن به عنوان ملک مردانه در نظام مردسالار» (چالشهای فراروی دختران دانشجو و راههای مقابله) را بازتولید میکند.

این پیوستار سرکوب شامل پایه‌های اقتصادی- اجتماعی (تقسیم کار، مالکیت و استثمار) و عوامل ایدئولوژیک (ایدئولوژی سکسیسم، مذهب) است که توسط حقوق و ساخت سیاسی تقویت میشود و در نتیجه «مساله‌ی زن هم اقتصادی و هم حقوقی، فرهنگی و سیاسی است» (استراتژی عمل سوسیالیستی جنبش زنان) مساله‌ای که هم در عمیقترین لایه‌های زندگی روزمره رسوخ کرده است و از این رو «هر امر شخصی، سیاسی است» (استراتژی عمل سوسیالیستی جنبش زنان) و هم در قالب تبعیض جنسی پدیده‌ای جهانی است (استراتژی عمل سوسیالیستی جنبش زنان).

از این رو ما باور داریم که «آزادی زن، آزادی جامعه است» و «پیکار طبقاتی بی توجه به ستم جنسی و ظلم مضاعف به زنان طبقات فرودست همواره ناکارآمد است همچنانکه مبارزه با ستم جنسی نیز بدون در نظر گرفتن تعیینات مادی و طبقاتی آن بی‌محتواست»

(استراتژی عمل سوسیالیستی جنبش زنان)، «سوسیالیسم و رهایی زنان لازم و ملزوم یکدیگرند» (استراتژی عمل سوسیالیستی جنبش زنان) و «رهایی زنان در گرو رهایی کارگران و رهایی کارگران بدون مبارزه و رهایی زنان ممکن نیست» (بیانیه به مناسبت اول ماه مه ۲۰۰۹).

لذا زنان را یک طبقه نمیدانیم (گرچه در جنبه‌هایی به زنان به صورتی فراطبقاتی ستم اعمال میشود و در شکلهایی و شرایطی زنان میتوانند به عنوان عاملی فراطبقاتی عمل کنند) و همچنین تبیین مساله‌ی زن را حول شکاف سنت مدرنیته نادرست میدانیم (گرچه اندیشه‌های سنتی و اندیشه‌های مدرن، مناسبات سنتی و مناسبات مدرن، نهادهای سنتی و نهادهای مدرن و نقش توامان ایستا و پویای سنت تاریخی را نادیده نمیگیریم و در مساله‌ی زن دخیل میدانیم).

ما مسئله‌ی زنان را نه اقتصادگرایانه (آنچنان که بخشی از چپ نموده و هنوز هم رگه‌های آن در بخشی از چپ هست)، نه فرهنگ‌گرایانه و حقوق‌گرایانه (آنچنان که لیبرالها وانمود میکنند) و نه جنسیتی (آنچنان که فمینیستها میکنند) بلکه براساس ماتریالیسم تاریخی در مفهوم علمی آن یعنی براساس تعیین چندجانبی عوامل، رابطه‌ی ساختاری آنها، استقلال نسبی عوامل و فراتعیین کنندگی عامل اقتصادی تبیین میکنیم، فراتعیین کنندگی که با اینکه عامل نهایی است اما خود را در هر تعیین ساختاری و در هر مناسبت نمود میدهد.

### نحوه نگرش به جنبش های اجتماعی:

«تنها راه رهایی جنبش اجتماعی» (بیانیه‌ی دموکراسی از پایین در برابر دیکتاتوری از بالا) است نه «بازی بزرگان»، لایبهای قدرت، فعالیت ان‌جی‌اوها، دخالت خارجی و نقش‌افزینی سازمانهای بین‌المللی یا اقدام انقلابی پیشتازان و منادیان «تنها راه رهایی جنگ مسلحانه».

جنبشهای اجتماعی آن چیزی نیست که در تشکلات رسمی، نخبگان، رسانه‌ها، نموده‌های سیاسی ناب بروز مییابد بلکه جنبشهای اجتماعی امری فراتر و عمیقتر از این تجلیاتاند و شامل تمام تحرکات خودجوش درون جامعه، کنشها، بروزهای خودآگاه و ناخودآگاه جمعی، تحولات در بطن زندگی اجتماعی میباشند و در زندگی روزمره کنشگران که شامل تمامی عناصر آن جنبش (و در واقع کلیت سپهر اجتماعی است) جریان دارد.

از این رو تحرکات خودجوش درون جامعه، شبکه‌ها، تشکلات، نهادهای شکل گرفته از پایین در جامعه، کار تودهای، آموزش و سازماندهی جایگاهی مهم در جنبشهای اجتماعی دارند (استراتژی عمل سوسیالیستی جنبش زنان).

جنبشهای اجتماعی پدیده‌هایی جدا از هم نیستند و همبستگی و اتحاد آنها هم امری است ساختاری و هم استراتژیک، در عین حال جنبشهای اجتماعی علاوه بر همبستگی و اتحاد دارای استقلال نسبی نیز هستند یعنی مسائل خاص، نهادهای ویژه و راهبردهای منحصر به خود را دارند. (استراتژی عمل سوسیالیستی جنبش زنان) در این همبستگی و اتحاد است که نقش حلقه‌های اتصال جنبشها برجسته میشود (استراتژی عمل سوسیالیستی جنبش زنان).

جنبشهای اجتماعی حل دوگانه‌ی ذهنی عینی‌اند. محرکه‌ی تاریخ و جامعه نه عامل ذهنی و نه عامل عینی (ساختارها) بلکه عامل عملی است، لذا «سازمانیابی و استراتژی در فرآیند جنبش و در روند تغییر شکل میگیرد نه از درون مغز به اصطلاح «منجیان» و اوامر و دستورات آنها» (بیانیه‌ی دموکراسی از پایین در برابر دیکتاتوری از بالا) و در هر مبارزه‌ی اجتماعی و برای پیشبرد جنبش اجتماعی باید بر «جنبش واقعی که اوضاع کنونی را براندازد» و «جنبش واقعی که جلوی دیدگان ما جریان دارد» تکیه کرد نه بر قلان اصل جرمی یا وهمی (بیانیه‌ی دموکراسی از پایین در برابر دیکتاتوری از بالا) و همینطور باید توجه نمود که از «سطح مبارزه توده‌ها» آغازید نه از «سطح توده‌ها».

جنبش‌های اجتماعی توامان با اجتماعی بودن و در تنیده بودن با تار و پود زندگی روزمره، سیاسی نیز هستند (استراتژی عمل سوسیالیستی جنبش زنان) و نیازمند سازمانیابی سیاسی، افق سیاسی و حزبی (استراتژی عمل سوسیالیستی جنبش زنان)، امری که بدون آنها جنبشها به نتیجه نمی‌رسند.

### نحوه نگرش به جنبش زنان:

«مبارزه علیه این بی‌عدالتی و بهره‌مندی از رهایی و حقوق برابر انسانی، مبارزه‌ی است هر روزه در زندگی زنان» (بیانیه‌ی «آزادی زن، آزادی جامعه است» به مناسبت ۸ مارس ۲۰۰۹). این مبارزه‌ی هرروزه در زندگی زنان که شکلهای بسیار متنوعی دارد (ورزش دسته جمعی صبح‌گاهی زنان در پارک‌ها، مبارزه‌ی زنان و دختران جوان در زندگی روزمره برای شکستن تابوها و کلیشه‌های جنسی جهت دستیابی به آزادی جنسی، درصد بالای پذیرفته شدگان دختر دانشگاه‌ها علیرغم اعمال سهمیه‌بندی جنسیتی، مبارزه‌ی زنان کارگر و زنان خانواده‌های کارگری، مبارزه‌ی زنان برای کسب شرایط برابرتر در زندگی مشترک با درج شروط ضمن عقد، گسترش ادبیات زنانه، گسترش وبلاگهای زنان، مبارزه‌ی زنان و دختران با گشت‌های ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر برای حق آزادی پوشش، تغییرات در نحوه‌ی پوشش عقب رفتن روسریها، رنگی شدن لباس‌ها، کوتاه شدن مانتوها و ...، صندوقهای همیاری زنان و ...) در مجموع جنبش زنان را شکل میدهد.

همانطور که در بخش «مسئله‌ی زن» در مورد پیوند «پیکار طبقاتی و پیکار با ستم جنسی»، «رهایی زنان و رهایی کارگران»، «سوسیالیسم و رهایی زنان» بیان کردیم، «جنبش زنان بخشی جدایی‌ناپذیر از مبارزه‌ی طبقاتی است» (استراتژی عمل سوسیالیستی جنبش زنان) و در نتیجه اتحاد با جنبش کارگری در استراتژی جنبش زنان نقش محوری دارد، اتحادی که پیشینه‌ی تاریخی و جهانی دارد، اتحادی که یکسویه نیست (استراتژی عمل سوسیالیستی جنبش زنان و بیانیه به مناسبت اول ماه مه ۲۰۰۹). اتحاد محوری با جنبش کارگری نقطه‌ی کانونی اتحاد جنبش زنان با سایر جنبشهای خواهان تغییر کیفی در مناسبات اجتماعی جامعه است، اتحادی که در آن حلقه‌های اتصال جنبش زنان با سایر جنبشها (زنان کارگر و زنان خانواده‌های کارگری، دختران دانشجو و دانش آموز) موتورهای محرکه‌ی آنند.

جنبش زنان به مانند سایر جنبش‌های اجتماعی، جنبشی سیاسی است و سازمانیابی سیاسی، افق سیاسی و حزبی نیز برای آن



ضرورت و جایگاه ویژه‌های دارد (استراتژی عمل سوسیالیستی جنبش زنان) و در انتها جنبش زنان به جهت جهانی بودن تبعیض جنسی و با تکیه بر سنت تاریخی بین‌المللی جنبش سوسیالیستی زنان، یک جنبش فراملی و انترناسیونالیستی است (استراتژی عمل سوسیالیستی جنبش زنان).

#### مخاطب:

زنانی که اسیر کار بدون مزد خانگیاند، زنانی که از برابری فرصت شغلی محرومند و آمار بیکاری آنها (به ویژه در مورد زنان تحصیلکرده) بسیار بالا و رو به افزایش است، زنانی که سرپرست خانوارند و باید خرج زندگی خانواده‌ای را بدهند، زنانی که به کار در خانه (کارهایی نظیر پاک کردن سبزی و حبوبات و کشمش، بسته‌بندی، دکمه‌سازی و دکمه دوزی، گلدوزی و چرخکاری و ...) با دستمزدهای ناچیز که نمیتوان نام دستمزد روی آن نهاد مشغولند، زنانی که در بدترین شرایط و بدون هرگونه حمایت قانونی و با دستمزد اندک در کارگاه‌های زیرزمینی کار میکنند، زنانی که در خانه‌ها به خدمات و نظافت و نگهداری از کودکان و سالمندان و معلولان میپردازند و در معرض تحقیر و یا سواستفاده‌اند، زنان پرستاری که در محیط کاری سخت به کاری دشوار گاه در شیفت‌های ۱۸ ساعته و بدون امنیت شغلی و تامین اجتماعی مجبورند، زنان معلمیکه نگران از دست دادن کار خود بر اثر بارداری هستند و با تحمل شرایط کار حق التدریس چاره‌ای جز پذیرش اوضاع ندارند، زنان قالبیافی که از تار و پود جان و سلامتشان نقش بر فرش میزنند، زنانی که در کوره پزخانه‌ها ذره ذره در آتش سرمایه داری مردسالار آب میشوند و گاه چون گلاویژ سلطان نیا دختر کارگر ۱۹ ساله کوره پزخانه که مورد آزار جنسی کارفرما قرار گرفت در این آتش خود را میسوزانند، زنانی که به دستفروشی میپردازند و کسب و کارشان در معرض دست اندازی حافظان امنیت سرمایه است، زنانی که ناگزیر از تن فروشی‌اند و در فقدان کامل امنیت، بی‌حقوقی مطلق و تحقیر دائمی قرار دارند و از جانب شرع، دستگاه‌های سرکوب و قاتلان عنکبوتی و خفاشان شب به تهدید مداوم به مرگ محکوم هستند و به جای آنکه جامعه‌ای که قربانیان آن هستند محکوم گردد خود به سوی نیستی پرتاب میشوند (تخریب شهرک چمن کرمانشاه نمونه‌ای گویا بود که نشان داد سرمایه به جای حل مسالهی فقر و بیکاری که عامل تن‌فروشی است، به پاک کردن صورت مساله یعنی از بین بردن محل زندگی و زندگی تن‌فروشان میپردازد).

و البته سرمایه دو راهی کار ارزان و فاقد امنیت و بدون حمایت یا تنفروشی را بر سر راه زنان قرار داده است و در فقدان خانه‌های امن برای زنان و دختران فراری است که بیش از ۷۰ درصد دختران فراری در ۲۴ ساعت بعد از فرار مجبور به تن‌فروشی میگردند و در چنین شرایطی است که سن تن‌فروشی به ۱۳ سال رسیده است و روزانه ۵۴ دختر ایرانی ۱۶ تا ۲۵ ساله در بازارهای کراچی خرید و فروش میشوند که به این رقم باید امار بازارهایی نظیر فجیره را نیز افزود، زنانی که در فقدان کار، بیمه‌ی بیکاری و تامین اجتماعی در چنبره‌ی فقر زنانه گرفتارند، زنانی که مجبور به کارآرزان کم اهمیت یکنواخت و بدون امکان ارتقای مهارت و ارتقای شغلی

هستند، زنانی که از سقف شیشه‌ای که مانع ترقی در شغلشان است در رنجند، زنانی که در معرض سواستفاده و آزار جنسی در محیط کارند و یا مجبور به سکوتند و یا به خودکشی و خودسوزی دست میزنند (گلاویژ سلطان نیا، کارگر ۱۹ ساله‌ی کوره پزخانه و مهتاب احمد زاده کارگر ۱۵ ساله‌ی جوجه کشی)، زنانی که در فقدان سقط جنین قانونی و رایگان مجبور به سقط جنینهای مرگ‌آور و بیماریزا هستند و روزانه ۱۵ جنین سقط شده در زباله‌های تهران یافت میشود، دختران کار و خیابانی که در بی‌پناهی کار میکنند و محروم از حقوق کودکانند، محروم از حقوق کار و هم محروم از حقوق زن هستند، زنانی که درماندگی شوهرانشان از فقر به خشونت علیه آنان میانجامد و یا درماندگی خودشان به کودک آزاری و همسرکشی، زنانی که همراه با خانواده‌هایشان در آتش فقر میسوزند. (بیانیه اول ماه مه ۲۰۰۹)

همچنین زنان و دختران جوانی که در زندگی روزمره برای شکستن تابوها و کلیشه‌های جنسی جهت دستیابی به آزادی جنسی مبارزه میکنند، زنان و دخترانی که با گشت‌های ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر برای حق آزادی پوشش مبارزه میکنند، دختران دانشجویی که خواهان جایگاه خود در دانشگاهند و برای مسائل درگیر در آن در دانشگاه مبارزه میکنند و زنان و دخترانی چون «ندا آقا سلطان»ها و «ترانه موسوی»ها که با خون خود در راه آزادی نبرد میکنند و بیانگر شعارهای رادیکال و بی‌پروای زن‌اند که «ما زن و مرد جنگیم، بجنگ تا بجنگیم»، «لحظه به لحظه گویم، زیر شکنجه گویم: یا مرگ یا آزادی» (استراتژی عمل سوسیالیستی جنبش زنان، چالشهای فراروی دختران دانشجو و راه‌های مقابله و بیانیه‌ی دموکراسی از پایین در برابر دیکتاتوری از بالا).

**دختران دانشجو** (چالشهای فراروی دختران دانشجو و راه‌های مقابله):

دختران دانشجو دارای جایگاه سه گانه‌اند: خانواده، اجتماع، دانشگاه.

خوابگاه‌های دختران به عنوان تجلیگاه نمود سرکوب عمومی زنان در جامعه و خانواده بیانگر وضعیت دختران دانشجوست. کنترل سراسری، تحقیر دائمی، قیومیت و طردشدگی شکل‌دهنده به‌زیست دانشجویی دختران خوابگاهی است و فاشیسم با سهمیه‌بندی جنسیتی، بومیسازی جنسیتی و حتی ایجاد آتش سوزی در خوابگاهها درصدد انکار و محو دختران دانشجوست تا آنها را به گوشه‌ی خانه‌ها پرتاب کند. فاشیسمیکه مثل همتای طالبانی خود، همان قصدی را از آتش سوزی خوابگاه‌ها دارد که نظیرش در افغانستان با آتش زدن مدارس دخترانه به وقوع میپیوندد.

فاشیسم به عنوان شکلی از مردسالاری متکی بر سکسیسم (تن به عنوان ملک مردانه) است و از همین روست که تجاوز، سواستفاده یا قصد تجاوز در زنجان، تبریز، کرمانشاه و دانشگاه علامه و غیره به عنوان تجلی تعرض فاشیسم به دختران دانشجو نمود مییابد و حتی میبینیم ایدئولوژی مردسالار در شکل اعتراض انحرافی مردان به ماجرا (در واقعیهی دانشگاه زنجان) به صورت ناموس پرستانه جلوه‌گر میشود (در مقابل با حق خواهی دختران).

در چنین شرایطی است که استراتژی مبارزاتی دختران دانشجو مبتنی بر لزوم بولد کردن و برجسته‌سازی مسئله‌ی زنان در جنبش دانشجویی، توجه به مسائل مرتبط با کلیت زیست اجتماعی-اقتصادی دختران دانشجو: (تربیت جنسیتی در خانواده، اشتغال و دستیابی به کار، آموزش و نگاه حاکم بر آن نسبت به زنان، نگرش ترویج یافته از طریق رسانه‌ها، جایگاه قانونی در خانواده و عدم حمایت قانونی)، شخصی سیاسی است، لزوم ارتباط‌گیری با طبقات فرودست در جهت عینیت یابی و اجتماعی شدن ضرورت مییابد.

**خواستها** (بیانیه‌ی «آزادی زن، آزادی جامعه است» به مناسبت ۸ مارس ۲۰۰۹، بیانیه به مناسبت اول ماه مه ۲۰۰۹):

- لغو حجاب اجباری و به رسمیت شناختن آزادی در انتخاب پوشش و حذف هر نوع ارگان و یا نهاد مذهبی-سیاسی که در جهت ارباب و سرکوب زنان در جامعه فعال است.

- امحای تمامی قوانین حقوقی- مذهبی ضد زن

- لغو تمامی مجازاتهای خشن و غیر انسانی نظیر اعدام و سنگسار و حذف حکم زندان و بازداشت برای کلیه فعالیت‌های سیاسی و عقیدتی و آزادی تشکلهای زنان، کارگران، معلمان و پرستاران

- آزادی حق اعتصاب، تجمع و تظاهرات

- حذف تمامی مواد درسی و آموزشی که به نوعی فرودستی و بیحقوقی زن را القای کرده و تغییر در تما میبرنامه‌ها و تولیدات رسانه‌های جمعی که کلیشه‌های جنسیتی را به عنوان فرهنگ و ارزشهای جامعه به مردم انتقال میدهند و امحای تمام مظاهر فرهنگی که مبلغ «جای زنان در خانه است» میباشند از تمامی مواد درسی و آموزشی و برنامه‌های رسانه‌های جمعی و فرهنگ سازی از طریق کتب درسی و رسانه‌ها برای شراکت زن و مرد در اقتصاد و اشتغال و همچنین تحول در نظام و برنامه‌های آموزشی جهت ارتقای نقش زن (برای مثال اصلاح دروس تاریخ، علوم اجتماعی و ادبیات) و تغییر در فرهنگ زندگی روزمره (آموزش مهارتهای زندگی، آموزش جنسی و بهداشت جنسی و ...)

- لغو تمامی قوانین مبنی بر جداسازی جنسی در سطوح اجتماعی مختلف

- پذیرش و اجرای بی قید و شرط کنوانسیون رفع تبعیض از زنان و کنوانسیون منع شکنجه

- شناسایی رسمی روز ۸ مارس به عنوان روز جهانی زن

- مزد مساوی در برابر کار مساوی

- بیمه‌ی بیکاری

- لغو قراردادهای موقت و سفید امضای و منع کار کنتراتی و قطعه کاری

- اصلاح قانون کار و احیای شمولیت آن بر کارگاههای کوچک

- تامین اجتماعی مکفی برای زنان سرپرست خانوار

- لغو قوانین تبعیض آمیز در استخدام و اشتغال

- ممنوعیت اخراج زنان باردار و منع خودداری از استخدام زنان باردار یا دارای فرزند

- تدوین قوانین مبارزه با تبعیض جنسی در استخدام و شرایط کار و ارتقای شغلی

- آزادی تشکلهای صنفی، تعاونیها و صندوقهای همیاری زنانه

- برخورداری زنان از حق عائله مندی

**یکی از معضلات گروه‌های زنان، مسئله‌ی سیاست گروه زنانه است. این سیاست ناشی از گرایش فمینیسم رادیکال است و البته گروه‌های که از لحاظ گرایش در این دسته بندی قرار ندارند را نیز متأثر از خود ساخته است. رهایی زنان ایران (رزا) از ابتدا به این بیراهه نیفتاد و تأثیری از این انحراف رادیکال فمینیستی نگرفت.**

- حق انتخاب آزادانه‌ی شغل برای زنان

- تعیین حداقل دستمزد برای زنان

- پرداخت مقرری برای کار خانگی زنان توسط دولت و تاسیس موسسات خدماتی ویژه و رایگان به منظور کاهش بار کار خانگی از قبیل رختشویخانه، مهدکودک، رستورانهای عمومی و ... در محلات مسکونی و یا مجاورت محل کار زنان

- تشکیل خانه‌های امن برای زنان

سازماندهی تنفروشان توسط دولت با نظارت نهادهای مردمی و توانمند سازی آنها به منظور بازگشت به زندگی عادی، لغو قوانین جزایی در روابط جنسی، لغو مجاز بودن قتل مهدورالدم، ممنوعیت کاربرد واژه‌ی فرزند نامشروع، آزادی سقط جنین بهداشتی و رایگان

- تعیین دقیق مشاغل سخت در کارهای زنان

- کاهش ساعات کار زنان پرستار

- ارث برابر و مالیات تصاعدی بر ارث و توزیع عمومی آن

- لغو سهمیه‌بندی جنسیتی در دانشگاهها برای جلوگیری از تقویت بازار کار مردانه

- تدوین قوانین جامعه برای مبارزه با قاچاق زنان و تجارت سکس

- بیمه‌ی درمانی و بیمه‌ی سالمندان رایگان و همگانی

#### اصول سیاسی و نحوه نگرش به امر سیاسی:

- «اعتقاد به وابستگی آزادی به معیشت، پیوستگی آزادی سیاسی و برابری حقوقی به آزادی اجتماعی و تغییر مناسبات اجتماعی-اقتصادی، پیوند ناگسستنی حقوق مدنی- سیاسی با حقوق اقتصادی-اجتماعی، ملازم بودن استقرار دموکراسی و تعمیق آن با همبستگی جنبشهای اجتماعی» (بیانیه‌ی اول ماه مه ۲۰۰۹).

تاکید بر اینکه «تنها راه رهایی در سیاست، جنبشهای اجتماعی هستند» (بیانیه‌ی دموکراسی از پایین در برابر دیکتاتوری از بالا) و جنبش بودن در مفهومیکه در «نحوه نگرش به جنبشهای اجتماعی» شرح داده شد.

«تکیه بر تحقق مطالبات دموکراتیک نیروهای اجتماعی و جنبشهای اجتماعی به عنوان شرط تحقق دموکراسی به جای تکیه بر روند(شکل) دموکراسی» (بیانیه‌ی دموکراسی از پایین در برابر دیکتاتوری از بالا)

باور به «هر امر شخصی، امر سیاسی است در مقابل شخصی سازی و فردی کردن سیاست توسط لیبرالیسم و پسامدرنیسم» (استراتژی عمل سوسیالیستی جنبش زنان)

تکیه بر سنت مارکسی و مارکسیستی (استراتژی عمل سوسیالیستی جنبش زنان)

اعتقاد به انتر ناسیونالیسم (استراتژی عمل سوسیالیستی جنبش زنان)



## شعارزدگی آفت بسیاری از گروه‌های چپ (از جمله گروه‌های زنان) است، تکیه بر یکسری شعار و کلیشه‌ها و حرف‌های کلی و در نهایت فقدان هرگونه راهبرد. رزا همچنان که در دام آکادمیسم نیفتاد، به شعارزدگی نیز دچار نشد. نگاهی به بیانیتهای رزا در موضوعات مختلف و مقایسهی آن با سایر گروه‌های چپ زنان خود گویاست.

اعتقاد به ضرورت و جایگاه حزب سوسیالیست طبقه‌ی کارگر (استراتژی عمل سوسیالیستی جنبش زنان و بیانیتهی اول ماه مه ۲۰۰۹) رد نخبه گرایی، بوروکراسی و سلسله مراتب در تشکلهای اجتماعی و سیاسی (استراتژی عمل سوسیالیستی جنبش زنان) «تکیه بر اصلاحات علیه سیستم و ساختاری و مرد میبه عنوان وسیلهی انقلاب» (بیانیتهی دموکراسی از پایین در برابر دیکتاتوری از بالا) «انتخاب» «دنیای بهتر» به جای «انتخاب بین بد و بدتر» (بیانیتهی دموکراسی از پایین در برابر دیکتاتوری از بالا) ضرورت انقلاب که آن را چنین میدانیم:

«انقلاب نه تنها بدین خاطر ضروری است که طبقه‌ی فرمانروان میتواند به هیچ طریق دیگری سرنگون شود، بلکه ایضا بدین خاطر ضروری است که طبقه‌ی ای که آن را ساقط میسازد، تنها با انقلاب میتواند خود را از شر کثافات قرون رهایی بخشد و برای ایجاد جامعه‌ی ای با طرحی نو، شایسته و مناسب گردد» (ایدئولوژی آلمانی: کارل مارکس و فردریش انگلس)

در واقع ضرورت انقلاب برای ما متفاوت از جنبش سرنگونی، میلیتانیسم (تندروی) و براهین آنارشیستی است. مفهوم انقلاب برای ما «الغای بی بر و برگرد تفاوت‌های طبقاتی است، یعنی الغای تمامی مناسبات تولیدی است که این تفاوتها بر مبنای آنها شکل میگيرد، الغای تمامی مناسبات اجتماعی ملازم با این گونه مناسبات تولیدی، و واژگون کردن تمامی اندیشههایی که از این مناسبات اجتماعی برمیخیزند» (نبردهای طبقاتی در فرانسه: کارل مارکس)

«انقلاب یک پروسه است و دوره‌ای از مبارزات که باید سیر واقعی خویش را طی کند. دوره‌ای از مبارزات گسترده و عمیق و با افق در جامعه نه شورشگری کور یا امری کتابی و فانتزی» (بیانیتهی دموکراسی از پایین در برابر دیکتاتوری از بالا). انقلاب نه امری اراده‌گرایانه و نه امری خود به خودی است، انقلاب یک پروسه از مبارزات واقعی، گسترده، عمیق و با افق است، از این رو انقلاب یک علم است (و البته نه فن)، علمی بودن انقلاب، آن را امری کتابی نمیکند، انقلاب کتابی انقلاب مرده است، انقلاب زنده‌ترین عمل تاریخی آدمی است.

سیاست ما در رد رفرمیسم، انحلال‌طلبی، انقلابیگری تخیلی (شورشگری کور، انقلاب کتابی یا فانتزی)، پوپولیسم جنبشی (تمایل به جنبش فارغ از محتوا) و تاکید بر نقش سیاسی طبقه‌ی کارگر (و در کل جنبش‌های اجتماعی و نیروهای اجتماعی) و مرزبندی با صنفی‌گرایی و سیاست کارگر-کارگری معنا مییابد. (دموکراسی از پایین در برابر دیکتاتوری از بالا). ما بر دموکراسی از پایین که همانا دموکراسی سوسیالیستی، مستقیم، شورایی و اجتماعی است به عنوان شکل پیشروی اجتماعی و صورتبندی

جامعه‌ی آینده تکیه داریم.

و در آخر تشکیل جبهه‌های عمومی ضد استبدادی و ضد فاشیستی را بر مبنای توافق بر اصول عبور از حاکمیت، رد هرگونه دخالت خارجی و اتکا به مبارزه‌ی مردم را مقدور میدانیم و در این راه دست اتحاد تمامی نیروهای دموکرات را به گرمی میفشاریم.

### تحلیل از ساختارهای سیاسی ایران:

رشد ناموزون سرمایه در جوامع پیرامونی که به معنی ورود امپریالیستی سرمایه داری و شکل گیری سرمایه داری وابسته است در ایران به دلیل شیوه تولید آسیایی (در روینا استبداد شرقی) و اقتصاد تک محصولی رانتهی به شکل «سرمایه داری کژدیسه» درآمده است و این پدیده به ویژه در دوران انحطاط سرمایه داری (منظور پایان بالندگی سرمایه داری و نقش انقلابی بورژوازی) به بورژوازی بیمار و لیبرالیسم عقی میانجامیده است که ناتوان از پیشبرد حداقلی از مطالبات دموکراتیک است، این وضعیت را ساختار دولت و صورتبندی ایدئولوژیک جمهوری اسلا میشدت بخشیده است و در نتیجه بار انجام وظایف دموکراتیک نیز علاوه بر وظایف سوسیالیستی بر دوش سوسیالیستها نهاده شده است.

استراتژیهای عملی (استراتژی عمل سوسیالیستی جنبش زنان، بیانیتهی اول ماه مه ۲۰۰۹، بیانیتهی دموکراسی از پایین در برابر دیکتاتوری از بالا):

- ایجاد جبهه‌های واحد از نیروهای همسو با آرمانهای برابری جنسی- طبقاتی

- کار توده‌ای، آموزش و سازماندهی زنان زحمتکش و فرودستترین اقشار زنان

- تقویت شبکه‌های محلی زنان و تبدیل و اتصال آن به یک شبکه‌ی مبارزاتی در سطح وسیع تر به ویژه در محله‌های فقیر نشین.

- حمایت از اصلاحات انقلابی برای زنان.

- همبستگی ویژه‌ی منطقی‌های جریانهای سوسیالیست زنان منطقه.

- احیای و بازخوانی سنت مارکسی و مارکسیستی در مورد مسئله‌ی زن.

- لزوم دخالت مارکسیست‌ها در مباحث نظری جنبش زنان.

احیای سنن رادیکال مبارزاتی زنان در تاریخ جنبش زنان به ویژه در ایران.

- تکیه بر تحركات خودجوش درون جامعه در مورد مسئله‌ی زنان و حمایت و تقویت آنها.

- تشکیل و تقویت محافل فعالان سوسیالیست زنان و نزدیک کردن نگرش و عمل آنها به منظور ایجاد جبهه‌ی سوسیالیستی زنان.

- حرکت به سوی حزب سوسیالیست طبقه‌ی کارگر.

- شکلگیری تشکل مستقل زنان کارگر توامان با کمک به شکلگیری تشکلهای کارگری و پیگیری آزادی تشکل.

- همکاری زنان با نشریات کارگری و همکاری کارگران با نشریات زنان.

- برجسته سازی مطالبات اقتصادی- رفاهی در جنبش زنان و طرح مطالبات برابری و آزادی جنسیتی در جنبش کارگری.

- تشکل زنان فقیر، زنان خانواده‌های کارگری و زنان زحمتکش از طریق شبکه‌ی محلی زنان- تشکلهای محل زیست نظیر صندوقهای همیاری، تعاونیهای مصرف محلی، برنامه‌های

توانمندسازی زنان همراه با مبارزه برای کنترل شورایی بر محلات و مقاومت در مقابل دست اندازیه‌ها و تعرضات سرمایه و دستگاہ‌های سرکوب به محل زحمتکشان، کارگران و تهی‌دستان.

- یاری کارگران به جناح پیشرو جنبش زنان برای غلبه بر جریان سازشکار جنبش زنان (کمپین یک میلیون امضای) و یاری زنان به کارگران برای فائق آمدن بر جریان‌های ارتجاعی و سرکوبگر کارگری (خانهای کارگر).

- جنبش دموکراسی از پایین: شبکه‌های محلی و هسته‌های سرخ محله و شوراهای محلی، هسته‌های سرخ کارخانه، تعاونیه‌ها، اتحادیه‌ها، صندوقهای همیاری، شبکه‌های نوین تولید و توزیع، جنبش تصرف کنندگان، کنترل کارگری، جنبش خدمات رسانی به محرومان، فرهنگ بدیل، آموزش بدیل (دفترچه‌های آموزشی- آگاه‌گری)

- جنبشهای مطالباتی

- تعمیق جنبش مقاومت (اعتصاب، نافرمانی مدنی و عدم همکاری)

- جبهه‌ی ضد فاشیستی

### ویژگیها:

- نیفتادن در دام گروه زنانه: یکی از معضلات گروه‌های زنان، مسأله‌ی سیاست گروه زنانه است. این سیاست ناشی از گرایش فمینیسم رادیکال است و البته گروه‌های که از لحاظ گرایش در این دسته بندی قرار ندارند را نیز متأثر از خود ساخته است (نظیر WMW حرکت جهانی زنان). رهایی زنان ایران (رزا) از ابتدا به این بیراهه نیفتاد و تأثیری از این انحراف رادیکال فمینیستی نگرفت.

- نیفتادن در دام فرمالیسم سازمانی و جزم‌گرایی مرامی: بسیاری از گروه‌ها (نه فقط گروه‌های زنان) محصور در قفس اساسنامه و مرامنامه‌ها و عمدتاً چیزی هم بیش از این اساسنامه و مرامنامه نیستند. از چالش‌های گروه‌های سیاسی و اجتماعی (از جمله زنان) افتادن در مجادلات فرمالیستی اساسنامه‌ی یا دست و پا زدن در جزمیتهای مرامی بوده است. رهایی زنان ایران (رزا) شکلگیری گروهی و فکری خود را دچار چنین چالش‌هایی نکرد و در واقع بر اساس «شدن» شکل گرفت. البته این مسئله نافی لزوم اساسنامه و مرامنامه نیست بلکه نقد فرمالیسم سازمانی و جزم‌گرایی مرامی است.

- پرهیز از آکادمیسم و تکیه بر رویکرد استراتژیک: بسیاری از گروه‌ها و حلقه‌های زنان که دوران گذشته شکل گرفتند و برخی از آنها نیز هنوز فعالیت دارند، چیزی نبودند جز حلقه‌های آکادمیستی \_ روشنفکری که گرچه مقالات یا پژوهش‌های خوبی در زمینه‌ی زنان انجام دادند اما نتوانستند نقشی راهبردی در جنبش زنان ایفا کنند یا حتی برای خود تعریف نمایند (نظیر نیمه‌ی دیگر، آوای زن، بنیاد پژوهش‌های زنان). رزا علیرغم توانایی‌هاش در فعالیتهای آکادمیستی زنان و با وجود تاکید بر رویکرد علمی و پژوهشگرانه خود را محدود به این سبک فعالیت نمود و از همان ابتدا از آن فراتر رفت.

- پرهیز از شعارزدگی: شعارزدگی آفت بسیاری از گروه‌های چپ (از جمله گروه‌های زنان) است، تکیه بر یکسری شعار و کلیشه‌ها و حرف‌های کلی و در نهایت فقدان هرگونه راهبرد. رزا همچنان که در دام آکادمیسم نیفتاد، به شعارزدگی نیز دچار نشد. نگاهی به بیانیتهای رزا در موضوعات مختلف و مقایسه‌ی آن با سایر گروه‌های

چپ زنان خود گویاست.

- دوری از جزمیتهای گرایشی: از مشکلات گروه‌های چپ، جزمیت‌گرایی است یعنی تک‌ساحتی شدن در سنت مارکسیستی یا در بهترین حالت حذف یک یا برخی گرایش‌ها که گرچه در بدو امر ظاهری بی طرفانه دارد اما در واقع همین شکل نیز در خدمت یک گرایش قرار گرفتن است. رهایی زنان ایران (رزا) هیچگاه خود را محصور در گرایش‌های گوناگون مارکسیستی (لنینیسم، لوکزامبورگیسم، کمونیسم شورایی، سنت حزب کمونیست ایتالیا، گرامشیسم، تروتسکیسم، مائوئیسم و ...) نمود و هیچگاه نیز مرزبندی‌های خود را براساس مرزبندی گرایشی قرار نداد.

- فارغ بودن از مجادلات حزبی - سازمانی: رزا چه در درون خود و چه در نمود بیرونی خود را فارغ از مجادلات حزبی - سازمانی قرار داد و البته این به معنی عدم نقد بر جریان‌های مختلف نبود، اما این نقد نه از منظر مجادله‌ی یک حزب و سازمان با حزب و سازمانی دیگر، بلکه از منظری فارغ و فرا از این مجادله بود.

- سیاسی بودن: رزا بر یکی از مهم‌ترین معضلات برخی گروه‌های زنان یعنی پرهیز یا هراس یا کناره‌گیری از سیاسی بودن فائق آمد و به عنوان یک گروه زنان سیاسی عمل نمود و خود را شناساند.

- تلفیق امر زنانه با امر سیاسی عام و توجه به هر دو وظیفه: رزا هم به مسائل زنان به صورت خاص توجه نمود و هم وظایفش در قبال مسائل عام سیاسی و جنبش‌های عام سیاسی را از یاد نبرد.

- تکیه بر جنبش واقعی: رزا همواره بر «جنبش واقعی که جلوی دیدگان ما جریان دارد» تکیه نمود و سیاست‌هایش را بر این اساس تنظیم نمود.

- پرهیز از پراتیک پوپولیستی: رزا در عین تکیه بر جنبش واقعی به معنی «سطح مبارزه توده‌ها»، خود را به «سطح توده‌ها» تنزل نداد و گرفتار پراتیک پوپولیستی این معضل تاریخی بخشی از چپ نشد.

- دوری از بیماری خود محوری و خود ستاد انقلاب پنداری: این بیماری از حادترین بیماری‌های اخیر چپ مجنون معاصر است که بخش‌هایی از چپ را آلوده‌ی خویش کرده است، خودمرکز جهانی‌بینی، خود را مرکز تحولات فرض کردن، برای خود وظیفه‌ی هدایت تاریخ را قائل شدن، خود را مرکز هر اتحادی دیدن و فراخوان دادن به همه که دست از فرقه‌گرایی‌تان بردارید و به من بپیوندید، به جای ایفای نقش در تحولات و برای آن برنامه داشتن، به جای نقش تاریخی خود را بر عهده گرفتن و به جای تلاش برای ایجاد اتحاد و حرکت در جهت وحدت، اینها همه آن چیزی است که در چپ معاصر باعث هپروتی شدن آن گشته است. رزا هیچگاه نگفته است و نمیگوید که من راه نجات را ارائه میدهم و به آن عمل کنید بلکه میگوید برنامه و استراتژی اش برای موضوعات مطروحه و در رویدادهای جاری چیست، نگفته است و نمیگوید که بیایید به من بپیوندید و چرا دست از فرقه‌گرایی بر نمیدارید و آمریتم را نمیپذیرید، بلکه میگوید که باید به سمت اتحاد حرکت کرد و نقش خویش در این وحدت را بیان میکند و از لوازم اتحاد میگوید و اینکه فرآیند آن چگونه است.

<http://iranroza.blogspot.com>



در روزهای اوج خیزش مردم  
به بهانه‌ی اعتراض به تقلب در  
"انتخابات ریاست جمهوری"  
یک رسانه‌ی جدید متولد شد.

"خیابان" دیجیتالی متولد شد.  
سرلوحه‌ی روزنامه‌ی اینترنتی  
خیابان روشن و گویا بود:  
زنده باد حاکمیت مردم  
زنده باد مقاومت در برابر کودتا  
مرگ بر دیکتاتوری



## گفتگو با یکی از اعضای هیات تحریریه‌ی روزنامه‌ی خیابان

یادداشت دست‌انکاران در شمارهی اول روزنامه‌ی خیابان،  
انگیزهی راهاندازی روزنامه را چنین توضیح داده بود:

«اکنون ما پرسشهای بیشتری داریم. نه فقط سوال که  
جمع‌بندی‌هایی داریم. ما صدای دیگری میخواهیم. ما  
نمیخواهیم دوباره و چندباره قربانی ساخت و پاختهایی  
شویم که هیچ ربطی به منافع ما ندارند. ما نمیخواهیم به  
مسئله‌ی برویم که جامعه را ۳۰ سال عقب ببرد. ما نمیخواهیم  
دوباره فریب سال ۵۷ را بخوریم. ما رسانه نداریم ولی دنیا  
آنقدر کوچک شده که ببینیم و بخوانیم که در خیابان چیز  
دیگری میگذرد و در رسانه‌های دنیا چیز دیگر.  
ما نمیخواهیم نسل بعد از ما از حقیقتی که در خیابانها  
تهران، اصفهان، تبریز، شیراز، مشهد، اهواز، کرمانشاه و  
سایر شهرهای بزرگ و کوچک ما گذشت بیاطلاع بماند. ما  
صدای دیگری را در این بازی قدرت، نمایندگی خواهیم کرد.  
صدای فریاد مردمیکه در خیابانها حاضرند. مردمیکه توهم  
ندارند به رنگها و خواهان تغییرند.»

**خیابان**

صدای تغییر

نشریه‌ی آلترناتیو جوانان

مرگ بر دیکتاتوری  
زنده باد مقاومت در برابر کودتا  
زنده باد حاکمیت مردم



## تفاوتی که حضور امروز زنان با گذشته دارد این است که زنان بیش از پیش در عرصه‌های تئوریک فعال شده‌اند و نظریه‌پرداز. حضور زنان در قیاس با گذشته خلاصه به فعالیت‌های اجرایی نمی‌شود. البته هنوز راه درازی باقی است.

هیات تحریریه روزنامه در ابتدا دو زن و سه مرد جوان بودند که بعدها این ترکیب تغییر و گسترش پیدا کرد و تعداد اعضای زن در هیات تحریریه جدید تقریباً نیمه‌میزان اعضای تحریریه است. آوای زن با یکی از اعضای زن تحریریه روزنامه‌ی خیابان، که که در ترکیب جدید هیات نیز باقی است، گفتگو کرد.

### چرا با وجود انبوه رسانه‌های فارسی موجود، شما دست به انتشار خیابان زدید؟

- یک هفته پس از انتخابات و حضور جوانان و مردم در خیابانها در تماسها و مشورت با فعالین هم سن و سالمان، به این نتیجه رسیدیم که باید رسانه‌ای مستقل برای انعکاس اخبار حضور مردم در خیابانها و توضیح دلایل آن داشته باشیم. رسانه‌ای آلترناتیو. باید به خاطر بیاوریم که در آن روزها دسترسی به اینترنت در اغلب شهرهای ایران مشکل شده بود و انتقال اخبار واقعی جنبش بسیار به سختی انجام میگرفت. ما شب بیست و هشتم خرداد جلسه داشتیم و روز بیست و نهم خرداد اولین شماره‌ی خیابان با خبرها و گزارشهای مستقیم خودمان و دوستانمان از مبارزات یکپهته‌های خیابانی، منتشر کردیم. «خیابان» صدایی دیگر بود که توهمی به «رنگ»ها نداشت و در پی تبلیغ ضرورت

تغییرات بنیادی بود، زیرا بر این باور بود که بسیاری خواهان چنین دگرگونی هستند. در آن روزهای اوج خیزش ما خیابان را تقریباً روزانه منتشر میکردیم. اما فعلن خیابان به شکل هفتگی منتشر میشود. روزنامه به صورت دیجیتال توزیع میشود ولی در دانشگاههای مختلف کشور دوستان آنرا چاپ میکنند و در اختیار علاقه‌مندان قرار میدهند.

- استقبال از خیابان بسیار گسترده‌تر از آنچه انتظارش را داشتیم بود. کاملن غافلگیرانه بود! گویی جای "خیابان" خیلی خالی بود. در تظاهراتها روزنامه‌ی خیابان پخش میشد و افراد بیشتری از خیابانها و از میان تظاهراتها برای ما خبر و عکس ارسال میکردند.

این عضو تحریریه توضیح میدهد که دست اندکاران و همکاران خیابان تعدادی جوان و دانشجو هستند با گرایش‌های گوناگون نظری. با آنکه رای نداده و در انتخابات هم شرکت نکرده بودند، اما در اعتراضات شرکت و از خروش مردم علیه نظام حمایت میکردند.

- ما از ابتدا قرار گذاشتیم که استقلال "خیابان" را حفظ کنیم و پایه را بر پلورالیسم نظری بگذاریم. کسی را حذف

نکنیم و در عین حال به افراد و یا گروه‌های سیاسی هم اجازه ندهیم که تسلط بیابند. ما میخواستیم با "خیابان" حرف‌های نو با زبان نو، با ادبیاتی که فعالین ایران خود را در آن باز میشناسند، بزنیم.

عضو هیات تحریریه روزنامه خیابان که خودش تجربه‌ی کوتاه کار در رسانه‌های بزرگ داخل کشور را دارد، میگوید که اکثر همکارانش تجربه‌ی کار رسانه‌های دارند ولی امکانات و توانشان قابل مقایسه با تجهیزات و نیروی کار حرف‌های رسانه‌های بزرگ نیست و خبرنگاران و گزارشگران و دیگر نویسندگان نشریه، مردمانی هستند که خود در کوچه و خیابان در کار مبارزه‌اند.

- «خیابان» ابتدا در پاسخ به یک ضرورت به وجود آمده بود. فکر میکردیم یک پروژه‌ی موقت خواهد بود. اما بسیاری تماس گرفتند و خواستند که آنرا به عنوان یک تربیون مستقل حفظ کنیم. دریافتیم که چنین رسانه‌هایی مخاطبان زیادی دارد و وجودش لازم است. نیروهای دیگر از چپ تا راست، تربیون‌های جا افتاده خودشان را دارند. جنبش اصلاح طلبان و طرفداران موسوی هم رسانه‌های متفاوتی دارند که جنبش به راه افتاده را به مثابه جریانی یک شبه که در اعتراض به تقلب انتخاباتی پیش آمده، خلاصه میکنند. به عقیده من مبارزات کنونی مردم شکل عینی ناراضی‌تی و مبارزه خاموشی است که همواره در جامعه وجود داشته است و اتفاقی که بعد از انتخابات افتاده عربانی این مبارزه همواره موجود بوده است.

### از این عضو تحریریه، در مورد تاثیر حضور زنان، به عنوان نیمی از دست اندرکاران، در شکل و محتوی نشریه پرسیدیم؟

- واقعیت این است که حضور گسترده و تعیین کننده‌ی زنان در تظاهراتهای خیابانی، توجه و تمرکز بر نقش زنان را به همهی رسانه‌ها تحمیل کرد. در خیابان هم این حضور هم به شکل عکس و گزارش، محسوس است. مسئول صفحه بندی ما مرد است اما دیگه فمینیستی دارد و نیازی به گوشزد کردن ما در این خصوص نیست و گستردگی مشارکت زنان اصلن جایی برای کتمان و حذف نمیکند.

همکار خیابان معتقد نیست که جدا کردن مطالب مربوط به زنان، چنان که نشریات و روزنامه‌های دیگر انجام میدهند، درست است و دید جنسیتی در رسانه‌ها را توضیح میدهد.

- زنان باید در همهی بخشهای یک رسانه برجسته شوند. وقتی بخش زنان در رسانه‌ها از دیگر بخشها تفکیک میشود، این خود نوعی جداسازی است. مسئله‌ی زنان و مطالب مربوط به زنان یا سیاسی است یا اجتماعی است یا ورزشی است یا ادبی است و ... بخش سیاست، ورزش و ادبیات و زنان... به این معنی است که زنان در ورزش و ادبیات حضور ندارند؟ تفاوتی که حضور امروز زنان با گذشته دارد این است که زنان بیش از پیش در عرصه‌های تئوریک فعال شده‌اند و نظریه‌پرداز. حضور زنان در قیاس با گذشته خلاصه به فعالیت‌های اجرایی

نمیشود. البته هنوز راه درازی باقی است. به عقیده من این نسبت حضور در این دو عرصه هنوز برابر نیست و زنان هر چه بیشتر باید ایده‌ساز و ایده‌پرداز باشند و نه فقط در حوزه زنان بلکه در تمام حوزه‌ها.

### به نظر میرسد روزنامه‌ی خیابان که به انگیزه‌ی راه اندازی تربیونی برای حضور مردم در خیابانهای کشور پا گرفت به حیات خود ادامه خواهد داد. چه برنامه‌هایی برای تکامل و بقای «خیابان» دارید؟

- ما به عنوان یک آلترناتیو توانستیم مخاطبان خود را پیدا کنیم. ما نشان دادیم که در ایران کسانی هستند که به خیابانها رفتند و در صف اول هم مبارزه کردند، اما نه برای موسوی رفتند و یا قدرت‌گیری اصلاح طلبان. آنها اعتقادی به دموکراسی نوع موسوی ندارند. آنها نشان دادند که میتوان رادیکال‌تر عمل کرد و سطح خواستها را ارتقا داد. "خیابان" این صداها را منعکس کرد. الان جمع ما فکر میکند که "خیابان" میتواند بدون آنکه یک آلترناتیو سیاسی حزبی و ایدئولوژیک باشد، یک آلترناتیو رسانه‌ای باشد. صدای مردم باشد.

### مشکل این است که همه، از رسانه تا نیروهای سیاسی، و حتی رژیم، همه ادعا میکنند که صدای مردم هستند! منظورتان از صدای «مردم» چیست؟

- درست است. واقعیت هم این است که هر کدام از اینها نمایندگی بخشی از مردم هستند. مردم حاضر در خیابانها بسیار متنوع هستند و با درجه خواسته‌های متفاوت. به تبع یک اندیشه و یک نام نمیتواند انحصار این حضور را به دست گیرد. که در آنصورت روشی است غیر دموکراتیک که راه به جامعه آزاد نخواهد برد. امروز بسیاری در صحنه هستند که اصلاً رای نداده‌اند یا رای خود را با عنوان انتخاب بد در مقابل بدتر توجیه کرده‌اند. این بخش نیز نیاز به رسانه دارد و رسانه‌های رسمیموجود سخن از زبان اینان نمیگوید. کسانی که هیچ کدام از اینها را نمیخواهند، با دیکتاتوری در هر شکلش مخالفند، توهمیم به «رای» و «سبز» تعریف شده توسط اصلاح طلبان ندارند، هم "مردم" هستند و باید صدا داشته باشند. مثلن ندا را به یاد بیاوریم. او زن جوانی بود که نه رای داده بود و نه از جناحی طرفداری میکرد. اما در خیابان بود. در خیابان هم کشته شد. یکی دیگر از ویژه گیهای روزنامه‌ی «خیابان» این است که ما دست اندرکاران آن، از نسل جوانی هستیم که سابقه‌ی کار و مبارزه در شرایط فعلی ایران را داریم و فکر میکنیم که باید صدایمان را از طریق یک رسانه‌ی آلترناتیو به دیگران برسانیم و خودمان را بازتولید کنیم.

### برای اشتراک روزنامه‌ی خیابان میتوانید با این آدرس تماس بگیرید:

kyaboon@gmail.com

## گفتگو با پژوهشگر:

# تعادل قدرت در خانوادگی ایرانی تغییر کرده است



در موقعیت زن ایجاد شده است جستجو کرد. در ایران، جنگ ایران و عراق، که در واقع جنگی منطقه‌ای بود، به صورت قاطع و تعیین کننده در تحول باروری نقشی نداشت، بلکه این افزایش خودآگاهی زنان از وضعیت، مقام و نقش خویش در فضای خانواده و جامعه بود که به ویژه و در درجه اول، انگیزه‌ی کنترل باروری را در آنان برانگیخت.

ماری لادیه - فولادی با ارائه آمار و اطلاعات جالبی نشان می‌دهد که تعادل رابطه‌ی قدرت در خانواده‌ها که هر چه بیشتر هسته‌ای شده‌اند، دستخوش تغییری رات مثبتی شده است. یکی از عواملی که به آن پرداخته می‌شود پروسه‌ی انقلاب بهمن است.

- خودآگاهی زنان در دوره‌ی انقلاب افزایش جهشی پیدا کرد و زنان جوان با همین رشد و آگاهی به دست آمده، وارد زندگی زناشویی شدند. آنها با پروژه‌ی جدیدی وارد زندگی مشترک شدند که با نقشه‌های نسل قبل از خودشان تفاوت‌های عظیمی داشت. به همین دلیل شاهد هستیم که این نسل نسبت به نسل ماقبل خود، باروری خویش را کنترل کرد و فرزندان کمتری را به دنیا آورد.

- سقوط رژیم شاه که خود تبلور آشکار نظام پدرسالاری حاکم در عرصه سیاسی آن دوره بود ضربه‌ی بزرگی به آن نظام وارد کرد. در عرصه‌ی خانواده از مشخصه‌های اصلی نظام، حاکمیت جنسی و اقتدار سلسله مراتبی سنی، یعنی سلطه مرد بر زن و بزرگسال بر جوان را می‌توان نام برد. زنان با به دست گرفتن کنترل باروری در خانواده‌های تشکیل شده پس از انقلاب، محور اصلی پدرسالاری را نشانه گرفتند. خانواده کوچک‌تر شد و تعداد فرزندان کمتر. زن دیگر موجودی در خدمت بازتولید نسل به حساب نیامد بلکه

مقاله‌ی «تحول جمعیتی - اجتماعی خانواده و تأثیر آن بر رفتار اجتماعی جوانان» را که به دنبال این گفتگو در صفحات بعدی می‌خوانید، کار پژوهشی دکتر ماری لادیه - فولادی ساکن پاریس است که در سال ۲۰۰۵ منتشر شده است. او جمعیت و جامعه شناس، پژوهشگر در مرکز ملی پژوهش علمی فرانسه، پژوهشگر وابسته به موسسه‌ی ملی مطالعات جمعیتی فرانسه و استاد دانشگاه در مدرسه مطالعات عالی علوم اجتماعی پاریس، می‌باشد.

تحقیق مزبور نشان می‌دهد که تغییرات مهمی در عرصه‌ی ساختار خانواده و تقسیم قدرت درون آن در ایران رخ داده است که به نوبه‌ی خود منشا تغییرات بنیادینی برای جامعه و رفتار سیاسی و اجتماعی خواهد شد. از آنجا که تحقیق و نتایج آن مربوط به دوره‌ی پیش از خیزش‌های ماه‌های اخیر است که جوانان نقش اصلی را در آن ایفا کرده‌اند، از خانم فولادی خواستیم که توضیحات بیشتری در رابطه با نتیجه‌گیری‌هایی که در تحقیق ارائه شده، بدهد.

- من توانستم برای اولین بار نشان دهم که باروری زنان در ایران در سال‌های اولیه‌ی پس از انقلاب، علی‌رغم ادعاهایی که در مورد رشد جمعیت وجود داشت، رو به کاهش گذاشت به گونه‌ای که در عرض ۱۵ سال، نزدیک به ۷۰ درصد از سطح باروری کم شد.

- تحقیقات و تجربیات جمعیت‌شناسانانه نشان می‌دهد که اگر اتفاقات خارق‌العاده، مثل اپیدمی، قحطی و یا جنگ تمام عیار عامل اصلی کاهش باروری نشود، علت و سبب آن را بایستی در تغییراتی که

است. هم در میان نسل گذشته و هم نسل جوان.

شما در تحقیقتان از شرایطی می‌نویسید که باعث شد "برخورد جوانان قهرآمیز شود تا جائیکه خواهان سرنگونی نظام سیاسی کشور شدند". این شرایط چه بودند؟

- در دو سه سال پیش از سرنگونی شاه، برای اولین شاهد ظهور مقوله اجتماعی «جوانان» در شهرها هستیم. با توجه به بسته بودن فضای سیاسی کشور و کنترل شدید پلیس سیاسی، این جوانان مکان و جایی را نمی‌یافتند تا بتوانند جوانی خویش را تجربه و زندگی کنند. در بستر خانواده نیز حضور و وجود آنها به واسطه نظام پدرسالاری حاکم و اقتدار پدر جایی را که می‌باید نمی‌یافت. با در نظر گرفتن شرایط سیاسی جامع آن زمان و تجربه‌ی تاریخی سیاسی کشور و اعتراضات و وقایعی که قبلن اتفاق افتاده بود، جوانان خشم و ناراضی‌تبی خود را از این وضعیت به صورت مخالفت علیه رژیم شاه بیان کردند. این مخالفت بیشتر جنبه‌ی سمبولیک داشت. زیر سوال بردن شاه در واقع زیر سوال بردن نظام پدرسالاری و سلسله‌مراتبی بود که رژیم شاه آنرا نمایندگی می‌کرد. شاه سایه‌ی خدا بود و شخص اول، سلسله مراتب مبتنی بر قدرت در سطح سیاسی مسلط بود.

جوان‌هایی که در آن روزها انقلاب کردند، در خانواده هم قدرت پدر را زیر سوال بردند. کنشگران اصلی بعد از انقلاب از هر نظر و جریان سیاسی، قدرت و از جمله قدرت و سلطه‌ی پدر را زیر سوال بردند.

ترکیب کنونی خانواده در ایران چه تغییر مثبتی نسبت به آن دوره کرده است؟

- ترکیب خانواده اکنون در ایران تغییرات مهمی کرده است. امروزه، خانواده‌ها، فارغ از شهری یا روستایی، عمدتاً به یک تا دو فرزند کفایت می‌کنند. همان کنش‌گران انقلاب بهمن که علیه رابطه‌ی سلطه پدرسالاری برخاسته بودند، والدین امروز هستند و رابطه در خانواده را بر اساس گفت‌وگو برقرار کرده‌اند. رابطه میان فرزندان و خانواده به این واسطه غنی‌تر و محکم‌تر شده است.

- فرزندان غالباً به گفتگو و بحث با

والدین‌شان می‌نشینند و یاد گرفته‌اند که مذاکره کنند. نقطه‌ی اوج تبعات این تحول تربیتی را می‌توانیم در دوره‌ی اتفاقات مربوط به انتخاب خاتمی و اصلاح‌طلبان ببینیم. در آن دوره یک نسل که در خانواده‌ی جدید هسته‌ای تربیت شده بود، به دنبال تغییر شرایط خودش وارد زندگی اجتماعی سیاسی شد. زنان و جوانان در موقعیت مناسبی که همان دوره‌ی انتخابات بود، وارد شدند و جناحی را روی کار آوردند که اصلاح طلب بود و هشت سال هم دنبالش راه افتند.

در نتیجه‌گیری از تحقیق ماری لادیه - فولادی می‌توان این طور برداشت کرد که ساختار پدرسالارانه ضربات جدی خورده است. او می‌نویسید که این مسئله باعث شده که «جوانان تمایل به استفاده از «قهر» و زور برا تغییر شرایط زندگی خود نداشته باشند و راه‌های مسالمت جویانه را به کار گیرند». اما حوادث ماه‌های اخیر حاکی از این است که این روش و تمایل، تأثیری در عکس‌العمل حکومت نسبت به مبارزات جوانان نداشته است. ماری لادیه - فولادی توضیح می‌دهد که:

- اصولن جامعه‌ای که همین سی سال پیش انقلاب کرده به آسانی آنرا تکرار نمی‌کند. به لحاظ تاریخی ما کمتر شاهد چنین مسئله‌ای بوده‌ایم. انقلاب ایران از ابتدا مذهبی نبود و قدرت سیاسی را زیر سوال برد و به دنبال آزادی‌های سیاسی بود. اما جامعه‌ی ایران هنوز به نتیجه‌ی آن انقلاب نرسیده است. به همین دلیل است که هنوز به دنبال خواسته‌هایش هست.

- هنوز هم با گذشت چندین سال می‌بینیم که شعار سرنگونی همگانی نیست و هنوز کم است. جوان‌ها عمدتاً خواستار تغییر هستند نه انقلاب. اما باید تأکید کنم که اگر فشار و سرکوب جوان‌های به دنبال تغییر، به همین شیوه‌ی فعلی ادامه پیدا کند زبان مبارزاتی جوان‌ها هم تغییر خواهد کرد و حرکات قهرآمیز به دنبال خواهد داشت. چون حکومت خشونت را به آنها تحمیل می‌کند. بچه‌ها در حال حاضر در خانواده‌هایشان تحت فشار نیستند. پدر و مادرها بیشتر همراه آنها هستند تا عیله آنها. اما اگر فشار بیشتر شود شرایط به سرعت تغییر خواهد کرد.

چکیده‌ی مقاله‌ی تحول جمعیتی - اجتماعی خانواده و تأثیر آن بر رفتار اجتماعی جوانان:

در ایران کاهش سریع باروری، از اواسط سالهای ۱۳۶۰، کوچک شدن بعد خانوار و سپس تحول روابط بین زوجین، از یکسو، و بین والدین و فرزندان، از سوی دیگر، را دنبال داشت. بعلاوه بسط وسیع موسسات آموزشی به اکثریت پسران و دختران جوان که در اواخر سالهای ۱۳۵۰ متولد شده بودند اجازه داد تا نه تنها به آموزش دسترسی پیدا کنند بلکه تحصیلات خویش را برای یک دوره طولانی ادامه دهند. بدین ترتیب سن در اولین ازدواج جوانان این نسل رو به افزایش گذاشت و به تبع زمان همزیستی آنان با والدینشان را طولانیتر کرد. در سالهای ۱۳۷۰، حضور این جوانان تحصیلکرده مجرد در خانواده، که برای اولین بار سطح سوادشان از سطح سواد والدین و بویژه سطح سواد پدرشان بالاتر بود بر روابط خانوادگی مبتنی بر قوانین پدرسالارانه تأثیر بسزایی داشت. بدان معنی که از آن پس دیگر پدران بر سر هرم قدرت قرارنمیگیرند و روابط بین والدین و فرزندان بیشتر بر روی گفتگو و اقناع ویا گاهی اوقات بر روی اختلاف و درگیری بنا میشود.

این تغییر و تحول مهم در بستر خانواده سرچشمه مشارکت نوین جوانان در عرصه سیاسی کشور میباشد. برای بررسی این فرضیه و تعیین صحت و سقم آن از نتایج آمارگیری بر روی خصوصیات اجتماعی و اقتصادی خانوار ۱۳۸۰ که بر روی ۷۰۰۰ خانوار شهری و روستایی انجام گرفته است، بهره خواهیم گرفت. بویژه پاسخ جوانان ۲۹-۱۵ساله مجرد خانواده به پرسشهای متفاوت در ارتباط با وضعیتشان در محیط خانوادگی و اجتماعی اجازه خواهد داد تا خطوط اصلی مشخصه اجتماعی و فرهنگی‌شان را ترسیم کرده و شاخصهای مهمی که تمایل آنان را به گشایش فضای سیاسی نشان میدهد را معرفی نمایم.

# تحول جمعیتی - اجتماعی خانواده و تأثیر آن بر رفتار اجتماعی جوانان

دکتر ماری لادیه - فولادی

## مقدمه

در طی دهه‌ی اخیر فضای اجتماعی - سیاسی ایران در معرض تحولات بسیار عمیقی قرار گرفته است. غالبان جوان بودن جمعیت کشور و بار کمی جوانان به مثابه فاکتور اصلی توضیح دهنده‌ی این تحولات مطرح میشود. بدون شک جوانان عمدتترین عامل پدید آورنده تغییرات اخیر بوده‌اند، ولی باید یادآوری کرد که تا آنجا که آمارهای موجود اطلاع میدهند جمعیت ایران همواره جوان بوده و جوانان زیر ۲۵ سال نزدیک به ۶۰ درصد جمعیت را تشکیل میداده و میدهند. به علاوه ساختار جوان جمعیت مشخصه خاص ایران نیست و در تمامی کشورهای در حال توسعه، به واسطه بالا بودن سطح مرگ و میر و زاد و ولد در گذشته نه چندان دور، ۵۸ درصد تا ۶۵ درصد جمعیت از جوانان زیر ۲۵ سال تشکیل میشود. لکن در هیچ یک از این کشورها، تغییر و دگرگونی نظیر آنچه در ایران شاهد آن بودیم بوقوع نپیوسته است. در نتیجه اهمیت کمی جوانان و ساختار جوان جمعیت تنها فاکتور توضیح دهنده تغییرات اجتماعی - سیاسی نمیباشند و بایستی بویژه مجموعه شرایط تاریخی، اجتماعی، جمعیتی، سیاسی و فرهنگی که بر روی جوانان در مقاطع زمانی و مکانی متفاوت تأثیر گذاشته تا آنها را به مقام عمدتترین عامل تغییر ترفیع دهد، را در نظر داشت.

در ایران، از اواسط سالهای ۱۳۵۰ به بعد، نقش جوانان در برافه افتادن اتفاقات قاطع و تریایی که دو بار کل کشور را تکان دادند، تعیین کننده مینماید. میل عمیق جوانان برای تغییرات و

گشایش فضای اجتماعی - سیاسی اول بار با انقلاب ۱۳۵۷ نمایان شد و دوم بار با مشارکت وسیع آنان در انتخابات متعدد سیاسی که بین سالهای ۱۳۷۵ و ۱۳۸۰ برگزار شدند. با آنکه هر دو بار هدف آنان یکسان مینمود، جوانان دو رفتار کاملاً متضادی را برای تحقق بخشیدن آن اتخاذ کردند. جوانان دیروز، انقلاب را برگزیدند که در معنی عمل و حرکتی است خشونت آمیز، حال آنکه جوانان امروز همچنان بدنبال گشایش اجتماعی و سیاسی، جنبش مدنی را انتخاب کرده و با تمام قدرت از خشونت پرهیز میکنند. بدین ترتیب در مدت کمتر از بیست سال، عملکردهای سیاسی جوانان

برخاسته از دو نسل متفاوت منجر به دوشکلبندی سیاسی - اجتماعی کاملاً مجزا شد. آنچه جوانان دیروز را از جوانان امروز تفکیک میکند بطور قطع وضعیت جمعیتی - اجتماعی بسیار متمایز سالهای ۱۳۵۰ و ۱۳۶۰ است که در آن جوانان رشد کرده و رفتار اجتماعی و سیاسیشان شکل گرفته است.

در سالهای ۱۳۵۰، ما در میانه مرحله اول دوره انتقال جمعیتی بودیم. کاهش مرگ و میر بهویژه در شهرها، در حالی که سطح باروری همچنان بالا بود باعث افزایش تعداد فرزندان در قید حیات

شد بگونه ای که در هر خانواده هسته‌های شهری بطور متوسط ۵ تا ۶ فرزند با والدینشان همزیستی میکردند. در این سالها، روابط حاکم در خانواده همچنان تحت تأثیر قوانین برخاسته از نظام پدرسالاری بود، قوانینی که مشخصه بارز آن اقتدار قدرت پدر بر فرزندان، اطاعت بیقید و شرط کوچکترها از بزرگترها و تابعیت زنان از مردان میباشد. در چهارچوب این روابط سلسله مراتبی، موجودیت جوانان که به مثابه یک مقوله اجتماعی تازه شکل گرفته در صدد تایید و تحکیم هویت متفاوت خود بودند به رسمیت شناخته نمیشد. لذا، فرزندان کوچکتر عمدتاً در غالب

گروهی همگن و مجزا در درون خانواده شروع به زیر سوال بردن این قوانین کرده و با سرکشیهای گوناگون از تن دادن به آن باز می‌زنند. پدران غالباً در مقابل این سرپیچیها ایستادگی میکردند و حتی چنانچه لازم میدیدند متوسل به خشونت میشدند.

درعرصه سیاسی نیز قدرت مطلقه محمد رضا شاه با الهام از قوانین نظام پدرسالاری بنا شده بود. وی در راس هرم قدرت اراده خود را به تمامی احاد مردم تحمیل میکرد وانواع ابزارها را درسیستم سیاسی گنجانده بود تا آنان را وادار به اطاعت بیقید و شرط نماید. جوانان که در پی ایجاد فضاهای متفاوت خاص خویش در عرصه اجتماعی بودند با ایستادگی قدرت سیاسی مواجه شدند که هرگونه تمرکز و گردهمایی جوانان را خارج از چهارچوبهایی که خود عرضه میکرد بنا به ملاحظات امنیتی ممنوع کرده بود (Ladier-Fouladi, ۲۰۰۳). جوانان این محدودیتها را که بنوبه خود مانع شکوفایی و رشد و تحول فکری و روحیشان میشدند نیز مورد اعتراض قراردادند. اما این اعتراضات نیز با خصومت و خشونت هرچه تمامتر از طرف دستگاه پلیسی کشورسرکوب میشد.

در چنین شرایطی، برخورد جوانان نیز قهرآمیز شد تا جائیکه خواهران سرنگونی نظام سیاسی کشور شدند. از اواسط سالهای ۱۳۵۰ به هنگامی که وضعیت سیاسی کشور بنا به دلایل متعدد، که به تشریح آنان نمیپردازیم چرا که ما را از موضوع اصلی این مقاله دور میکند، مشوش شد، جوانان در موقعیت اهرم اصلی، حرکتهای اعتراض آمیز سیاسی را بسط و گسترش دادند تا که منجر به انقلاب ۱۳۵۷ شد.

در سالهای ۱۳۶۰، با یک وضعیت جمعیتی، اجتماعی و سیاسی کاملاً متفاوت روبرو بودیم. کاهش سریع باروری، از اواسط سالهای ۱۳۶۰، یکی از مهمترین رویدادهای جمعیتی - اجتماعی دو دهه اخیر محسوب میشود. دور از تمام انتظارات و پیش بینیهای مطرح شده در ارتباط با روند دوره انتقال جمعیتی در ایران، سطح باروری از ۷٫۲ فرزند بطور متوسط برای هر زن در سال ۱۳۵۵، به ۶٫۴ فرزند در سال ۱۳۶۵ و سپس به ۴٫۳ فرزند در سال ۱۳۷۰ کاهش یافت (Ladier-Fouladi, ۱۹۹۷). امروزه هر زن بطور متوسط ۲ فرزند بدنیا میآورد (Ladier-Fouladi, ۲۰۰۴). کاهش باروری در ایران، که در تمام استانهای کشور در مناطق شهری و مناطق روستایی مشاهده شده است، یکی از سریعترین دورههای انتقال باروری در دنیا محسوب می‌شود: نزدیک به ۷۰ درصد کاهش تنها در مدت زمان ۱۵ سال.

با آغاز کاهش باروری به دنبال کاهش مرگ و میر، بعد خانوادهها نیز به تدریج کوچک و کوچکتر شد. این تحول در زمانی صورت میگرفت که قوانین مبتنی بر نظام پدرسالاری بویژه در پی انقلاب ۱۳۵۷ متزلزل گشته بگونهایی که در بستر خانواده دیگر پدران نمیتوانستند داعیه قدرت مطلق را داشته باشند. بعلاوه در خانوادههای هستهای که تعداد فرزندان بسیار کم شده بود، روابط بین زوجین، از یکسو، و روابط بین والدین و فرزندان، از سوی دیگر، کاملاً تغییر کرده بود و جنبه عاطفی آن به مراتب افزایش یافته بود (Ladier-Fouladi, ۲۰۰۳).

فرض ما بر این است که این تغییر و تحول مهم در بستر خانواده سرچشمه مطالبات نوین جوانان در عرصه سیاسی کشور میباشد. به عبارت دیگر آنان خواهان آنند که همان نوع رابطهای را که در بستر خانواده تجربه میکنند در فضای اجتماعی و سیاسی برقرار شود. به همین ترتیب است که از سالهای ۱۳۷۰، مطالبات این قشر اجتماعی وسیع بر محور گشایش فضای اجتماعی- سیاسی کشور و برقراری گفت‌وگو دور میزند.

در این مقاله ما ابتدا وضعیت اجتماعی- جمعیتی و سیاسای که در آن جوانان امروز رشد کردهاند و هویتشان شکل گرفته است را توصیح می‌دهیم و سپس به بررسی فرضیه‌مان و تعیین صحت و سقم آن میپردازیم. برای این کار از نتایج آمارگیری بروی خصوصیات اجتماعی و اقتصادی خانوار ۱۳۸۰ که بروی ۷۰۰۰ خانوار شهری و روستایی انجام گرفته است<sup>۱</sup>، بهره خواهیم گرفت. بویژه پاسخ جوانان ۲۹-۱۵ ساله<sup>۲</sup> مجرد خانواده به پرسشهای متفاوت در ارتباط با وضعیتشان در محیط خانوادگی و اجتماعی به ما اجازه خواهد داد تا خطوط اصلی مشخصه اجتماعی و فرهنگیشان را ترسیم کرده و شاخصهای مهمی که تمایل آنان را به گشایش فضای سیاسی نشان میدهد را معرفی نماییم.

## الف - شرایط اجتماعی- جمعیتی و سیاسی

### بعد از انقلاب ۱۳۵۷

بعد از انقلاب عصر تازه‌ای در تاریخ ایران گشوده شد، عصری که بواسطه وقوع اتفاقات پی در پی و بسیار سریع ده سال اول که کل کشور را به تحرک درآوردند کاملاً استثنایی است. در همین دوره است که جوانان، یکی از اصلی ترین بازیگران روزهای انقلاب، با همان شور و شوق انقلابی خویش شروع به زیر سوال بردن سنتهای ناشی از قوانین پدرسالارانه که بر خانواده و جامعه همچنان سیطره داشت کردند. نتایج یک مطالعه جامعه‌شناسی که در سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ به عمل آمده دال بر این مدعاست:

«ما شاهد تجزیه واقعی خانواده هستیم، شاهد یک انقلاب علیه والدین، علیه پدر و مادر هر دو باهم.» (Vieille and Khosrokhavar, Vol. I, ۱۹۹۰) این جوانان، که اکثریتشان را متولدین سالهای ۱۳۴۰-۱۳۳۶ تشکیل میدادند، آگاه از نقش خویش در انقلاب برای اولین بار به مثابه یک مقوله نوین اجتماعی ابراز وجود می- کردند و به نوعی در تداوم حرکت انقلابی خویش به سنت اطاعت کورکارانه کوچکتر از بزرگتر مبتنی بر نظام پدرسالارانه اعتراض کرده و خواهان مساوات و برابری در روابط بین اعضای خانواده شدند.

اکثریت این جوانان با شور و شوق انقلابی به سازمانها و تشکیلات سیاسی و نظامی تازه تاسیس ملحق شدند. آنان انرژی فراوانی را صرف پیشبرد برنامه‌های توسعه اجتماعی و اقتصادی بویژه در مناطق حاشیهای و روستایی کشور کردند؛ و بخش عظیمی از جوانان با آغاز جنگ ایران و عراق (۱۳۶۷-۱۳۵۹) بسیج شده تا به جبههها عازم شوند.

جدول یک: درصد جوانان باسواد به ترتیب جنس، گروه سنی و شهری و روستایی

گروه‌های سنی	کل کشور			
	۱۳۶۵		۱۳۷۵	
	مرد	زن	مرد	زن
۱۹-۱۵	۸۶	۷۱	۹۶	۹۳
۲۴-۲۰	۸۲	۶۰	۹۴	۸۷
مناطق شهری				
	مرد	زن	مرد	زن
۱۹-۱۵	۹۳	۸۶	۹۸	۹۷
۲۴-۲۰	۹۰	۷۶	۹۷	۹۴
مناطق روستایی				
	مرد	زن	مرد	زن
۱۹-۱۵	۷۹	۵۳	۹۴	۸۶
۲۴-۲۰	۷۲	۳۶	۹۱	۷۸

منابع: تلفیح سرشماری عمومی نفوس و مساکن سالهای ۱۳۶۵ و ۱۳۷۶ - مرکز آمار ایران

این اتفاقات مهم که در عرض یک مدت زمان بسیار کوتاه بوقوع پیوستند کاملاً شرایط اجتماعی، جمعیتی و سیاسی کشور را تغییر دادند که در اینجا لازم است بطور مختصر به ارائه مهمترین جنبه‌های آن بپردازیم.

### ۱. توسعه وسیع آموزش

از همان اولین سال بعد از انقلاب، ایرانیان اشتیاق زیادی نسبت به فراگیری و آموزش از خود نشان دادند، بگونه ای که مسئولان سیاسی جدید ناگزیر به تقویت برنامه‌ریزی آموزشی کشور شده تا بویژه فضاهای آموزشی را گسترش دهند. علیرغم کمبود مدارس و کارکنان آموزشی دوره ابتدایی، تعلیم و آموزش کودکان بسیار گسترده شد تا تقریباً تمام مناطق شهری و روستایی را در برگیرد (جدول یک).

در مناطق شهری، دختران جوان به مانند خواهران مسنتر خویش به شکل گسترده ای از تعلیم و آموزش بهره‌مند شده بگونهایی که در سال ۱۳۷۵، در صد دختران جوان ۲۴-۱۵ (متولدین سالهای ۱۳۵۱ تا ۱۳۶۰) با سواد به اندازه درصد پسران هم نسلشان بالا بود.

در مناطق روستایی، وضعیت کاملاً متفاوت بود. عقب‌افتادگی روستاها در امر آموزش و پرورش تا اواسط سالهای ۱۳۵۰، بویژه باعث پایداری رفتارها و تفکرات سنتی شده بود که دختران جوان بیش از دیگران هزینه آنرا پرداختند. بدین معنی که برخی از پسران هم‌سنشان از معدود مدارس موجود در این مناطق بهره می بردند حال آنکه دختران از آنها کاملاً محروم بودند. اما توسعه موسسات آموزشی در سالهای ۱۳۶۰، در وهله اول به نفع دختران جوان تمام شد. علیرغم پیشرفت سوادآموزی و افزایش درصد دختران باسواد در این سالها، بین دختران و پسران جوان

هم سن در دسترسی به آموزش و تعلیم و تربیت همچنان تفاوت فاحشی وجود داشت. بدان گونه که بایستی منتظر جوانان متولد سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۶ (جوانان ۱۹-۱۵ ساله در سال ۱۳۷۵) می‌شدیم تا این تفاوت بطور محسوسی کاهش یابد.





## ۲. کاهش سریع باروری

زیرسوال رفتن سنت‌های پدرسالارانه در بستر خانواده توسط جوانان از لحاظ زمانی با اولین علائم واضح کاهش باروری در اواسط سالهای ۱۳۶۰ تقارن دارد. همانطور که بالاتر گفتیم، بر اساس نتایج محاسبات ما<sup>۳</sup>، سطح باروری از ۶٫۴ فرزند بطور متوسط برای هر زن در سال ۱۳۶۵ به ۲٫۸ فرزند در سال ۱۳۷۵ کاهش مییابد و امروز سطح باروری در ایران نزدیک به ۲٫۱ فرزند، بطور متوسط، برای هر زن می‌باشد، در واقع در زیر سقف تولید مثل قرار دارد. (Ladieri، ۲۰۰۴) (نمودار یک).

بطور قطع در شهرها سطح باروری پایینتر از روستاهاست؛ اما باید بلافاصله یادآوری کرد که کاهش باروری در مناطق روستایی به مراتب سریع‌تر از شهرها بوده و امروزه ما از ۸-۷ فرزند بطور متوسط برای هر زن که در سالهای ۱۳۵۰ در عمده مناطق روستایی سطح باروری رایج بود، کاملاً بدور هستیم.

بدون تردید، شروع دوره انتقال باروری، نتیجه تحول رفتار باروری زنان جوان است که از سطح تحصیلات بالاتری نسبت به خواهران مسنتر خویش برخوردار بودند و اکثریت قریب به اتفاق آنها در انقلاب شرکت جسته بودند. حتی میتوان گفت که با کاهش باروری، زنان جوان بنوعی انقلاب را تداوم بخشیدند. تجربه انقلاب که برای اولین بار به بخش کثیری از زنان ایرانی فرصت داد تا در عرصه اجتماعی و سیاسی حضور پیدا کرده و همدوش مردان در براندازی حکومت سلطنتی مبارزه کنند مسلماً در آمال و اهداف زنان جوان تأثیر بسزایی داشت تا جایی که تعریف کاملاً جدیدی از نقش خود در بستر خانواده و اجتماع میدادند و دیگر حاضر نبودند که به ارزشهای سنتیایی که تنها در فضای خانه برای آنان نقش و مسئولیت قائل میشدند، گردن گذارند.

دوره انتقال باروری در ایران یک رویداد بسیار مهم در تاریخ اجتماعی ایران به حساب می‌آید چراکه کاهش باروری نمایانگر تغییرات عمیقی است که در وضعیت و موقعیت زنان در خانواده و اجتماع بوقوع پیوسته است. بدون این تغییرات باروری به زحمت میتوانست کاهش یابد.

### ب - جوانان امروز: نسل گفتمان

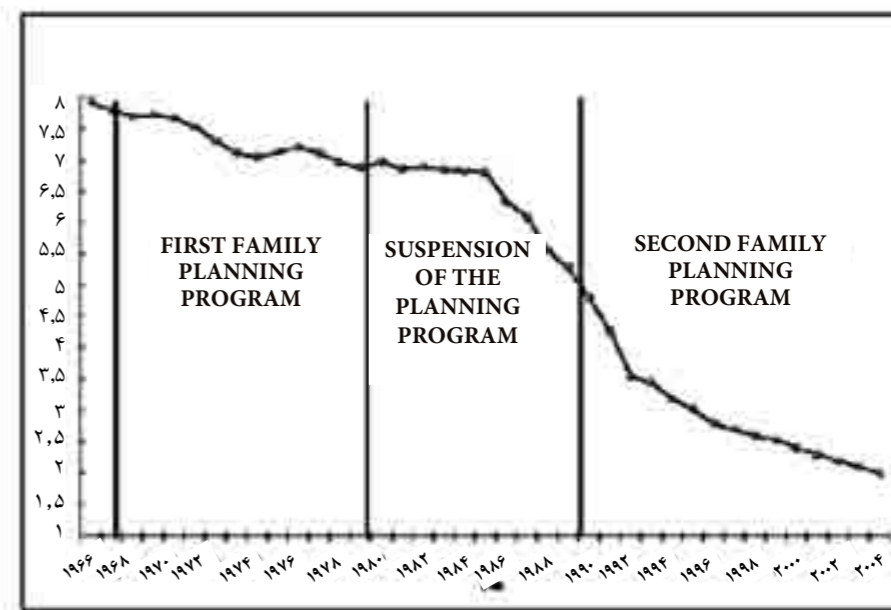
تغییرات مهم اجتماعی، سیاسی و اقتصادی موجب تزلزل ارزشهای سنتی برخاسته از نظام پدرسالاری شده و جامعه را هرچه بیشتر

مهمتر از سوادآموزی، مبیایستی از پیشرفت زنان و افزایش سطح تحصیلاتشان سخن به میان آورد. در شهرها، اکثریت متولدین زن سالهای ۱۳۵۰ به بعد، نه تنها با سواد بودند بلکه با ادامه تحصیلات خویش، سطح تحصیلات خود را به سرعت به سطح تحصیلات پسران هم نسل خود رساندند و جوانترهایشان حتی کمی از آنها پیشی گرفتند. در سال ۱۳۷۵، تعداد متوسط سالهای تحصیلی زنان ۱۹-۱۵ ساله (متولدین سالهای ۱۳۶۱-۱۳۵۶) ۸٫۷ سال در مقابل ۸٫۶ سال برای پسران هم سنشان بود، حال آنکه، متوسط سالهای تحصیلی دختران و پسران جوان ۲۴-۲۰ ساله (متولدین سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۳) به ترتیب ۸٫۰ سال در مقابل ۸٫۵ سال بود.

درمقایسه با شهرها، در روستاها، سطح تحصیلی جوانان به مراتب پایینتر بود. در سال ۱۳۷۵، سالهای متوسط تحصیلی دختران جوان ۱۹-۱۵ ساله ۵ سال در مقابل ۶٫۵ سال برای پسران هم سنشان میبود. در همین سال، دختران ۲۴-۲۰ ساله بطور متوسط فقط ۳٫۸ سال به تحصیل ادامه داده، حال آنکه، پسران هم سنشان بطور متوسط مدت ۶٫۲ سال تحصیل کرده بودند.

علیرغم این تفاوتها بین دختر و پسر در دسترسی به دانش و آموزش و با توجه به سطح بسیار نازل تحصیلی زنان روستایی در قبل از انقلاب، باید اذعان داشت که زنان جوان در این زمینه پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرده‌اند. این امر خود نمایانگر تغییر و تحول افکار در جامعه روستایی نسبت به تحصیل و آموزش دختران جوان میباشد. بدین ترتیب بایستی منتظر بود که در آینده نه چندان دور، نسل جدید جوان زن همچنان با سرعت از فاصله خود با مردان هم نسلش در امر فراگیری و آموزش و تحصیل بکاهد که این، به نوبه خود در متعادل و برابر شدن روابط بین زنان و مردان روستایی سهم موثری خواهد داشت.

### نمودار یک - میزان باروری زنان در ایران



مأخذ: محاسبات نویسنده بر اساس داده‌های تصحیح شده موالید ثبتی.

این فرضیه بهتر است به نتایج نمونه گیری از خصوصیات اجتماعی-اقتصادی خانوار ۱۳۸۰ رجوع کنیم. در این نمونه‌گیری از جوانان مجرد ۲۹-۱۵ سال که در زمان نمونه گیری همچنان با والدینشان زندگی میکردند در مورد رفتار پدر و مادرشان، جداگانه، سوال شده است. با توجه به فرضیه‌مان مبنی بر متزلزل شدن نظام پدرسالاری در بستر خانواده، در اینجا ما فقط به ارائه پاسخهای جوانان در ارتباط با رفتار پدرشان با آنها اکتفا میکنیم.

### ۱. ساختار و ترکیب خانواده در سال ۱۳۸۰

در جامعه آماری ما ۶۳ درصد خانوارها از خانواده هسته ای (والدین و فرزندان مجرد) و ۱۳ درصد خانوارها از خانواده گسترده (والدین، فرزندان مجرد و متاهل به‌مراه خانواده‌هایشان) تشکیل شده بودند. در شهرها و روستاها، تعداد متوسط اعضای خانواده هسته‌ای به ترتیب ۴٫۵ و ۴٫۹ نفر میبود. بعد نسبتاً کوچک خانواده‌ها خود نشانگر کاهش گسترده باروری در مناطق شهری و روستایی میباشد.

در میان خانواده‌های شهری جامعه آماری ما، متوسط سن جوانان مجرد ۲۹-۱۵ سال، برای پسران ۲۰٫۳ سال و برای دختران ۱۹٫۴ سال میبود. مهمتر آنکه از میان این جوانان، ۱۰ درصد پسران و ۷ درصد دختران ۲۹-۲۵ ساله بودند.

در میان خانواده‌های روستایی، متوسط سن جوانان مجرد ۲۹-۱۵ سال، بسیار به متوسط سن جوانان شهری نزدیک می‌نماید: برای پسران ۱۹٫۵ سال و برای دختران ۱۹٫۸ سال. در این مناطق، در صد دختران مجرد ۲۹-۲۵ سال کمیاز در صد پسران بالاتر میبود: به ترتیب ۹ درصد دختران در مقابل ۸ درصد پسران.

بسوی تجدد و نوآوری سوق داده بودند. هویت نسل جدید جوان در بستر چنین شرایطی شکل گرفت. باید مجدداً تاکید کرد که کاهش سریع باروری به‌تبع کوچک شدن بعد خانواده را بدنبال داشت که به نوبه خود باعث تحول روابط بین زوجین و روابط بین والدین و فرزندان میشود. به‌علاوه بسط وسیع موسسات آموزشی به اکثریت پسران و دختران جوان که در اواخر سالهای ۱۳۵۰ متولد شده بودند اجازه داد تا نه تنها به آموزش دسترسی پیدا کنند بلکه تحصیلات خویش را برای یک دوره طولانی ادامه دهند. بدین ترتیب سن در اولین ازدواج جوانان این نسل رو به افزایش گذاشت و به تبع زمان همزیستی آنان با والدیشان را طولانیتر کرد. حضور این جوانان تحصیلکرده مجرد در خانواده، که برای اولین بار سطح سوادشان از سطح سواد والدین و بویژه سطح سواد پدرانشان بالاتر است مسلماً بر روابط بین والدین و فرزندان تأثیر بسزایی داشت و دارد. بدان معنی که از این به بعد در برقراری این روابط منطق سنتی اطاعت کورکارانه کوچکتر از بزرگتران کنار گذاشته شده تا گفتگو و اقناع و یا شاید گاهی اوقات رودررویی و اختلاف جای آنرا بگیرد. بویژه آنکه در سالهای ۱۳۷۰، بخش عظیمی از والدین را همان "نسل جوان انقلابی سالهای ۱۳۵۰" تشکیل میداد که خود با سنتها و بخصوص با نظام پدرسالاری مخالفت و مبارزه کرده بود.

از نقطه نظر ما، این ترکیب و وضعیت بسیار نوین و بیسابقه در خانواده، سرچشمه مطالبات نوین جوانان در عرصه سیاسی کشور میباشد. به عبارت دیگر آنان میخواهند که همان نوع رابطهای را که در بستر خانواده تجربه میکنند در فضای اجتماعی و سیاسی برقرار شود. به همین ترتیب است که از سالهای ۱۳۷۰، مطالبات این قشر اجتماعی وسیع بر محور گشایش فضای اجتماعی-سیاسی کشور و برقراری گفتمان دور میزند. برای کنترل صحت و سقم



جدول شماره ۳ - جوانان مجرد ۲۹-۱۵ ساله که با خانواده‌هایشان همزیستی می‌کنند (درصد) بر اساس جنس، سطح تحصیلات و نحوه رفتار پدرانشان با آنها (مناطق روستایی سال ۱۳۸۰)

سطح تحصیلات جوانان	نحوه ی رفتار پدران				
	خشونت همراه با تنبیه بدنی	سخت گیری شدید	گفتگو یا فرزند برای قانع کردن وی	آزاد گذاشتن فرزند برای تصمیم گیری همراه با مشورت پدر	نمی داند
پسران					
ابتدایی	۸.۲	۳۵.۴	۴۱.۳	۱۶.۱	۰.۱
پایان دوره راهنمایی	۴.۶	۱۱.۶	۴۷.۸	۳۵.۸	۰.۵
پایان دوره متوسطه	۳.۳	۲.۲	۵۱.۲	۴۳.۹	۰.۴
پیش دانشگاهی	۰.۰	۰.۰	۴۸.۱	۴۱.۷	۱.۲
فوق دیپلم	۰.۰	۰.۰	۴۲.۵	۳۵.۸	۰.۰
سایر دوره‌های عالی	۰.۰	۰.۰	۳۲.۵	۵۴.۲	۰.۰
سایر	۰.۰	۰.۰	۳۳.۳	۴۶.۲	۰.۰
جمع	۳.۶	۱۱.۵	۴۷.۲	۳۸.۶	۱.۱
دختران					
ابتدایی	۱.۸	۱۳.۰	۵۳.۵	۲۵.۰	۳.۸
پایان دوره راهنمایی	۱.۸	۱۳.۲	۵۳.۸	۲۷.۰	۸.۲
پایان دوره متوسطه	۱.۰	۲.۰	۵۸.۰	۳۳.۲	۳.۲
پیش دانشگاهی	۰.۰	۰.۰	۳۰.۲	۳۸.۴	۱.۴
فوق دیپلم	۰.۰	۰.۰	۴۸.۱	۳۳.۰	۰.۰
سایر دوره‌های عالی	۰.۰	۰.۰	۳۲.۸	۳۹.۶	۰.۰
سایر	۰.۰	۰.۰	۳۳.۰	۳۹.۷	۰.۰
جمع	۱.۸	۱۲.۰	۵۳.۰	۳۹.۷	۳.۸

منبع: نتایج نظرسنجی از ۱۰۰۰ جوان روستایی (فصلی خنوار ۱۳۸۰)، مرکز آمار ایران.

جدول شماره ۲ - جوانان مجرد ۲۹-۱۵ ساله که با خانواده‌هایشان همزیستی می‌کنند (درصد) بر اساس جنس، سطح تحصیلات و نحوه رفتار پدرانشان با آنها (مناطق شهری سال ۱۳۸۰)

سطح تحصیلات جوانان	نحوه ی رفتار پدران				
	خشونت همراه با تنبیه بدنی	سخت گیری شدید	گفتگو یا فرزند برای قانع کردن وی	آزاد گذاشتن فرزند برای تصمیم گیری همراه با مشورت پدر	نمی داند
پسران					
ابتدایی	۲.۱	۷.۲	۵۳.۵	۳۲.۴	۴.۲
پایان دوره راهنمایی	۰.۹	۷.۲	۵۳.۲	۳۴.۶	۳.۶
پایان دوره متوسطه	۱.۳	۶.۱	۵۱.۵	۳۹.۳	۱.۸
پیش دانشگاهی	۰.۰	۸.۱	۴۴.۱	۴۶.۳	۱.۵
فوق دیپلم	۰.۰	۷.۲	۳۳.۳	۵۸.۰	۱.۴
سایر دوره‌های عالی	۰.۰	۴.۳	۴۱.۲	۵۴.۰	۰.۵
سایر	۰.۰	۰.۰	۱۰۰.۰	۰.۰	۰.۰
جمع	۱.۰	۶.۴	۵۰.۱	۴۰.۳	۲.۲
دختران					
ابتدایی	۲.۴	۶.۱	۶۴.۶	۲۳.۲	۳.۷
پایان دوره راهنمایی	۱.۳	۱۲.۶	۵۸.۵	۲۵.۸	۱.۹
پایان دوره متوسطه	۰.۸	۴.۲	۴۹.۳	۴۳.۳	۲.۳
پیش دانشگاهی	۰.۹	۴.۲	۴۳.۹	۴۸.۱	۲.۳
فوق دیپلم	۰.۰	۴.۰	۴۶.۰	۵۰.۰	۰.۰
سایر دوره‌های عالی	۰.۰	۲.۶	۴۲.۳	۵۱.۵	۳.۶
سایر	۰.۰	۱۱.۱	۶۶.۲	۲۲.۲	۰.۰
جمع	۰.۶	۵.۳	۴۹.۵	۴۲.۲	۲.۴

منبع: نتایج نظرسنجی از ۱۰۰۰ جوان روستایی (فصلی خنوار ۱۳۸۰)، مرکز آمار ایران.

در مورد فرزندی که سطح تحصیلات بالاتری دارند، سختگیرانه‌تر مینماید. به عبارت دیگر، درصد نسبتاً بالای جوانانی که علیرغم سطح تحصیلات دانشگاهی پاسخ شماره دو، «سختگیری شدید»، را برای تبیین رفتار پدرانشان برگزیدند حاکی از وجود تشنج، رو در روئی و شاید هم درگیری در روابط آنان با پدرانشان میباشد.

این همه، رفتار پدران ۸۲،۵ درصد پسران و ۸۳ درصد دختران در مناطق روستایی، مبتنی بر گفتگو و اقناع کردن و یا آزاد گذاشتن در تصمیمگیری بوده است. بدین معنی که در میان یک اکثریت قابل توجهی از خانواده‌های روستایی جامعه آماری ما، اقتدار و برتری مبتنی بر سلسله مراتب سنی بنا به نظام سنتی پدرسالارانه، به زیر سؤال رفته است و بجای آن نوع دیگری از رابطه بین پدران و فرزندان برقرار شده که می‌توان آنرا، رابطهای برابر و مساوات طلبانه نامید. این تحول حائز اهمیت فراوان است زیرا که نشان دهنده یک دگرگونی اساسی در مناطق روستایی میباشد؛ مناطقی که سالهای طولانی از هرگونه تغییر و تحول اجتماعی و جمعیتی بدور مانده بودند و اکنون می‌بینیم که به شکرانه توسعه و پیشرفت گسترده وسایل و امکانات ارتباطی در کشور و نشر و انتقال عقاید و الگوهای رفتاری جدید، دگرگون شده‌اند. بدین ترتیب، جامعه روستایی، بدون آنکه به سطح توسعه اجتماعی - اقتصادی شهرها دسترسی یابد، به اندازه جامعه شهری از خود توانائی و ظرفیت در دریافت، درک و انطباق با نظرات و ارزشهای نوین را نشان میدهد.

این نتایج، تأییدی هستند بر فرضیه ما مبتنی بر متزلزل شدن ارزشهای سنتی و بویژه نظام پدرسالاری در خانواده‌ها که تا

و ۱۲ درصد دختران، سختگیری شدید اعلام داشتند. در مقابل، ۴۸ درصد پسران و ۵۳ درصد دختران پاسخ شماره ۳ «گفتگو با فرزند برای قانع کردن وی» و ۳۴ درصد پسران و نزدیک به ۳۰ درصد دختران پاسخ شماره ۴ را «آزاد گذاشتن فرزند برای تصمیمگیری همراه با مشورت با پدر» را برای تبیین نحوه رفتار پدران برگزیدند. در مقایسه با جوانان شهری، درصد جوانان روستایی، که رفتار پدر خویش را خشن و سختگیر تعریف کردند بیشتر است. این بدان معنی است که پدران روستایی بیشتر از پدران شهری در مقابل میل به استقلال در تصمیمگیری فرزندانشان که نتیجه افزایش سطح تحصیل آنان میباشد، مقاومت میکنند. باید توجه داشت که افزایش سطح تحصیلات فرزندان تأثیر معکوس بر سلسله مراتب سنی میگذارد. در جاییکه نظام پدرسالاری شخص مسنتر را بر سر هرم قدرت قرار میدهد، مدرسه و تحصیلات برعکس جوانترها را در این موقعیت برتر قرار می‌دهد. (Fargues, ۲۰۰۰).

با یادآوری این نکته که در سال ۱۳۸۰ در مناطق روستایی متوسط سالهای تحصیلی فرزندان ۵،۶ سال بیش از پدرانشان بود، روشن است که جوانان سنت سلسله مراتب سنی را بزیر سوال برده و خواهان برقراری رابطهای برابرتر با پدرانشان میشوند. در نتیجه در میان خانواده‌های روستایی، که غالباً سنتیتر از خانواده‌های شهری میباشند، رودررویی، بین فرزندان و پدرانشان و بطور اخص، بین فرزندان پسر با پدرانشان بیشتر رایج است. بویژه آنکه در روستاها همانطور که جدول شماره ۳ نشان میدهد، برخلاف مناطق شهری، با افزایش سطح تحصیلات فرزندان ضرورتاً رفتار پدران تغییر نمیکند. میتوان حتی گفت که رفتار پدران گاهی

در میان جوانان مجرد شهری، تنها ۱ درصد پسران و دختران، پاسخ شماره یک «خشونت همراه با تنبیه بدنی» و ۶،۴ درصد پسران و ۵،۳ درصد دختران پاسخ شماره دو «سختگیری شدید» را برای تعریف رفتار پدر خود برگزیدند. حال آنکه ۵۰ درصد پسران و ۴۹،۵ درصد دختران پاسخ شماره ۳ مبنی بر «گفتگو با فرزند برای قانع کردن وی» و ۴۰ درصد پسران و ۴۲ درصد دختران پاسخ شماره ۴ «آزاد گذاشتن فرزند برای تصمیم گیری همراه با مشورت با والدین» را تعریف مناسبی از نحوه رفتار پدرانشان دانستند. قابل توجه است که در میان این گروه آخر، درصد پسران ۲۹-۲۵ ساله که اعلام کرده‌اند که پدران آنها را در تصمیمگیری آزاد میگذارد از درصد دختران هم سنشان کمی بیشتر است: به ترتیب ۵۱،۵ درصد پسران در مقابل ۴۷،۵ درصد دختران. در هر صورت، آنچه که در وهله اول بایستی مورد توجه قرار بگیرد، این است که رفتار نزدیک به ۹۰ درصد پدران پسران و دختران مجرد جامعه آماری ما با ضوابط و عقاید متکی بر نظام پدرسالارانه مطابقت ندارد. بالا بودن سطح تحصیلات فرزندان نسبت به پدرانشان، همانگونه که در بالا نشان داده شد، میتواند تا حد زیادی برقراری چنین رابطهای، بین پدران و فرزندان، را توجیه کند. همانطور که در جدول شماره ۲ میتوان ملاحظه کرد، هر قدر سطح تحصیلات فرزندان بیشتر باشد به همان اندازه درصد پدرانی که فرزندان خویش را آزاد میگذارند که خودشان تصمیم بگیرند و با آنها مشورت کنند، افزایش می‌یابد.

بدر روستاها، ۳،۹ درصد پسران و ۱،۸ درصد دختران رفتار پدرانشان را نسبت به خود خشن همراه با تنبیه بدنی و ۱۲،۵ درصد پسران

متوسط سن پدران در میان خانواده‌های هسته‌های شهری ۴۶ سال و در میان خانواده‌های روستایی ۴۷ سال میباشد. مدت متوسط سالهای تحصیلی پدران و فرزندانشان به ترتیب ۶،۴ سال و ۱۰،۳ سال در خانواده‌های شهری و ۲،۲ سال و ۷،۸ سال در خانواده‌های روستایی میباشد. به عبارت دیگر متوسط سالهای تحصیلی فرزندان از متوسط سالهای تحصیلی پدرانشان در شهرها ۳،۹ سال و در روستاها ۵،۶ سال بیشتر میباشد.

## ۲. رابطه پدر - فرزند

یکی از سؤالاتی که از جوانان مجرد ۲۹-۱۵ سال شده بود مربوط به رفتار والدینشان، مادر و پدر بطور جداگانه، با آنها بود. متن سؤال به قرار ذیل است:

در اکثر مواقع، نحوه رفتار هر یک از والدین شما، بطور جداگانه، کدامیک از موارد زیر است؟

۱. خشونت همراه با تنبیه بدنی؛

۲. سختگیری شدید؛

۳. گفتگو با فرزند برای قانع کردن وی؛

۴. آزاد گذاشتن فرزند برای تصمیم‌گیری همراه با مشورت با والدین؛

۵. نمیدانم.



## اکثریت قابل توجهی از نسل جوان امروز تنها رابطهای که در بستر خانواده شناخته مبتنی بر گفتگو، اقناع و احترام متقابل است. این نسل نمیتواند نوع دیگری از رابطه، غیر از آنچه که در فضای خانواده تجربه کرده را بپذیرد.

صورت با خطر قطع رابطه و گفتگو با این نسل مواجه خواهد شد.

این چنین است که از همان ابتدای سالهای ۱۳۷۰، ما شاهد گشایش فضای اجتماعی و فرهنگی هستیم. تعداد مطبوعات، روزانه، هفتگی و ماهانه، که نقطه نظرات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی متفاوت و متنوعی را منعکس میکردند به سرعت هر چه تمامتر رو به افزایش گذاشت. گروهها و تشکلهای سیاسی جدید شکل گرفتند و آنان که از قبل موجود بودند فعالتر گشتند. بدین ترتیب شور و شوق نوینی فضای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را در بر گرفت. گفتمان، آنچه که نسل جوان امروزی بدنایش بود بتدریج برقرار شد و بدین ترتیب وضعیت و شرایط سیاسی راعیناً تغییر داد. مشارکت وسیع جوانان در انتخابات سیاسی متفاوت که بین سالهای ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۰ برگزار شدند، نشان دهنده این دگرگونی بسیار مهم و بوجود آمدن توازن قدرت جدید بین دولت و جوانان میباشد. جوانان در این انتخابات، با برگزیدن کاندیداهایی که وعده گشایش و استقرار گفتمان را میدادند همچنان در پی تقویت و تداوم بخشیدن به وضعیت سیاسی جدید بودند. بدینسان، نسل جوان امروز، مرد و زن، بدون متوسل شدن به رفتار و حرکات خشونت و قهرآمیز، و با پافشاری هر چه تواتر بر استقرار گفتمان، موفق شد که پایههای یک رابطه سیاسی نوین بین دولت و جامعه را بنا کند. به گونه‌ای که از اواسط دهه گذشته، مشارکت وسیع مردمی در انتخابات مهمترین و پرمعنیتترین شاخص برای کلیه نیروهای سیاسی قلمداد می‌شود. بدین معنی که از این به بعد در انتخابات سیاسی متفاوت، تعداد آرای بدست آمده توسط کاندیداها، عامل اصلی در برقراری موازنه قدرت بین جریانها و تشکلات سیاسی درون و بیرون حاکمیت خواهد بود.

### نتیجه گیری

بدون شک، جوانان یک گروه اجتماعی ساکن و ثابت را تشکیل نمیدهند. این نسل در ارتباط با شرایط متفاوت تغییر میکند و در هر زمان و مکان جغرافیایی که باشد قبل از هر چیز بدنال

تائید هویت خویش به مثابه "جوان" میباشد تا خود را به این ترتیب از "بزرگان" (مسنرها) تفکیک نماید. در ایران، تنها در شرایط اجتماعی و فرهنگی سالهای ۱۳۵۰ به بعد است که جوانان به مثابه یک مقوله اجتماعی نوین ظاهر میشوند. نسل جوان این سالها که در موقعیت پیشاهنگ قرار داشت، با موانع کثیری در راه تائید هویت اجتماعی خویش برخورد کرد. اقتدارگرایی پدران در بستر خانواده و مطلقگرایی حاکمان سیاسی که هردو از نظام پدرسالاری حاکم نشأت می گرفتند، وجود چنین مقوله اجتماعی را کاملاً نادیده میگرفتند و در نتیجه فرصت و فضایی را برای شنیدن خواستهها و مطالبات آنان ایجاد نمیکردند. در شرایطی که اراده صاحبان قدرت با زور و خشونت به آنها تحمیل میشد، جوانان نیز راهی جز انتخاب زور و خشونت برای تحمیل وجود اجتماعی خویش و تائید استقلال خود نسبت به دنیای "بزرگان" نیافتند. غیض و خشم جوانان تحت تاثیر شرایط سیاسی کشور در نیمه دوم سالهای ۱۳۵۰، تبدیل به مخالفت با سیستم سیاسی شد که بدنال وقوع حوادث سیاسی پی در پی به روزهای انقلابی منتهی گشت. با انقلاب ۱۳۵۷، نسل جوان که جایگاه ارزشمندی را در جامعه بدست آورده بود و هویت اجتماعیش تثبیت شده بود به روند تزلزل سنتها و ارزشهای برخاسته از نظام پدرسالاری در خانواده سرعت بخشید.

پسران و دختران جوان متعلق به نسل جوان امروز، که بواسطه دسترسی تقریباً برابر به آموزش و تحصیل از نسل جوان دیروز به مراتب همگنتر و مساوات طلبتر می باشند، آشکارا از این تغییرات اجتماعی و فرهنگی که ثمره مبارزه و عملکرد نسل جوان دیروز است، استفاده کامل بردند. در بستر خانواده که ابعادش، بواسطه کاهش باروری، همچنان در حال کوچکتر شدن است، نسل جوان امروز، که دیگر هویتش به عنوان یک مقوله‌ی اجتماعی به رسمیت شناخته شده، موفق شد که رابطه نوینی مبتنی بر گفتمان، اقناع و احترام متقابل با والدین خویش برقرار کند. با چنین تجربه‌ای، جوانان امروزی در پی بسط و تداوم این نوع رابطه در عرصه اجتماعی و سیاسی شدند. و بدین ترتیب با ایجاد فضای گفتگو و مذاکره، تمایلاتشان برای گشایش فضای اجتماعی و سیاسی بطور مستقیم و یا غیر مستقیم ابراز کردند.

دو شرایط سیاسی، فرهنگی و تاریخی متفاوت باعث پدید آمدن دو مقوله‌ی جوان در ایران شد که علیرغم مشابهت و نزدیکی مطالباتشان دو راه متفاوت را برای به ثمر رساندنشان انتخاب کردند. نسل جوان امروزی توانست بدون آنکه دست به خشونت و حرکات قهرآمیز بزند، خواسته و مطالباتش را مطرح کرده و برای تحقق آنان بکوشد. این تغییر عظیم، دموکراتیک شدن جامعه ایران را نوید میدهد. تحول فضای سیاسی کشور که مستقیماً بتجربه انقلاب گره خورده است در نهایت معلول همان منطقی است که دوره انتقال باروری را پدید می‌آورد: دگرگونی ژرف موقعیت زنان در خانواده و اجتماع، تغییر ترکیب و ساختار خانواده و بالاخره تحول رفتار اجتماعی اعضای آن. در واقع روند انقلابی و روند دوره انتقال باروری باهم موجب تغییرات سریع جامعه ایران شدند. این نکته از اهمیت بالایی برخوردار است چرا که تجربه ایران را از سایر کشورهای منطقه تفکیک میکند که از نقطه نظر ما راه بسیار اصیل

و بدیعی بسوی تجدد را ترسیم مینماید.

### زیر نویس‌ها:

۱- این نمونه‌گیری در چهار چوب یک پیمان همکاری علمی مشترک بین مرکز آمار ایران، مرکز ملی پژوهش علمی فرانسه - گروه دنیای ایرانی و انجمن ایرانشناسی در فرانسه که در مهرماه ۱۳۸۰ به امضاء رسید در بهمن ماه ۱۳۸۰ به اجرا درآمد. نگارنده این مقاله به عنوان یکی از مسؤلان علمی این طرح جمعیتی - اجتماعی در یک همکاری تنگاتنگ با مرکز آمار ایران پرشش‌نامه وسیعی را که محتوی چندین فصل از جمله دو فصل مختص زنان و جوانان مجرد ۲۹-۱۵ سال بود را تهیه کردند. جامعه آماری شامل تقریباً ۷۰۰۰ خانوار ساکن در کلیه ۲۸ استان کشور در مناطق شهری و روستایی می باشد. جمع آوری داده‌ها از ۱۵ دی تا ۱۵ بهمن ۱۳۸۰ به طول انجامید. نتایج مقدماتی این نمونه‌گیری تحت عنوان آمارگیری از ویژگی‌های اجتماعی اقتصادی خانوار ۱۳۸۰ توسط مرکز آمار ایران در دی ماه ۱۳۸۱ به چاپ رسید.

۲- از نقطه نظر جمعیت‌شناسی، معمولاً افراد زیر ۲۰ سال، جمعیت جوان محسوب می شوند؛ اما بواسطه طولانی شدن دوره تحصیلی و فراگیری و در نتیجه افزایش سن در اولین اشتغال و اولین ازدواج ما گروه سنی جوانان را افراد مجرد ۱۵ تا ۲۹ ساله تعیین کردیم

۳- برای اطلاع از روش بکارگرفته برای تصحیح تعداد موالید ثبتی از سال ۱۳۴۵ به بعد، و روش محاسبه میزان باروری در ایران به (Ladier-Fouladi, ۱۹۹۷) رجوع شود.

### منابع

Fargues, Philippe, 2000, Générations Arabes, l'alchimie du nombre, Paris, Fayard, 349 p.

Ladier-Fouladi Marie, 2004, « Nouvelles identité des femmes iraniennes : questions démographiques, questions de genre », in : Espace, Populations, Sociétés, n° 1, 2004, p. 45-58.

Ladier-Fouladi Marie, 2003, Population et politique en Iran. De la monarchie à la République islamique, Paris, Les Cahiers de l'INED, n° 150, INED-PUF, 355 p.

Ladier-Fouladi Marie, 1997, « The Fertility Transition in Iran », in: Population: An English Selection, n° 9, pp. 191-214.

Vieille Paul et Khosrokhavar Farhad, 1990, Le Discours Populaire de la Révolution Iranienne, Paris, Contemporanéité, Vol. I. Commentaire, 360. p; Vol. II. Entretien, 364 p.

## سهم زنان ایرانی در بسیج جهانی برای نجات زمین

شعله ایرانی

ابتدا زنان را قربانی کردند، بعد انسان را، سپس قاره ها و در پایان زمین را.

دیگر نمی توان از اعتراف به حقیقت هولناک تهدید حیات و نابودی بشریت طفره رفت. در آغاز قرن پیشین بحث درباره جهانی بود که دیگر نمی خواستیم. بعدها به خواست "جهان دیگری ممکن است" رسیدیم و اکنون پس از آخرین نمایش سران قدرت های نظامی/صنعتی و تشدید مسابقه رقابت و سهم خواهی در بازار جهانی که به شکلی بی پرده در کنفرانس کپنهاک متجلی شد، باید پیش از هر چیز به پرسشی تراژیک و حیاتی پاسخ دهیم: آیا جهانی برای تغییر باقی خواهیم داشت؟

کنفرانس "تغییرات اقلیمی" سازمان ملل متحد دسامبر ۲۰۰۹ در کپنهاک دانمارک و بی تفاوتی بی پردهی صاحبان قدرت به سرنوشت بشریت و طبیعت، ثابت کرد که بار نجات انسان و زمین همچنان بر دوش محرومان و لگدمال شدگانش است. امید به بالایی ها و الیتی که برگزیده شده تا "عاقل و مال اندیش" باشد اما کوردل و حریص است، عبث است.

کنفرانس شرایط اقلیمی کپنهاک همان طور که صاحب نظران پیش بینی می کردند با شکستی تلخ و هشدار دهنده روبرو شد. مفاد معاهدهی مثله شده و شرم آور پایانی ثابت کرد که نظام سیاسی و اقتصادی حاکم بر جهان فاقد عقلانیت است و قادر به ادارهی جهان به سیاقی که به نابودی آن نیانجامد نیست. تضاد و رقابت میان صاحبان سرمایهی چین، آمریکا، هند و دیگر قدرت های بزرگ به همگان نشان داد که جهان یکنای مردمان در دست های حریص کسانی قرار گرفته است که رنج ساختن و لذت بهره مندی از طبیعت را نمی شناسند. آنان به نابودی دستاورد تمدن بشری و طبیعتی که میلیونها سال بستر تکامل و کمال انسان بوده است اهمیتی نمی دهند. درک آنان عاجز است از اینکه زمین ما بیش از این، توان استثمار بی رویه را ندارد و طبیعتی که بقایش حیات ماست، بیش از این لگدمال شدن را بر نمی تابد. پروژهی دوشیدن و له کردن کره زمین و ساکنان آن باید متوقف شود. پایه و اساس نظام مبتنی بر سود، یعنی رقابت آزاد، به نابودی منابع طبیعی انجامیده است. ادامه ی راه رفته ناممکن است. خودکشی جمعی است.

هنوز تا رسیدن به مرحلهی بی بازگشت فرصتی باقی است. انتخاب با ماست: حیات و بقای بشریت و یا نابودی آن. دو تصمیم متفاوت که دو شیوهی زیست متفاوت را ایجاد می کند.

کنفرانس آلترناتیوی که همزمان با نشست سران سازمان ملل در کپنهاک برگزار شد، مجموعهی متنوع شرکت کنندگانی را تشکیل داد که با تظاهرات شبانه روزی شان بی توجهی و آزمندی سران ملل را به چالش کشیدند. تظاهرات کردند. کتک خوردند و بازداشت

شدند. کنفرانس آلترناتیو که از صدها سازمان و انجمن طرفداری از محیط زیست شکل گرفته بود، از مردمان جهان خواستند، هر چند بسیار دیر، اما برای نجات باقیماندهی زمین و حیات شان، با تکیه به نیروی خودشان، برخیزند. نجات دهنده بالایی ها نیستند. نیروهای مردمی نجات بخش محیط زیست از شمال تا جنوب کره ی خاکی، به این باور رسیده اند که حفاظت از محیط زیست تنها با شکل دادن بزرگترین و گسترده ترین ائتلاف تاریخی مشتکل از نیروهای آلترناتیو ممکن است. تنها به این طریق می توان جلوی تعمیق و گسترش ابعاد فاجعه را گرفت.

حرکت در چنین روندی برای همه ما مسئولیت ساز است. زنان ایرانی نیز باید خودشان را به این حلقه ی نجات بشریت پیوند زنند. ما زنان ایرانی نیز باید با دیگر زنان جهان که برای تغییر ساختار تولید و مصرف می کوشند، همراه و همگام شویم. باید مبارزه برای نجات حیات را با مبارزه برای تحقق نظام مدافع و محافظ محیط زیست در ایران پیوند زنیم. یک خواست دیگر باید به خواست های زنان ایران که آنها را به مطالبات جهانی زنان پیوند می زند افزود: اولویت دادن به مسائل محیط زیستی در ایران، درخواست تغییرات ساختاری در تولید و مصرف؛ و مقابله با هر دولت و نظامی که به آلودگی محیط زیست کشور و منطقه می افزاید و جلوی نابودی را نمی گیرد. فراموش نکنیم که ایران مقام هفتم را در ردهی کشورهای آلوده ساز جهان دارد. این بدان معناست که وظیفه ما ایرانیان در نجات چرخه ی زیست و طبیعت در مقیاس جهانی بزرگ است. پیوستن به ائتلاف های محیط زیستی زنان منطقه راهگشای همبستگی های عمیق تر در دیگر مسائل زنان نیز خواهد بود. مسئله ی دفاع از زندگی و بقای طبیعت در سال های پیش رو از همه جانبه ترین و گسترده ترین ائتلاف ها برای تغییر و با خواست "جهانی دیگر" خواهد شد.

مشارکت هرچه بیشتر زنان و جنبش زنان در ایجاد و استمرار جنبش های محیط زیستی نشان دهنده ی پختگی و آگاهی و مسئولیت پذیری این جنبش در مبارزه ی همه جانبه برای تحقق دنیایی بهتر است.

### پی آمدهای شرایط کنونی برای ما

حس وقوع فاجعه و نزدیک بودن آن، بی آنکه تصور مهار آن را داشته باشیم، روند حوادث و تحولات سال های پیش رو را، مثبت یا منفی، در برابرمان سرعت می بخشد. وقوع فاجعه ی محیط زیستی، مردم را به شکل غریزی هم که شده، تهییج و نگران می کند.

از هم اکنون شاهد شکل گیری و باز شکل گیری جریان های گوناگون سیاسی هستیم که به نسبت قدرتیابی شان، ترکیب ساختار قدرت و فرهنگ حاکم بر جهان را دچار تغییرات تعیین کننده ای می کنند. یکی از این تغییرات شکست پروژه ی نفولیرالیسم است. در پی اذعان به این شکست، اکنون عرض اندام نیروهای واقع بین تر نظام

وظیفه ما ایرانیان در نجات چرخه ی زیست و طبیعت در مقیاس جهانی بزرگ است.

پیوستن به ائتلاف های محیط زیستی زنان منطقه راهگشای همبستگی های عمیق تر در دیگر مسائل زنان نیز خواهد بود.

سرمایه داری در اداره ی جهان و جهت دهی سیستم سرمایه داری به سیاق دیگری بروز می کند. نیروهایی، عمدتاً در حاشیه ی قدرت، معتقدند که با تعدیل توازن قدرت و بازنگری در ساختار تولید و مصرف می توان پروسه ی نابودی بشریت را - اگر نه متوقف - لااقل کند کرد. از دیگر سوی، با رشد و تثبیت قدرت های عظیم اقتصادی و صنعتی تازه به میدان آمده در عرصه ی جهانی مانند چین، هند و خلا عظیمی که به هم ریختن تعادل قدرت اقتصادی و نظامی در سطح جهان ایجاد کرده، می توان بروز جنگ های بزرگ و افزایش نیروهای افراطی راستگرا را محتمل دانست.

ضرورت جایگزینی حاکمیت مبتنی بر نفولیرالیسم که به گفتمان غالب مبدل می شود، ضرورتی و بدون دخالت نیروهای مترقی، حتی به گزینش روشی بهتر و کم زیان تر نمی انجامد. نیروهای آلترناتیو و خواهان جهانی دیگر اگرچه دیگر به لحاظ عددی کوچک نیستند اما در مقایسه با سلطه ی همه جانبه ی صاحبان قدرت در چارچوب ناآگاهی نسبی و بی قدرتی اکثریت بزرگ مردم، هنوز ضعیفند. صدای نیروهای آلترناتیو به یمن مسائل مدرن ارتباط جمعی تا حدودی شنیده می شود اما در مقایسه با صدای قدرتمندان، از گستره و تاثیرگذاری لازم برخوردار نیست.

خلا موجود، محیط مناسبی را برای رشد نیروهای فاشیستی و پوپولیستی که از "وحشت" نیرو می گیرند و با عرضه ی راه حل های فوری اما صوری، ترور را بازتولید می کنند، ایجاد کرده است. در غرب خواست بازگشت به "ارزشهای" سنتی چون خانواده ی مبتنی بر حاکمیت مرد و بردگی اقتصادی و جنسی زن، وطن پرستی و بسیج جوانان برای قتل و تجاوز، رشد نژادپرستی و اندیشه های حامی حذف دگراندیشان، بازپس گرفتن و یا تقلیل دادن حقوقی چون آزادی های فردی و حق زن بر بدن خویش... دوباره جان گرفته اند. نشانه های چنین روندی را می توان با وضوح در رشد ناسیونالیسم، نژادپرستی و خارجی ستیزی و زن ستیزی در کشورهای روسیه و اروپا مشاهده کرد. اکنون در بحث خانواده، مجددن موضوع بازگشت زن به خانواده ی سنتی به منظور حفظ "کیان خانواده" در اروپا توسط رسانه ها تبلیغ می شود و احزاب راستگرا نیز از آن برای تبلیغ برنامه های انتخاباتی شان بهره می گیرند.



### انقلاب ما کجاست! هوای قابل تنفس ما کجاست!

در آستانه ی این فصل سرد، در دل تحولات عظیم سیاسی و اقتصادی که جهان را دستخوش طوفان می کند، کشور ما نیز دستخوش تحولات تاریخی است. تحولاتی پرشتاب که زنان در آن نقش مهم و تعیین کننده ای ایفا می کنند. در بستر خلا قدرت یکپارچه جهانی، مردم ایران در شرایطی خواهان "یک ایران دیگر" هستند که نظام حاکم بر جهان بیش از هر زمان دیگری در تاریخ مدرن، کارایی خود را در اداره ی آن از دست داده است. بی شک این تغییرات در شکل دهی به حکومت آینده و راهی که ایرانیان در پیش دارند تاثیر گذار خواهد بود. مردم ایران به لحاظ کلی در جنبه کسانی هستند که خواهان تغییرات مثبت و انسانی اند. آنها بیش از هر چیز خواستار حکومت عقلانیت، استقلال و شکوفایی کشورشان هستند. زنان و جوانان از هر طبقه ی اجتماعی خواهان برابری و آزادی اند و مزدبگیران و بی چیزان به ویژه خواهان حقوق زندگی در خور انسان.

پروژه ی جمهوری اسلامی نیز در عمل با شکست مواجه شده است. دیگر حتی برای سران آن جای شبهه باقی نمانده است. شیشه ی عمر نظام در دست های جوانانی افتاده که آینده ی بهتر و آزادانه را طلب می کنند. جوانانی که "انقلابی دیگر" را برای ساختن "ایرانی دیگر" آغاز کرده اند. انقلابی که سی سال پیش ناکام ماند و خواسته هایش ربنده و مثله شد، اینک در مسیر بازتولید خواست های اصلی اش افتاده است.

مردان و زنان ایرانی که سی سال پیش خواست آزادی، برابری و استقلال را در مقابل رژیم آزادی کش سلطنت فریاد کردند امروز می پرسند: انقلاب ما کجاست!

فرزندان آنها که قرار بود در کوره ی آدم سازی جمهوری اسلامی، مسخ و مطیع پرورش یابند، شجاع تر و بی باک تر از نسل پیشین، اینک می پرسند: آزادی ما کجاست!

این فریادها با صداهای رسای جوانان جهان در هم می آمیزد که می پرسند: حق ما بر زمین کجاست؟ طبیعت ما کجاست، هوای قابل تنفس ما کجاست، حق انتخاب آزادانه ی ما کجاست...

بیانیه درباره انتشار تصاویر «مردان باحجاب»

## سرکوب حقیر است نه «زنانگی»

بدیهی است که قربانی این تحقیر و خشونت سیستماتیک تنها زنان نبودند. در این پیوستار تحقیر مردانی که در رفتار و در پوشش و در اندیشه الگوی «مرد» و «مردانه» گروه‌های سرکوب را دنبال نمی‌کردند جرمشان حتی سنگین‌تر از زنان بود و مردانی «زن‌نما» بودند که قدرت «مردانگی» را زیر سوال می‌بردند و به همین دلیل بود که حتی از سوی مردان جامعه نیز اگر تحقیر نمی‌شدند، حمایتی هم در کار نبود.

به این ترتیب، از داستان سیاستمداری که با لباس زنانه از کشور خارج شد تا خروج دانشجویی با حجاب کامل به سبک صدا و سیمای ملی از دانشگاه، راه پر سنگلاخی طی شد. در این مسیر کم نبودند مردان برابری‌خواهی که به دلیل حمایت از حقوق زنان مورد تحقیر و توبیخ و شماتت قرار گرفتند که چراشان مردانگی را زیر سوال برده‌اند. هر آنچه به زنان مربوط می‌شد ابزاری برای تحقیر جدی مردانی شد که آن را به کار می‌گرفتند.

پخش یکباره تصاویر نامتعارف مردان با روسری و چادر و مقنعه و انواع پوشش‌هایی که زنانه تلقی می‌شد؛ و مدت‌ها تصویر متعارف زنان و نماد زنانگی بود، تمامی مرز بندی‌های ذهنی و کلیشه‌ای را به چالش کشید. قرار بود یکی از نقش‌های حجاب اجباری، تفکیک قاطع زنان از مردان در عرصه عمومی باشد و آنچه این تصویرها را از منظر بصری چنین قوی و ساختارشکن می‌کند به مراتب بیش از تصویر زنان بی‌حجاب، به چالش کشیدن این تفکیک به شیوه‌ای بدیع و دمکراتیک است.

براستی نیز، نقد، خلق و کاربست شیوه‌های نو، دموکراتیک، خشونت‌ستیز و ساختار شکن در جامعه مردانه و تحقیر ستیز، یعنی همان چه که جنبش مردمی کنونی نیز در پی آن است، سال‌هاست که از سوی جنبش زنان دنبال می‌شود. از این رو، اهمیت تجاری از این دست درون جنبش‌ها، بخصوص در همبستگی و همدلی و همدردی‌ای است که خواه و ناخواه ایجاد می‌کند و دامنه حمایت را می‌گستراند.

آری، این بار آنان که تحقیر می‌شوند همان‌هایی هستند که سال‌ها به ضرب چماق، تحقیر بر سر زنان نشانند اما به یمن جنبش مردم این عمل شان این بار انعکاسی دگرگونه یافت، انعکاسی خارج از تصور حکومت‌مردان تمامیت خواه. چه دیر اما چه پرخروش و با شکوه آمدند این مردان معترض به تحقیر زن و زنانگی.

پوشش مبدل مجید توکلی، دانشجوی قهرمان دانشگاه امیرکبیر، چه به اجبار زندانیان و چه به اختیار خودش برای گریز از مهلکه تمامیت‌خواهان، هرگز نماد تحقیر نیست، آنچه تحقیرآمیز است نه زنانگی و نماد های آن، اجبار زنان به استفاده از آن است.

**ما جمعی از زنان، فعالان جنبش زنان و فعالان اجتماعی ، ... همگان را به اعتراض به تحقیر زنانگی و دفاع از حق انتخاب زنان در نوع پوشش و اعتراض به پوشش اجباری دعوت می‌کنیم. با امضا ها و تصاویر و نوشته‌های خود در این حرکت بزرگ شرکت کنید.**

*تا هنگام زیر چاپ رفتن نشریه این بیانیه توسط جمع کثیری از فعالین جنبش زنان و دیگر جنبش‌ها امضا شده است. دست اندرکاران اطلاع می‌دهند که آنرا به زودی برای امضا در اختیار همگان قرار می‌دهند.*

## آسیه امینی

(۱۰)

**روایهای زنی سی ساله را می نویسم**

**که روزها پیراهن گشاد تنه‌یاش را میپوشد**

**و میرقصد**

**با ترانه‌های که خود سروده است.**

**و شبها کوک میزند سوراخهای ستاره را**

**روی دامن شب**

**تا مگر**

**رفو شود**

**شکاف عمیقی که بین او و رویاهای همین ده سال پیش افتاده است.**

**در تمام سالهایی که احساس نوزده سالگی با من بود،**

**همیشه کسی در گوشم میگفت: راه را درست آمده‌ای.**

**اما**

**امروز که فالگیر از کف دستم به گریه افتاد**

**و خوابهای کودکی به چشم غریبه نگاهم کردند**

**دانستم**

**که قرار من با عشق چیز دیگری بود.**

**این همه راه را نیامده‌ام که بگویم چه سخت گذشته است بر زنی**

**که بعد از نوزده سالگی**

**ترکش کرده است عشق**

**مثل تو**

**که ترک کرده‌ای مرا.**

**آمده‌ام رویاهای سی ساله کودکی را بنویسم**

**که هر شب زنی را به خواب میبیند**

**که میرقصد با ترانه‌هایش**

**تاب میخورد بر بال ماه**

**و هر ستاره**

**فانوس دریایی عشقی است که در حوالی او لنگر انداخته است.**

۸خرداد۸۳

(۱۲)

**قاچاق میکنم واژه‌ها را**

**از کویریتترین ترانه‌های بیتو غریب**

**میگذرم**

**از فلات حرفهای نگفته**

**دره‌های خط فاصله**

**کوه‌ها ی نقطه‌چین**

**قاچاق میکنم واژه‌ها را**

**و ممنوعترین عاشقانه را برای تو می سرایم.**

۲۷خرداد۸۳

ادبیات ایران

دیر آمدی

چراغها خاموش بود و

برف،

شهر را از عابران نیمه‌شب خالی کرده بود

سایه نبودی

شک نبودی

پرهیب خاطرات دور نبودی

پله‌ها را دوتا یکی آمدم

تاپشت دری که

تو

پشت در نبودی

برف بود و کوچه بود

وشعری مثل سایه

مثل شک

مثل پرهیب خاطرات دور

در کوچه پرسه می زد.

تیر ۱۳۸۳

**چشمم را می گیرد عروسکهای پشت ویتترین**

**من اما چشم کسی را نگرفته‌ام هرگز**

**اگر چه عاشق شده‌ام هزار بار**

**و فراموش کرده‌ام هزار بار**

**زن رعنایی نبود‌ام هرگز**

**و شعر‌ام صد بار از خودم قشنگترند**

**اما تو،**

**از یک زن فقط شعر‌هایش را می‌خواه.**

پاییز ۸۲

**میخزیم؛**

**تو، روی برگ سبز توت**

**من، سینه خیز بر سنگلاخ رویاهای منجمد.**

**میتیم ؛**

**تو، فخر را بر تن فردا**

**من، یاس را بر میله‌های هنوز.**

**انفرادی تو، بوی ابریشم میدهد.**

**انفرادی من بوی شاش.**

**میرویم؛**

**تو، پروانه میشوی روزی،**

**من، اعدام.**

۱۰بهمن ۸۳

## شاید که زمان بتواند...



### شیرین اردلان

امشب دوباره در سرم توفان است. همه چیز می‌آید و میرود. نفس بلندی می‌کشم، سعی می‌کنم با شمارش نفس‌هایم خودم را به خواب برم... بی‌فایده است. شنیدن صدای خرخر مادر که با خوردن قرص‌های آرام بخش بعد از هفته‌ها بیماری به خواب رفته، از اتاق‌های تو در توی خانه امید بخش است. مثل صدای پدر هنگام ورودش به خانه در یکی از روزهای پایانی سال.

نگاهم را بر آن روز می‌دوزم :

پدر پس از غیبتی طولانی به خانه آمده است. اسفند ماه است و پایان سرما. فکر می‌کنیم آمده تا مثل هر سال سئوسات و خرید شب عید را راه بیندازد. اما مادر به سردی با او برخورد می‌کند. مادر مثل هر سال گرم نیست... حتی خانه تکانی هم نمی‌کند. چیزی او را تکان داده است ...

دلیلش را بعدها فهمیدیم: روزها وقتی من و خواهر کوچکم را راهی مدرسه می‌کرد به محل کار پدرم می‌رفت. به مناطقی می‌رفت که پدر در آنجا به خانه‌سازی مشغول بود. مادر در پی چیزی بود که قلبش را تکان می‌داد یا شاید تخریب می‌کرد. حس زنانه‌اش به او چنین می‌گفت ...

شم زنانه مادر را با خود به یکی از همان خانه‌های نوساز پدر برده بود. او در آنجا دختر عموی پدر را می‌بیند. می‌فهمد که دختر عموی شوهرش از کرمانشاه به تهران آمده و آنجا ساکن شده

است. نتیجه‌ی تحقیقات مفصل مادر حس زنانه‌اش را تایید می‌کند "دختر عمو به عقد شوهرش در آمده" نمی‌توانستیم باور کنیم! دختر عمو؟! ...

دختر عمو، خاطره‌ی در دوردست‌هاست. از آخرین تابستانی که دختر عموی پدر با چهار فرزند و مادرش آفتاب خانم به خانه ما آمده بود سال‌ها می‌گذرد. تصویر دختر عموی پدر هنوز در ذهنم هست، با آن تور گیپور مشکی رنگ که بر سرش می‌انداخت و بلوزدامن و جوراب شیشه‌ای مشکی که در آن دوران شیک و زیبا می‌نمود. هر روز صبح همراه پدر به اداره‌های مختلف می‌رفت تا سهام شوهر مرحومش را پس بگیرد. آفتاب خانم، اما با وجود پاهای علیل‌اش بر روی تخته چوبی که به چهار بلبرینگ به جای چرخ وصل بود، کنار حوض می‌نشست و ظرف‌ها را می‌شست و بعد هم حیاط را جارو می‌کرد. مادرم غذا می‌پخت و ما بچه‌های سر تا پا خاکی شده از بازی در کوچه را در تشت‌های آب گرم شده در آفتاب، آب تنی میداد تا بعد از ظهر داغ تابستان را در خانه بمانیم. شاید که به خواب روییم و صدای صاحب‌خانه را در نیاوریم. آن روزها ما اجاره نشین بودیم و پدر هم خانه ساز نشده بود. بعدها وقتی مادر ماجرای عقد پدر و دختر عمو را به تلخی برآیمان گفت، تعریف کرد که یک روز که آفتاب خانم صورت و پاهای مادر را بند میانداخت به او گفته بود که مواظب شوهرش باشد...

دوباره به روزهای پایانی آن سال برمی‌گردم:

هنوز گیجیم. هم از سردی مادر و هم شتاب پدر و تصور مبهم خرید عید. آن روز با این فکر که پدر همچنان درگیر کار و سفرهای همیشگی است می‌پرسم: بابا مسافرت کی تمام میشود؟ او در جواب می‌گوید: بزودی بابا! و در همان حال به سراغ فرش‌های پهن شده در اتاق می‌رود و خطاب به ما بچه‌ها می‌گوید: "بابا کمک کنین این فرش‌ها را جمع کنم." من و خواهرم به مادر نگاه می‌کنیم. مادر آشفته می‌شود: "فرش‌ها را کجا میبری؟ به آن یکی خانه‌ات؟ فرش هم خواسته؟ خودت بس‌اش نبود؟"

پدر جواب می‌دهد: "زن بس کن! من در راه خدا به آنها کمک کرده‌ام. آنها کسی را در اینجا ندارند. فرش روی فرش انداخته‌ای که چه بشود؟ فرش‌ها را می‌خواهم ببرم بانک گرو بذارم. پول ندارم. می‌خواهی شب عیدی مرا شرمند بچه‌ها کنی؟ می‌روم و با پول برمیگردم."

مادر می‌گوید: "دختر داریم" و پدر می‌گوید: "بهرترش را برای آنها می‌خرم." بالاخره مادر رضایت می‌دهد و ما به پدر کمک می‌کنیم و تا پایین پله‌ها همراهش می‌رویم. با او فرش‌ها را در ماشین می‌گذاریم. بعد از خداحافظی دو تا پله را یکی می‌کنم و خودم را به پنجره اتاق میرسانم تا مثل همیشه برایش دست تکان دهم. او اصلن توجه نمی‌کند، باور نمی‌کنم، می‌رود و دیگر باز نمی‌گردد، حتی برای عیدی دادن به ما بچه‌ها ...

آن سال عیدمان فقیرانه و بی‌رونق در سکوت برگزار می‌شود. نه از کفش و لباس نو خبری هست و نه از اسکناس لای قرآن پدر. مادر به جای سبزی پلو ماهی، قرمه سبزی درست می‌کند. جای صدای بلند پدر وعشوهرگری‌های مادر در خانه خالی است. موقع تحویل سال نو هر سه‌ی ما چشم به در می‌دوزیم. جز چند تلفن

تبریک از آشنایان و فامیل مادر، کسی سراغی از ما نمی‌گیرد. مادر، من و خواهرم را در آغوش می‌گیرد و می‌گوید اگر این بار آمد راهش نمیدهیم، لیاقت ما را نداشت. به سراغ صندوقچه قدیمیش می‌رود چند قواره پارچه و یک ساعت مچی مردانه که پدر از سفر مکه آورده بود در می‌آورد. یکی از پارچه‌ها و ساعت را برای خواهر بزرگترم کادو پیچی می‌کند. می‌گوید: «او نوعروس است و امسال اولین عیدی است که به همراه شوهرش به خانه مان می‌آید.»

مادر با پارچه‌های دیگر برای من و خواهرم پیراهن میدوزد. پیراهن من پر از گل‌های ریز بنفش است. هنوز هم با گذشت سالها، با دیدن رنگ بنفش تلخ می‌شوم و هرمان تنهایی و بی‌کسی همه وجودم را می‌گیرد...

روزها از پس هم می‌گذرد. خانه‌ی پر رفت و آمد ما دیگر سوت و کور شده است. اگر هم کسی در این خانه را میکوبد موضوع اولین حرف و سخن، زن گرفتن پدر است. غذاهای مادر هم دیگر طعم و بوی گذشته را ندارد. دیگر مثل قدیم‌ها موقع آشپزی به زبان مادری‌اش آواز نمی‌خواند. زندگی به سختی می‌گذرد. اسباب و اثاثیه دو تا از اتاق‌ها را جمع می‌کنیم و با اجاره دادن آن اتاق‌ها زندگی را می‌گذرانیم...

یک روز پدر در خیابان را می‌بینم. از اتوبوس دو طبقه پیاده می‌شوم و دوان دوان خودم را به او می‌رسانم. می‌خواهم مثل گذشته‌ها که از سفر می‌آمد او را در آغوش بگیرم. اما او دستش را دراز می‌کند و با من دست می‌دهد. به ماشین اشاره می‌کند و می‌گوید که تنها نیست. نگاهی به ماشین می‌اندازم. سرد می‌شوم. پاهایم سست می‌شود و خشم و نفرت گلویم را می‌فشارد. رویم را برمیگردانم به طرف پدر. با خودم فکر می‌کنم که آیا این مرد را میشناسم! در برابرم مردی غریبه ایستاده است با موهای رنگ شده. لباس‌هایش هم متفاوت است. پدر همیشه رنگ خاکستری می‌پوشید که با موهای جو گندمیاش هماهنگ بود اما اکنون او کس دیگری است، نه او پدر نیست... در جهت مخالف آنها شروع به دویدن می‌کنم. به کسی تنه می‌زنم و کتابهایم روی زمین پخش می‌شود و همراه آن اشک‌هایم سرازیر. بقیه راه را تا خانه پیاده می‌روم. حرف‌های خاله‌ام در گوشم تکرار می‌شود: "باباتون عاطفه نداشت، خواهر من بد، بچه هاشو چرا دور انداخته؟"...

به خانه می‌روم روپوشم را در می‌آورم و در دستشویی حسابی گریه می‌کنم. صورتم را می‌شویم و از ماجرای آن روز هیچ چیز به کسی نمی‌گویم. فراموشش می‌کنم. من که همیشه سال شاگرد اول مدرسه بودم آنسال در سه درس تجدید آوردم. اما از این هم چیزی به مادرم نمی‌گویم. هیچ کدام از ما از آنچه بر ما می‌رود حرف نمی‌زنیم. مادر هم آنقدر مشغول ناله، نفرین و دعا و جادوست که از حال و روز ما غافل مانده است، حتی از پیر شدن خودش در انتظار بازگشت پدر. گویی همگی به سال سفر رسیده‌ایم. شاید زمان مرهمی بر دردمان باشد...

وقتی خبر مرگ پدر را در اثر تصادف برای‌مان آوردند، او را دوباره از پنجره اتاق دیدم. برایش دست تکان دادم، دستش را از فرمان ماشین بر داشت و برای همیشه با من خداحافظی کرد...

## معنای بخت در فرهنگ شفاهی و کتبی ایرانیان

شکوفه تقی

نشر باران، سوئد ۲۰۰۹



کتاب معنای بخت در فرهنگ شفاهی و کتبی ایرانیان جدیدترین اثر تحقیقی شکوفه تقی است که در استکهلم توسط نشر باران منتشر شده است. در این کتاب شکوفه تقی ضمن تعریف معنای بخت در فرهنگ کتبی و شفاهی ایرانیان خوانشی تازه از ادبیات حماسی-عشقی و رزمی- و شفاهی- افسانه‌ها و قصه‌ها- در رابطه با معنای بخت در یک گستره‌ی فرهنگی- اجتماعی ارائه می‌دهد. نویسنده در این کتاب برای نخستین بار به طرح دو منظر زنانه و مردانه می‌پردازد و از این دیدگاه ادبیات کتبی و شفاهی ایرانیان را در تعریف معنای بخت بی‌تاکید بر قضاوت ارزشی جنسیتی بررسی می‌کند.

سعی نویسنده در این کتاب بر این است که: ۱- بخت را تعریف کند ۲- به شرح منظر زنانه و منظر مردانه بپردازد ۳- معنای بخت از این دو منظر زنانه و منظر مردانه توضیح بدهد. ۴- بخت را از منظر مردانه در حوزه‌ی قصه‌های عامیانه و حماسه‌های رزمی، و همچنین بخت را از منظر زنانه در حیطه قصه‌های عامیانه، آداب و رسوم و حماسه‌های عاشقانه و غزلیات در ادبیات کتبی و شفاهی فارسی بررسی کند. نویسنده بر این باور است که مکانیسم‌های جنسیتی و طبیعی بدن زن و مرد در ساختن ذهنیتها، عملکردها و باورها مؤثرند اما، میل به سلطه‌جویی و کنترل دیگری، محرک اصلی انسان در حفظ و تقویت شرایط است.

شکوفه تقی در این کتاب با آوردن مثالهای بسیاری از تاریخ، قصه، افسانه و حماسه می‌کوشد این تئوری را که دو سائقه مرگ و زندگی در یک کشمکش دم به دم بین کوشش و مقاومت، دو منظر می‌سازند که یکی از مختصات طبیعی مردانه برخوردار است بی‌آنکه مخصوص مردان باشد و دیگری مشخصات زنانه دارد، بی‌آنکه فقط از آن زنان باشد؛ را توضیح دهد.

موارد ارائه شده در این کتاب به اعتبار این دو دیدگاه دسته‌بندی می‌شود. به این معنا که کتاب به دو بخش- تماشای جهان از دیدگاه زنانه و مشاهده‌ی آن از منظر مردانه تقسیم می‌شود. در قسمت بررسی منظر مردانه حماسه‌های رزمی مانند شاهنامه، گرشاسبنامه، اقبالنامه، اسکندرنامه و قصه‌های عامیانه و افسانه‌هایی که قهرمان اصلی آن مردی در جستجوی دولت و پادشاهی است بررسی می‌شود. در قسمت بررسی مطالب از منظر زنانه به قصه‌های عامیانه و افسانه‌هایی پرداخته می‌شود که قهرمان اصلی آن زنان هستند و علاوه بر آن حماسه‌های عاشقانه مانند لیلیومجنون و ویسورامین حتی غزلیات شاعری مانند حافظ تجزیه و تحلیل می‌شود.

برای تهیه این کتاب با نشر باران تماس بگیرید.

info@baran.st

# زنانی که قاچاقچی شدند



## بسیاری از زنان خوزستانی مجبورند برای امرار معاش خود و خانواده به قاچاق کالا از کشورهای همسایه و فروش آن روی آورند.

### گزارشی از عمار تاسائی

مهاجرت روستائیان به شهرها و مهجور ماندن روستاها، گسترش بیرویه حومه شهرهای بزرگ، معضلاتی هستند که ایجاد شغل‌های کاذب از جمله نتیجه آنهاست و هم اکنون تقریباً تمامی شهرهای بزرگ ایران با آن دست به گریبان هستند. اما در استان خوزستان به علت موقعیت اقتصادی و بافت قومیتی این مشکلات ابعاد مختلفی به خود گرفته است و بخش عظیمی، از جامعه را شامل شده‌اند. در این میان زنان از این زیان در امان نبوده و بخش قابل توجهی از عواقب را متحمل شده‌اند.

مهاجرتهای عظیم روستائیان عرب به شهر اهواز که در نتیجه سیاستهای نادرست و جنگ اتفاق افتاده؛ باعث تراکم جمعیت در حومه این شهر شده طوریکه در حال حاضر جمعیت حومه از جمعیت خود شهر بیشتر است.

وجود این جمعیت انبوه، که اکثرن کم سواد و یا بیسواد و بیتخصص هستند، سبب کمبود اشتغال و بیکاری و پدید آمدن شغل‌های کاذب در حومه شده است. استمرار شرایط ناهنجار

اقتصادی و عدم یافتن راهکارهای مناسب، فشار اقتصادی طاقت فرسائی بر اقشار فقیر و کم درآمد جامعه وارد آورده و باعث شده تا این اقشار برای نان شب و یافتن منبع درآمد از هر راهی، تکاپو و جستجو بیافتند.

نیاز حاد و مبرم به در آمد، آنها را وا داشته تا ابداعاتی در زمینه اشتغال کاذب بوجود آورند که هر کدام از آن تبعات هولناکی برای سلامت و امنیت جامعه به همراه دارد و انجام مطالعاتی عمیق و بررسی مفصل جهت یافتن راه حلهای مناسب را ایجاب میکند.

این مقاله در صدد بررسی و شناخت یکی از این مشکلات است که بعد از انقلاب ظاهر شده و تا حدودی بعد از پایان جنگ هشت ساله شدت گرفته و تبعات زاینبار فراوانی برای جامعه و به خصوص زنان به همراه داشته است.

در بخش اشتغال کاذب به دلیل ویژگیهای خاص خود و خطرات ناشی از آن؛ اکثرن مردان فعال بودند اما در دو دهه اخیر شهر اهواز و روستاهای اطراف شاهد فعالیت زانی بوده که میکوشند از این

راه باری از دوش خانواده‌های خود بردارند و نان شب فرزندان خود را فراهم کنند.

قاچاق کالا و یا چتربازی (اصطلاحی که برای قاچاق کالا و جنس از داخل و یا خارج از کشور به کار میرود) از آن دسته اشتغالات کاذبی است که تعداد زیادی از زنان عرب اهواز و سایر شهرهای استان خوزستان بدان مشغولند و به جابجائی و فروش کالا میپردازند. سهولت و عدم نیاز به سرمایه کلان و سود قابل توجه، جذابیت‌هایی هستند که گسترش سریع و بی رویه قاچاق کالا را شدت بخشیده‌اند.

این زنان قاچاق‌بر دل به دریا زده و غالبن راهی مناطق آزاد تجاری شهرهایی همچون بندرعباس؛ جزیره کیش و قشم، چابهار، زاهدان و حتی دویی شده و با مختصر سرمایه‌های که دارند، اجناس مورد نیاز مغازه‌دارن را خریداری و سپس با استفاده از اتوبوس، کشتی و در مواردی هم هواپیما، به اهواز حمل میکنند. این اجناس غالبن کالای ارزان قیمت چون ظروف چینی، لوازم بهداشتی و آرایشی، پارچه و لباس، زیورآلات بدلی و لوازم الکتریکی بوده که غالبن غیر استاندارد و یا با کیفیت پایین است. تنها امتیاز این کالاها، قیمت ارزان آنهاست وعمدتن توسط اقشار کم درآمد و فقیر جامعه خریداری و مصرف میشوند.

به رغم فقدان آمار رسمی درمورد حجم کالاهای قاچاق شده توسط زنان، تحقیقات نگارنده نشان میدهد که هم اکنون صدها زن میانسال و حتی پیر به این کار میپردازند. این زنان عمدتن از طبقات فقیر و پایین جامعه بوده بیسواد و یا کم سواد هستند.

اکثر کالاهای موجود در بازار عبدالحمید اهواز و بازارهای دست فروشی و برخی از بوتیکها، لباسفروشیها و مغازههای پارچه فروشی و خرازیها شهر اهواز توسط این زنان تامین میگردد.

این نوع قاچاق کالا و یا تجارت غیرمجاز خطرات و ضررهای زیادی برای زنان داشته، سلامت جسمی و روحی آنان و خانواده‌هایشان را تهدید میکند. این زنان اکثرا تنها و یا به صورت گروههای چند نفره که همگی زن هستند، راهی مقصد خرید کالا شده و در هر سفرناچار میشوند که بین ۵ تا ۷ روز از خانه و خانواده خود دور باشند. این امر آنها را در معرض سواستفاده‌های جنسی، زورگیری و تهدید برای دریافت مبالغ هنگفت قرار میدهد. همچنین برخی گرفتار دام باندهای قاچاق زن شده و ناخواسته به راههای کشیده شوند که دیگر راه بازگشتی نداشته باشند.

در مواردی هم باندهای قاچاق و توزیع مواد مخدر با تطمیع و تهدید، این زنان نگوینخت را به کارقاچاق مواد مخدر وا داشته، صدمات جبران ناپذیری به آنها و خانواده‌هایشان و در نهایت جامعه وارد میکنند.

خانم س \_ح ۵۸ ساله که خود سالهاست به کار قاچاق کالا از کیش

و قشم و زاهدان مشغول است میگوید: " این کار خطرات زیادی دارد اما ما ناچار هستیم که به آن ادامه دهیم. زنی را میشناسم که از این راه امرار معاش میکند اما گرفتار باندهای ترانزیت هروئین شد و به ۱۰ سال زندان محکوم شد."

در مواردی پلیس محموله‌های این زنان را کشف و ضبط میکند و بدینگونه تمامی سرمایه خود و یا بخش مهمی از آن را از دست میدهند. جبران چنین ضربه هولناکی برای اکثر زنان و خانواده آنها امکان پذیر نبوده و باعث فلاکت و بدبختی بیشتر آنها شده و غالبن سرنوشت آنها به طلاق و یا خودکشی منتهی میشود.

خانم ک \_ل ۴۸ ساله از اهواز این چنین نقل میکند: " چندی پیش زنی از من خواست که او را با خود ببرم تا از این راه درآمدی داشته باشد. شوهرش معتاد و بیکار بود. اما متأسفانه در سفر دومش تمامی اجناسش کشف و ضبط شد و سرمایه‌اش را از دست داد. بدین ترتیب ضرری به این خانواده وارد شد که جبران آن خیلی مشکل است."

فرزندان این زنان به علت غیبت مکرر و طولانی مادران و بیسرپرست ماندن، معمولن دچار کمبود و ناراحتی های گوناگون میشوند. انواع انحرافات اخلاقی، اعتیاد و مشکلات و بیماریهای روحی و روانی در میان فرزندان این زنان امری نگران کننده میباشد.

عوارض جانبی حمل قاچاق برای زنان از جمله بیماریهای جسمی است. جابجائی کالا بصورت مستمر که اغلب برای سرعت وسهولت حمل در بسته‌های بزرگ و با وزن زیاد قرار داده میشوند، این دسته از زنان را دچار بیماریهای ستون فقرات و دردهای مزمن مفاصل و دیسک کمر میکند.

اغلب این زنان از دردهای مزمن ستون فقرات رنج میبرند. خانم سلیمه ب. که مدت ۱۰ سال به کار جابجائی کالا از چاه بهار، بندر عباس و جزیره ی کیش به اهواز می پردازد، چنین اظهار میدارد: " اشتغال در این کار بر خلاف ظاهر جذاب، بسیار شاق و طاقت فرسا است. در هر سفر به چابهار و یا بندر عباس باید مدت ۲۴ تا ۳۶ ساعت روی صندلی اتوبوس میخکوب شویم. سپس بسته‌های کالا که معمولاً وزنشان بین ۲۰ تا ۵۰ کیلو گرم است را تنها جابجا کنیم. گاهی برای فرار از دست ماموران ناچاریم با سرعت زیاد این کار را انجام دهیم و در نتیجه من و اکثر زنانی که به این کار مشغولند از درد ستون فقرات و مفاصل رنج میبریم و دیسک کمر که ناشی از حمل اشیاء سنگین است در میان ما بیماری رایجی است."

# AVAYE ZAN

## IRANIAN WOMEN'S VOICE

**WOMEN'S BULLETIN**

**ISSN: 0804-8134**

**No. 67-68,**

**Autumn/Winter 2009-10**

**EDITOR: Sholeh Irani**

**PRICE: 3 ISSUES: 140 KR, 35 USD**

**THIS ISSUE: 40 KR, 5 USD**

**Bank Account: Nordbanken, 56856-8**

**ADDRESS: AVAYE ZAN, BOX 5125,  
163 05 SPÅNGA, Sweden**

**Home page: [www.avayezan.org](http://www.avayezan.org)  
[avayezan@gmail.com](mailto:avayezan@gmail.com)**



نشریهی آوای زن تریبون آزاد زنان ایرانی،  
باورمند به جنبش مستقل زنان و مدافع آزادی  
عقیده و آزادی بیقید و شرط بیان است.  
با حمایت مالی، همکاری مطبوعاتی و اشتراک  
نشریه به اهداف آوای زن یاری رسانید!